

منتخب آثار آوتیس میکایلیان

سلطان زاده



جلد دوم



آوتیس سلطان زاده

منتخب آثار

آوتیس سلطان زاده

جلد دوم

۲۰۲۱

فهرست

صفحه

رویدادهای خاور نزدیک	۱۴۳
اسلام و پان اسلامیسیم	۱۴۸
ایران پایگاه امپریالیسم بریتانیا ..	۱۶۵
آیا عصری به نام سرمایه مالی هست؟..	۱۷۱
اعتبار و اهمیت آن در سرمایه‌داری ...	۱۷۵
فعالیت و نقش نوی بانک‌ها	۱۸۱
گرایش‌های رشد سرمایه‌داری	۱۸۳
مارکس یا هیلفردینگ	۱۸۳
بانک‌ها و صنایع کدام یک به دیگری وابسته‌اند؟	۱۸۷
سخن‌رانی‌ها در کنگره ششم	
کمیترون (تابستان ۱۹۲۸)	۱۹۹
۱. خاورمیانه و حمله به اتحاد شوروی.	۱۹۹
۲. سرمایه مالی (کمسیون)	۲۰۳
۳. سرمایه مالی (مجمع عمومی)	۲۰۴
۴. برنامه کمیترون برای مستعمرات	۲۱۴
اعلامیه کمیته اجرایی کمیترون برای	
پنجاهمین سالگرد کمون پاریس	۲۲۱
از: مقدمه	۲۲۳

نقش امپریالیسم انگلیس و ماهیت اجتماعی و اقتصادی رژیم پهلوی ۱	
مسائل انکشاف اقتصادی و انقلاب کشاورزی ایران	۳۶
جنبش‌های انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری/سلطان‌زاده، ایران:	
مسکو ۱۹۲۹	۶۳
۱. وضع اقتصادی ایران کنونی	۶۳
۲. عصر توفان‌های انقلابی و چه گونه‌گی پیدایش سلسله رضاخان پهلوی	۶۸
۳. سیاست استعماری امپریالیست‌های انگلیسی در ایران و تدارک جنگ علیه اتحاد شوروی	۷۴
۴. حکومت مطلقه و «تعلیم یافته» سلسه جدید در ایران	۷۹
جنبش کارگری و دهقانی در خاور ۸۶	
جنبش ملی در خاور	۹۷
جمع بست	۱۲۹
انقلاب در خاور زمین	۱۳۹

تنظیم: A5

توضیح:

بیش از یک قرن است که استالینسم و مائویسم از طریق نماینده‌گان‌شان در ایران، علیه افکار و اندیشه‌های مارکسی **آوتیس سلطان‌زاده** به اشکال گوناگون مبارزه می‌کنند. در این میان «حزب توده»، فاسدترین حزب تاریخ معاصر ایران، نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ی را بازی کرده و می‌کند. اینان از هر طریق ممکن، مانند جعل حقایق، وارونه‌گویی، سانسور، و دست‌کاری و سر به نیست کردن آثار **سلطان‌زاده** سنگ تمام گذاشته‌اند، مخصوصاً در بایکوت کردن او در ایران، به طوری که اکثریت طبقات اجتماعی، حیدرخان عمواغلی را می‌شناسند ولی **آوتیس سلطان‌زاده** را نه. حزب توده به طور عموم در این رابطه موفق عمل کرده است، زیرا بسیاری از کمونیست‌های ایرانی مخالف حزب توده هم، هنوز **سلطان‌زاده** را نمی‌شناسند.

برای معرفی **سلطان‌زاده** به جامعه‌ی طبقاتی فارسی زبان، در این زمینه مطالعات و تحقیقات خسرو شاکری، منبع معتبری در تاریخ معاصر ایران است، که کوشش فراوان به خرج داده است تا **سلطان‌زاده** را از زیر خروارها، جعلیات حزب توده نجات دهد.

و نیز به منظور مبارزه با جنایات «حزب توده» که مجری استالینسم و مائویسم و سیاست‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری (روسیه، انگلیس، آمریکا) در ایران بوده است، بازنویسی **منتخب آثار سلطان‌زاده** از روی اسناد «جلد چهارم اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران؛ انتشارات مزدک»، و «اسناد تاریخی جنبش کارگری/سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران» (۲۰) آثار **آوتیس سلطان‌زاده** (۲) و (۳) انجام گرفته است. (س.س.بازنویس)

نقش امپریالیسم انگلیس

و

ماهیت اجتماعی و اقتصادی رژیم پهلوی^۱

در دو سه سال گذشته، مقالات بسیاری در مجله‌ها و روزنامه‌ها و گاه، کتاب‌ها به چاپ رسیده‌اند که در آن‌ها وضع ایران «جدید» مورد بررسی قرار گرفته است. در مجموع، همه این اثرها، در بسیاری از مسائل - به ویژه درباره ماهیت کودتای رضاخان - دارای نظر تقریباً مشابهی هستند. بی مورد نخواهد بود که ما نیز، که از کوشنده‌گان جنبش انقلابی ایران هستیم، نقطه نظر خود را درباره مسائلی که در دو سه سال اخیر در صفحات مطبوعات روسیه مطرح شده است، روشن کنیم.

ایران، تا تغییر سلسله‌ی قاجار، یعنی تا سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۰] که رضاخان بر صحنه وقایع ایران پدیدار شد، چه گونه کشوری بود؟ چنان که همه می‌دانند، تغییر راه‌های

^۱ - مقاله رفیق سلطان‌زاده برای روشن شدن همه‌جانبه این موضوع چاپ می‌شود. هیئت تحریریه یادآور می‌شود که نقطه نظر مجله روولوتسیونری ووستک در مقاله رفیق جرونی تحت عنوان «مسائل بحث‌انگیز تاریخ معاصر ایران» به چاپ رسیده است. (نگاه شود به روولوتسیونری ووستک شماره ۱) هیئت تحریریه.

تجاری بین‌المللی، به ویژه کشف راه دریایی به هند، سقوط اقتصاد ایران را، که زمانی بسیار شکوفا بود، باعث شد. ایران که مهم‌ترین راه‌های تجاری بین شرق و غرب، از آن عبور می‌کرد، در وضع بسیار سختی قرار گرفت، و پس از این ضربه مهلک، طی چندین قرن، قادر نشد که قد راست کند. فقط از سال‌های ۱۸۸۰ در نتیجه‌ی تسخیر ماورای قفقاز و ترکستان توسط روسیه و کشیده شدن خط راه‌آهن تا مرزهای ایران و رشد اقتصاد ماورای قفقاز (به ویژه باکو) و روسیه به طور کلی یعنی از زمانی که روسیه نه تنها تقاضاکننده مقدار زیادی محصولات کشاورزی ایران، بل که در عین حال راه ترانزیت ایران به اروپا شد - وضعی به وجود آمد که ایران تدریجاً وارد مدار گردش کالا و مدار اقتصاد جهانی شود. در این موقع بود که حجم دادوستد ایران، در مدت کوتاهی جهش‌های بزرگی کرد. مجموع دادوستد ایران در سال ۱۹۰۰ [۱۲۷۹]، تقریباً به ۷۰ میلیارد روبل یا ۳۷۰ میلیارد قران رسید. در سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴]، یعنی ۵ سال بعد، مجموع دادوستد ایران به تقریباً دو برابر افزایش یافت و به ۱۳۰ میلیارد روبل یا ۶۸۰ میلیارد قران رسید. این رقم در سال ۱۹۱۳ [۱۲۹۲]، به ۲۰۰ م میلیارد روبل یا ۱۱۰۰ میلیارد قران بالغ شد. بدین ترتیب مجموع دادوستد ایران در عرض ۱۳ سال، یعنی در مدتی بسیار کوتاه، تقریباً سه برابر میزان سال ۱۹۰۰ افزایش یافت. این وضع، تدریجاً، اقتصاد طبیعی را در کشور - به ویژه در مناطق شمالی که از غنی‌ترین مناطق ایران است، به هم ریخت. مناطق شمالی ایران به مناسبت دادوستد با روسیه تدریجاً رونق اقتصادی یافت. در بسیاری از نواحی شمال کشت‌های صنعتی جدید معمول شد، که پیش از این یا اصلاً معمول نبود یا به میزان بسیار محدود وجود داشت. مزارع بزرگ پنبه به وجود آمد و تولید کرم ابریشم به سرعت رشد کرد. از این‌ها سریع‌تر، تکثیر و کاشت درختان میوه و تولید خشکبار رشد یافت. صدور این کالاها - چنان که

یادآور شده‌ام - سال به سال بیش تر شد. مناطق شمالی ایران، از نقطه نظر گذار به اشکال اقتصاد کالایی - پولی، مقام اول را داشتند. این مسئله، بیش تر، به خاطر دادوستدی بود که به طور عمده بین روسیه و ایران انجام می گرفت. کافی است یادآور شویم که در سال ۱۹۱۳، ۶۶٪ صادرات و ۵۵٪ واردات ایران با روسیه بود، و فقط ۳۴٪ صادرات ایران با بقیه کشورها انجام می گرفت. کاملاً آشکار است که، گسترش سریع و شدید روابط کالایی - پولی، باعث ترقی زیاد قیمت زمین ها می شد. در حال حاضر ما شاهد سرازیر شدن مقدار هنگفتی «سرمایه تجاری» - یا به عقیده‌ی من سرمایه تجاری - ربایی به طرف کشاورزی هستیم. زیرا، سرمایه تجاری انباشت شده به شکل خالص آن در ایران یا وجود ندارد و یا اگر هم موجود باشد، میزان آن بسیار محدود است. سرمایه تجاری - ربایی، با استفاده از امکانات تقریباً نامحدود استثمار توده‌های دهقانی، قادر بود نرخ سود «لازم» را از زمین به دست آورد، و به این خاطر، با رغبت زمین می خرید. افراد مورد توجه شاه و مستوفیان و از این قبیل افراد زمین‌های آزاد را تصاحب می کردند. در نهایت، دهات بزرگ فئودالی گاه به قطعات کوچک تقسیم می شد، و سرمایه‌داران تجاری و نزول‌خواران آن را می خریدند. بدین ترتیب، مالکیت فئودالی زمین که پیش از این زمین‌های بسیاری را در اختیار داشت، تدریجاً از هم پاشید، و قطعه قطعه شد. ولی همه‌ی این روی داده‌ها، در نظام تولیدی تقریباً انعکاسی ندارد، گاه، تحت تاثیر انکشاف اقتصاد کالایی - پولی، خود فئودال برای بازار و به طور عمده، برای صدور محصولات فعالیت می کند (مثلاً، خان ماکو). علاوه بر این، اگر این مسئله را نیز در نظر بگیریم که ارباب نوع جدید، خیلی زود همه‌ی امتیازات فئودالی پیشین را از «شاهنشاه» دریافت می کند، آن گاه واضح خواهد بود که روش کار و فرمانروایی ارباب جدید با فئودال سابق، هیچ تفاوتی ندارد.

بنابراین، رشد میزان دادوستد باعث می‌شود که به جای شکل‌های اقتصاد طبیعی، شکل‌های کالایی - پولی اقتصاد معمول شود، در حالی که ماهیت اجتماعی - اقتصادی و ماهیت طبقاتی مطلقاً تغییری نمی‌یابد. زیرا، روابط طبقاتی در نزد فنودال‌ها و چه در نزد اربابان جدید همان است که پیش از این بود. استثمار دهقانان شدت بسیار یافته، حتا، دهقان صاحب زمین نیز دائماً در معرض خطر از دست دادن زمین خود قرار می‌گیرد. در بسیاری از موارد، دهقان صاحب زمین به خاطر حفظ قطعه زمین خود که فنودال «قدیم» و یا ارباب «جدید» سعی دارند از او بگیرند، مجبور می‌شود که زمین خود را وقف کند، تا حداقل، حق استفاده از قطعه زمین‌اش را در طول زنده‌گی خود حفظ کند. تاریخچه‌ی املاک موقوفه در این باره شواهد زیادی به دست می‌دهد. مساحت بسیاری از املاک موقوفه در مدتی کوتاه چند برابر افزایش یافته است.

این وضعی است که شکل‌های جدید اقتصاد کالایی - پولی در ایران به وجود آورده بود. سلسله‌ی قاجار به طور عمده بر این نوع اربابان متکی بود. نقطه اتکای اصلی سلسله‌ی قاجار را اشرافیان زمین‌دار تشکیل می‌دادند، بدون آن که اصل و نسب اینان در این امر تأثیری داشته باشد، یعنی این که آیا اینان فنودال بودند یا سرمایه‌داران تجاری‌یی که تازه ارباب شده‌اند، یا زمین دولتی دارند که به آن‌ها هدیه شده است. روحانیت، و به ویژه قشر فوقانی آن، دیگر نقطه اتکای سلسله قاجار بود. تاکید بر روی قشر فوقانی روحانیت از این نظر لازم است که قشر پایین آن زنده‌گی و معاش ترحم‌انگیزی دارد. اکثریت افراد قشر پایین روحانیت کاملاً متفاوت است. این قشر مانند اشرافیت زمین‌دار، مالک زمین‌های بزرگ فلاحی است، علاوه بر این، اداره‌ی تمامی زمین‌های موقوفه را در دست داشته، در رهبری سیاست عالیه مملکت نقش بسیار مهمی دارد.

راه انکشاف ایران، برعکس بسیاری از کشورها، راه همواری نبوده است. در تمامی طول قرن نوزده، ایران صحنه برخورد منافع روسیه و انگلستان بود. مبارزه بین روسیه و انگلستان، به ویژه از آغاز قرن بیستم، شکل‌های بسیار حادی به خود گرفت، و در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ انجامید. در جریان انقلاب ۱۹۰۹-۱۹۰۶ [۱۲۸۸-۱۲۸۵]، هم روسیه و هم انگلستان، مصرانه، طرف سلسله قاجار را گرفته، از آن حمایت کردند. روسیه با ورود قشون خود انقلاب ایران را خفه کرد، در حالی که انگلستان همان موقع مشغول تصاحب جنوب ایران بود؛ طبقات ثروت‌مند ایران، به ویژه اشرافیت زمین‌دار شمال، که مالک قسمت اعظم زمین‌های قابل کشت است، به مناسبت موقعیت اقتصادی خود - به استثنای عده محدودی - در بست طرف‌دار روسیه بود. طرف‌داری اشرافیت زمین‌دار از روسیه به این خاطر بود که مالکان شمال فقط به کمک بازار روسیه می‌توانستند آسوده خاطر باشند. بسته شدن بازار روسیه به روی کالاهای ایران برای مالکان بزرگ به مثابه ورشکسته‌گی کامل بود. درست به این جهت است که در تمام جریان قرن ۱۹، شاهد مبارزه دو گرایش در داخل گروه‌های طبقاتی ایران هستیم. مالکان شمال و به همراه آنان، همه‌ی تجار وارکننده و صادرکننده - یعنی تجار عمده - همه تا سقوط تزاریسیم طرف‌دار روسیه بودند. ولی در جنوب که منافع مالکان محلی و خان‌ها با منافع امپریالیسم انگلستان پیوند داشت، اینان طرف‌دار انگلستان بودند. اما، بورژوازی تجاری ایران را نیز باید به چند گروه تقسیم کرد. زیرا استفاده بدون مورد از واژه «بورژوازی تجاری» و «غیرو»، باعث آن می‌شود که این سؤال که بالاخره مقصود از بورژوازی تجاری چیست؟ برای خیلی‌ها مبهم باقی بماند. آیا بورژوازی تجاری مترقی است یا واپس‌گرا، به‌القوه صنعتی گراست، یا چیز دیگری است؟ همان‌طور که همه می‌دانند، از نقطه نظر مقوله اقتصادی، بورژوازی تجاری به واسطه اتلاق می‌شود. واسطه در داخل کشور نیست، بل که نقش واسطه بین

تولیدکننده گان خارجی و مصرف کننده گان داخلی را بازی می کند، این موقعیت ویژه او، ماهیت طبقاتی او را تعیین می کند. از آن جا که سرمایه خارجی تکیه گاه منافع اقتصادی این بخش بورژوازی است، این بورژوازی در واقع مجری منافع سرمایه داران خارجی است. به این علت است که بورژوازی تجاری کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، با کمپرادور چینی فرقی ندارد و درست از همین رو، سخن گفتن از بورژوازی ایران به عنوان بورژوازی تجاری درست نیست. ماهیت طبقاتی این بورژوازی، با آنچه که معمولاً^۲ تحت واژه بورژوازی عنوان می شود، فرق دارد.

با آنچه که ذکر شد، طبیعی است که بورژوازی ایران - یعنی عمده فروشانی که مقادیر زیادی کالا صادر کرده، با خارجه معاملات کلان انجام می دادند - اکثریت شان طرف دار روسیه بودند. حداقل، اکثریت چنین تجاری در مناطق شمالی، یعنی بزرگ ترین واردکننده گان و صادرکننده گان کالاها، همیشه چون دلان ساده بزرگ ترین شرکت های روسیه بودند، و شرکت های روسی توسط اینان بازار ایران را در دست گرفته، اداره می کردند. و اما، خرده بورژوازی تجاری داخل ایران که با تولیدات داخلی کشاورزی یا صنعتی تجارت می کند، با بورژوازی بزرگ کاملاً^۲ تفاوت دارد. درست به خاطر این تفاوت، خرده بورژوازی تجاری ایران که به سرمایه داران خارجی وابسته نیست، انقلابی گرا بوده، فکر استقلال ملی را بر ضد هر گونه امپریالیسمی با پی گیری بیش تری دنبال می کند. در حالی که بورژوازییی که تمام منافع اش متکی به سرمایه خارجی است، برعکس، سیاست سازشکاری با سرمایه داران خارجی تجویز کرده، آماده است که میهن خود را به هر بهایی فروخته، با کشورهای بزرگ خارجی کنار آید. وضع ایران تا سال ۱۹۱۴، بر این منوال بود^۲.

^۲ - این وضع تا حال نیز، تا اندازهیی محفوظ مانده است. این بورژوازی دلال در حال حاضر نیز گاه با روسیه و گاه با انگلستان تجارت می کند و جهت گیری خود را هم طبق آن تغییر می دهد.

جنگ اول جهانی و سپس جنگ داخلی در روسیه و بسته شدن مرزهای شمالی، بورژوازی کمپرادور را بسیار تضعیف کرد، زیرا، این بورژوازی دیگر قادر نبود که به خارج کالا فرستاده، یا از خارج کالا وارد کند. افزون بر این، تزاریسم روسیه که در ایران می‌جنگید، همه چیز را با پرداخت اسکناس روسی خریده بود، در نتیجه، زمانی که تزاریسم ساقط شد، ده‌ها و بل که صدها شرکت بزرگ ورشکست شدند، زیرا میلیاردها اسکناس روسی داشتند که هیچ ارزشی نداشت. زمانی تاریخ‌دانان، خسارت متحمل شده از سوی ایران را به خاطر جنگی که در آن شرکت نداشت حساب خواهند کرد. اما، در هر صورت، این واقعیتی است که بزرگ‌ترین شرکتهای تجاری فقط به این خاطر ورشکست شدند، که کالاهای واقعی را با روبل کاغذی روسی مبادله کرده بودند، روبل‌هایی که صندوق‌ها و صندوق‌ها از آن پر بود و پس از سقوط تزاریسم دیگر ارزش نداشت.

ولی موقعیت بورژوازی کمپرادور ایران، پس از باز شدن مرزهای روسیه نیز، سهل‌تر نشد. زیرا، ملی شدن صنعت و انحصار تجارت خارجی در شوروی، در برابر حرص و آز این بورژوازی و برقراری روابط نوع گذشته با بازار روسیه، سدی بود، از یک سو، و عدم امکان تجارت آزاد با روسیه چون گذشته، از سوی دیگر؛ و بالاخره تهدید دائمی انقلاب از جانب روسیه و احساسات هم‌دردی آن نسبت به حرکت‌های انقلابی در ایران - همه این‌ها باعث شد که بورژوازی تجاری صد و هشتاد درجه تغییر جهت دهد. بزرگ‌ترین اشرافیان زمین‌دار نیز که پیش از این طرف‌دار روسیه بودند، به مناسبت انحصار تجارت خارجی و ترس از انقلاب، از روسیه دور شده، تغییر جهت دادند. ایشان، پس از آن، برای بازسازی موقعیت اقتصادی خود راه‌های دیگری را جستند. ما در این باره بعداً "شرح خواهیم داد.

در چنین اوضاعی بود که رضاخان بر صحنه اجتماعی ایران پدیدار شد. وضع ایران، از پیش از پیدایش رضاخان متشنج بود. از دست دادن ماورای قفقاز را از

طرف انگلستان، استوار شدن مجدد قدرت شوراها در باکو، ظهور بحریه سرخ در سواحل ایران و حرکات انقلابی در تمامی شمال ایران - همه این‌ها وضع بسیار متشنجی را در داخل ایران به وجود آورده بود. به این مناسبت، اجرای موافقت‌نامه سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸] که بین انگلستان و ایران به امضا رسیده بود، و طبق آن ایران در واقع مستعمره انگلستان می‌شد، غیرممکن می‌نمود. خطر دائمی از جانب جنبش‌های انقلابی، تنفر شدید خرده‌بورژوازی و دهقانان نسبت به رژیم اشغال‌گر انگلیسی - همه‌ی این‌ها، وضعی را به وجود می‌آورد که اشرافیت، و از آن جمله بورژوازی کمپرادور را از امکان اجرای موافقت‌نامه انگلیس و ایران باز می‌داشت. و اما، جهت‌گیری اشرافیت به نفع انگلستان، قبل از سال ۱۹۱۹ واقعیت یافته بود، و موافقت‌نامه سال ۱۹۱۹ تنها مدرک ثبت این تغییر جهت بود.

به موازات این جریان، تاکتیک انگلستان نیز تغییر یافت. در این جا باید منصفانه پذیرفت که طبقات حاکمه انگلستان بسیار زرنگ‌اند و روش سیاسی خود را با سرعت حیرت‌انگیزی تغییر می‌دهند و در جریان ایران نیز از خود نرمش بسیار نشان داده‌اند. انگلیس‌ها، چون دیدند که اجرای مستقیم موافقت‌نامه ۱۹۱۹ امکان‌پذیر نیست، مصمم شدند تاکتیک دیگری را پیش گیرند. انگلیس‌ها، به وسیله سیدضیال‌الدین که به طرف‌داری از آنان مشهور بود و نه تنها لفظاً، بل که در عمل نیز با آنان همکاری نزدیک داشت، کودتای معروف تهران را در آغاز سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۰] انجام دادند. ظهور سیدضیال‌الدین، این طرف‌دار آشکار انگلیس‌ها بر صحنه‌ی سیاسی ایران، فوراً همه، و به ویژه خرده‌بورژوازی را، به وحشت انداخت. بازار تهران عکس‌العمل بسیار شدید از خود نشان داد. زیرا، چنان که قبلاً اشاره کرده‌ام، در این موقع در ایران وضعیت انقلابی بسیار نیرومندی وجود داشت و نفرت از سیاست اشغال‌گرانه انگلستان نیز هنوز بسیار شدید بود. در چنین موقعی

است، که سیدضیالالدین آنگلو فیل به همراهی رضاخان کودتا کرده، شعارهای بسیار چپ رادیکال مطرح کرد. او تعداد زیادی از فتودال‌های بزرگ را توقیف کرد، و برای گم کردن پی، چند تن از آنگلو فیل‌های معروف را به زندان افکند؛ از آن‌ها غرامت خواست و مانیفست نسبتاً "چیپی را منتشر کرد. من به موقع خود گفته‌ام که این مانیفست واقعا" برای ایران لازم بود، ولی مولفان آن مطلقاً" در فکر انجام آن نبودند. سیدضیالالدین خیلی زود، به عنوان عامل انگلستان رسوا شد، و انگلستان پس از اندک زمان، به سرعت تغییر جهت داده، کوشش کرد، که به هم قطار سیدضیالالدین یعنی رضاخان تکیه کند.

هنوز همه این واقعیت را درک نکرده‌اند که رضاخان و سیدضیالالدین مجریان کودتایی بودند، که ساخته انگلیس‌ها بود. با وجود این که رضاخان حتما" می‌دانست، که هم قطار او مجری نقشه‌های انگلستان است، برای بسیاری تا این اواخر، حساب رضاخان از حساب سیدضیالالدین جدا بود. بسیاری از رفقا، که تا این اواخر در مطبوعات می‌نوشتند، اذعان داشتند که سیدضیالالدین واقعا" عامل انگلیس‌ها است، ولی معتقد بودند که رضاخان از هرگونه وابسته‌گی مبراست. و گویا مبارزه شدیدی را هم بر ضد انگلیس‌ها دنبال می‌کند. لیکن نمی‌توان واقعیات را از تاریخ به دور افکند. به سختی می‌توان پذیرفت که دو گرداننده هم‌طراز کودتای ۱۹۲۱، به طور مخفیانه از یک‌دیگر عمل کرده باشند. و یکی عامل انگلستان و دیگری مخالف امپریالیسم انگلستان، یکی خائن و دیگری رهبر ملی ایران از آب در آید. با تاسف بسیار، واقعیات بعدی نشان داد که سیدضیالالدین و رضاخان در واقع دو روی یک سکه‌اند. هنگامی که سیدضیالالدین کاملاً" رسوا شده بود، رضاخان برای مشورت به سفارت انگلستان خوانده شد. اندک زمانی پس از این شور، رضاخان ناگهان سیدضیالالدین را توقیف کرد، سپس، به او امکان داد

از ایران خارج شود و خود کابینه دولت را تشکیل داد. انگلستان هم، از این زمان، کاملاً "جانب رضاخان را گرفت. البته کاملاً" واضح است که امپریالیست‌های انگلیسی - این کشورگشایان و سازمان‌دهنده‌گان کار کشته کودتاهای جورا جورا - کاملاً" و در بست به رضاخان اعتماد نکردند. آنان به سیدضیالالدین اعتماد داشتند، زیرا او همیشه طرف‌دارشان بود. انگلیس‌ها، برای قبول صمیمیت رضاخان، در برابر او شرایطی نهادند. رضاخان، بسیار زود متوجه خواست انگلیس‌ها شد و به اجرای آن پرداخت. تمامی فعالیت بعدی او در انجام نقشه‌های انگلستان خلاصه می‌شود. برای رسیدن به این هدف، او اعلام داشت، که مخالف امپریالیسم انگلستان و مخالف سلسله قاجار و مخالف همه‌ی فتودال‌ها و حتا، طرف‌دار اتحاد با شوروی و اصلاحات دموکراتیک و، بالاخره، طرف‌دار جمهوری است. ولی همه این‌ها فقط حرف بود. رضاخان در عمل، تمامی جمهوری خواهان را سرکوب و هر نوع اندیشه آزاد را با زور خفه می‌کرد، سندیکاها را می‌بست، روزنامه‌های چپ را قدغن و بهترین طرف‌داران اتحاد شوروی را بازداشت می‌کرد. او از یک سو، اعلام می‌داشت که مخالف امپریالیسم انگلستان است و از سوی دیگر، از کوشش انگلستان برای دریافت امتیازات جدید و تمدید مدت زمان امتیازات قدیم پشتیبانی کرد.

اقدام رضاخان علیه فتودال‌ها و جنگ او بر علیه شیخ خزعل (این مطلب را همه‌ی «کارشناسان» تازه پای ایران با ساز و برگ زیاد توصیف می‌کنند) در واقع خواست امپریالیسم انگلستان بود که خواستار برقراری «صلح و امنیت» در مملکت بود. زیرا همه می‌دانند که سرمایه خارجی به کشوری که در آن «صلح و امنیت» وجود ندارد، نمی‌رود. تاریخ استعمار و همه‌ی کشورهای مستعمره گویای این واقعیت است که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، فقط در ممالکی سرمایه‌گذاری

می کرده‌اند که، به قول آنان در آن «امنیت اجتماعی»، یعنی در واقع امنیت غارت بومیان از جانب سرمایه‌داران خارجی وجود داشته است. رضاخان می‌بایست یک چنین «صلح و امنیتی» را در ایران می‌ساخت. او می‌بایست به سرمایه‌داری انگلستان که مایل بود سرمایه‌های تازه‌یی را در ایران به کار اندازد، اطمینان خاطر دهد. متمرکز ساختن حکومت، یعنی ایجاد حکومت پلیس مرکزی، شرط اساسی استقرار «صلح و امنیت» در کشور «شاهنشاهان» بود. رضاخان، تمام کسانی را که مخالف این تمرکز بودند، بی‌رحمانه و بدون قید و شرط سرکوب می‌کرد. لیکن این سرکوبی تا زمانی ادامه می‌یافت که این یا آن فتودال احساسات وفاداری و تبعیت خود را از او ابراز دارد. به عنوان مثال، می‌توان از شیخ خزعل نام برد که اکنون دوست و رفیق رضاخان است و در زمان تاج‌گذاری یکی از گرمی‌ترین مهمانان او بود. چنان که همه می‌دانند، شیخ خزعل به خاطر ابراز وفاداری و تبعیت خود به نماینده‌گی مجلس نیز انتخاب شده است.

بنابراین، جنگ به خاطر ایجاد دستگاه متمرکز حکومت پلیسی، جنگ بر ضد فتودالیسم و مبارزه برای خاتمه دادن به شکل‌های اقتصادی فتودالی نبود. بل که، برعکس، کوششی بود برای ایجاد دستگاه مرکزی و حکومت پلیسی و ایجاد «صلح و آرامشی» که می‌بایست «امنیت اجتماعی» را در کشور تامین کند. و این، نه مبارزه بر ضد فتودالیسم، که دقیقاً آن چیزی بود که امپریالیسم انگلستان می‌خواست. در واقع نیز با تمرکز حکومت، امور انگلیس‌ها بسیار آسان شد. انگلستان سرمایه‌های هنگفتی را در جنوب ایران به کار انداخت، و در شمال ایران نیز در صدد چنین اقدامی بود. هنگامی که سرمایه‌های به کار انداخته شده، آن چنان که باید و شاید، توسط کسی محافظت نمی‌شد، هنگامی که دولت از حفظ منافع عادی انگلیس‌ها عاجز بود و خطر شورش عشایر وضع بسیار نامساعدی را برای بهره‌برداری «طبیعی»

از ایران به وجود می‌آورد، انگلستان مجبور بود قوای نظامی مجهزی را در جنوب ایران نگاه دارد. ولی هنگامی که حکومت مرکزی پلیسی، به هزینه خود و بدون آن که انگلستان متحمل مخارجی شود، قادر است «صلح و آرامش» را تامین کند، دیگر انگلستان چه احتیاج به چنین کاری دارد؟

رضاخان، چون احساس می‌کرد، که موقعیت‌اش به اندازه کافی تثبیت شده است، نقاب جمهوری خواهی را برداشت، و بر ضد آزادی خواهان اعلام جنگ کرد؛ بسیاری از رفقای ما را به زندان می‌افکند، بدون دادگاه و رسیده گی انقلابیون را تیرباران می‌کند، و در عین حال، موقعیت شخصی خود را تحکیم و به بزرگ‌ترین مالک ایران تبدیل می‌شود. روشن است که پس از چنین دگرگونی‌یی، او تکیه‌گاه خود را نزد اشرافیت مالک زمین و قشر فوقانی روحانیت جست‌وجو کرده، آن را می‌یابد. او انتخابات قلابی برگزار می‌کند، و مرتجع‌ترین عناصر کشور را که مورد احتیاج او و امپریالیسم انگلستان هستند به مجلس می‌فرستد، تا بدین وسیله پایه‌های قدرت خود را مستقر سازد. بورژوازی کمپرادور نیز به این تکیه‌گاه می‌پیوندند و همه اینان با هم نقطه اتکای مطمئنی برای انگلستان می‌شوند.

رضاخان یک مجری عالی نقشه‌های امپریالیسم انگلستان از آب در آمد. تصادفی نیست که یکی از روزنامه‌های تهران - روزنامه اتحادیه اسلام - در سال ۱۹۲۴ [۱۳۰۳] نوشت که اجرای موافقت‌نامه انگلستان و ایران از همان روز الغای آن آغاز شد. در حقیقت هم - چنان که خواهیم دید - تمام فعالیت‌های بعدی رضاخان متوجه عملی کردن موافقت‌نامه انگلیس و ایران بوده است.

ولی همه آن چه که گذشت بعضی از رفقا را از گفتن مدح و ثنا از این «قهرمان» انقلابی در جزوات و مقالات‌شان باز نداشته است. من مجبورم توجه خواننده‌گان را به بعضی از نقل قول‌ها جلب کنم، زیرا بدون آن، عمق اختلافات ما

با این مدافعان رضاخان قابل درک نخواهد بود، مثلاً" رفیق میرزا روتشتاین در مجموعه‌یی که چندی پیش تحت عنوان مسائل ایران معاصر منتشر شد، می‌نویسد: «ولی در این مسئله عامل دیگری نیز موثر و دخیل است، و آن شخصیت و فعالیت رضاخان است که در برخورد نخستین، پیدایش و ارتقاء این مرد قوی، که از استعدادی استثنایی برخوردار است، ممکن است مسئله‌یی اتفاقی به نظر رسد. او که فرزند یک خانواده فقیر و دهقانی و دارای تحصیلات بسیار ابتدایی است، مدت زیادی در بریگاد قزاق روسی - ایرانی خدمت کرد، و به کمک انگلیس‌ها از میان افراد و افسران جزء قزاق ارتقاء یافته است. اما این که او توانسته است نه تنها خود را در مرتبه‌یی بالا حفظ کند، بل که به مرتبه عالی‌تری دست یابد، دلیل بر استعداد استثنایی و اراده‌ی قوی اوست. همه آن چه که گفته شد، دلیلی بر «حقانیت تاریخی» او نیست. آن چه که به او «حقانیت تاریخی» می‌دهد این است که ارتقاء او تنها نتیجه‌ی استعداد و خودخواهی او نبوده، بل که، در عین حال نتیجه‌ی اعتماد مردم است که به طور غریزی سازنده تاریخ جدید خود را در او دیده‌اند. در این افتخار، هم او و هم مردم ایران سهیم‌اند.»^۳

من نمی‌دانم میرزا از کدام مردم ایران صحبت می‌کند، ولی من باید اکیداً بگویم که «مردمی» که میرزا از آنان سخن می‌گوید، کسانی جز اشرافیت مالک زمین که فقط در جهت منافع انگلستان فعالیت می‌کنند، نیستند. زیرا، مردم ایران اسلحه به دست علیه رضاخان می‌جنگیدند. چنان که بعداً خواهیم دید، این مردم هیچ‌گاه رضاخان را قهرمان خود ندانسته‌اند. آن «مردمی» که میرزا از آنان سخن می‌گوید، واقعاً هم رضاخان را جلو انداخته و از او چون مردمک چشم حفاظت می‌کنند، زیرا او نظامی را که اگر نه امروز، ولی فردا و برای همیشه از بین می‌رفت،

^۳ - مسائل ایران معاصر چاپ ۱۹۲۷ ص ۹۰ (روسی)

از مرگ نجات داده است. [تکیه در اصل] تعداد زیادی تئوری‌های جالب پیدا شده است که رضاخان را «قهرمان ملی» و سپر بلائی «مردم» و مدافعان ایران می‌شناساند، سپر و «قهرمانی» که شکست نخورده و پا برجاست. برای توجیه بقای او نیز، چنان که باید و شاید، پایه‌های نظری‌یی که برای این «قهرمان» ساخته می‌شود و، البته، برای این هدف عالی نظریه‌پردازانی نیز پیدا می‌شوند. مثلاً، «ایراندوست» [اوستروف] چندی پیش تئوری فئودالیسم ذیل را آورد: «من قبلاً» نظر خودم را درباره‌ی کودتای اخیر بر ضد سلسله قاجار به مثابه بحران سازمان فئودالی رژیم قاجار، که با اقتصاد جدید ایران وفق نمی‌داد، و افتادن قدرت به دست سرمایه تجاری (زمین‌داران تجاری و تجار) ارائه داده‌ام. من خاطر نشان ساختم که این کودتا به معنای دور کردن بخش دست راستی رژیم فئودالی (مظهر آن زمین‌داری خان‌ها و زمین‌داری روحانیت که موقوفات اساسی آن را تشکیل می‌دهد، است.) و مجزا شدن هم‌زمان قشرهای دموکرات و رادیکال از قدرت است. جدا کردن مرز مشخص بین زمین‌داری تجاری و زمین‌داری فئودالی، مشخص‌کننده‌ترین معرف رژیم پهلوی است.^۴

برای هر مارکسیست مطلعی این موضوع کاملاً روشن است که به وقایع اجتماعی باید از مقطع طبقاتی نگاه کرد. در واقع، بین تاجر زمین‌دار و فئودال زمین‌دار چه فرقی وجود دارد؟ هر دوی اینان همان‌گونه که در آغاز گفتیم به خاطر کاریست شدید اقتصادی کالایی-پولی، به تدارک‌دهنده‌گان مواد اولیه برای بازارهای خارجی تبدیل شده‌اند، اگر بین اینان تفاوتی هم باشد، این تفاوت به نفع کسانی نیست که مایل‌اند نقش مترقی زمین‌داری تجاری را ثابت کنند. من قبلاً^۴ اشاره کرده‌ام که بورژوازی کمپرادور که نقش واسطه را بین تولیدکننده خارجی و

^۴ - مسائل ایران معاصر ص ۳۵-۳۶ (روسی)

مصرف کننده داخلی ایفا می کند، از نفوذ بزرگی در ایران برخوردار بوده است. این موقعیت او به مثابه واسطه، برای او سودهای نسبتاً "کافی در بر دارد. می توان ده ها شرکت بزرگ را نام برد که به خاطر داشتن نقش واسطه، در مدتی کوتاه، ثروت های بزرگی به هم زده اند. در حالی که بسیار مشکل است که حتا چند شرکت تجاری را با سرمایه های بزرگ برشمرد، که سرمایه خود را فقط از طریق تجارت داخل کشور و با تولیدات داخلی به دست آورده باشند. اگر هم چنین سرمایه هایی وجود داشته باشد، این ها سرمایه هایی است که از رباخواری به دست آمده و نه از تجارت. رباخوار و تاجر در اوضاع ماقبل سرمایه داری - چنان که مارکس می گوید - دو دوقلو هستند، و بنابراین جای تعجب نیست که گاه این دو چهره در یک شخص جمع باشند.

در وضع ایران که نرخ ربح بین ۲۴ تا ۴۸ درصد نوسان دارد، انباشتن، سرمایه کار مشکلی نیست. اما بس دشوار به توان از طریق تجارت در داخل، و آن هم با تولیدات داخلی، سرمایه یی انباشت که بشود با آن ملکی پر درآمد خرید. در هر صورت، چنین پدیده یی خاصیت همه گانی ندارد.

بدین سان، در کشاورزی به طور عمده، انباشت سرمایه نزولی انجام می گیرد. و اما این پرسش مطرح می شود که آیا در اوضاع ایران سرمایه نزولی قادر است نقش مترقی و انقلابی یی را داشته باشد که در همه ی کشورهای اروپای غربی ایفا کرده است؟ به نظر ما، نه. به نظر ما، مارکس در این باره توضیح کامل می دهد، او می گوید: «رباخوار در تمامی شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری به آن میزان نقش انقلابی دارد که اشکال مالکیت را، که نظام سیاسی کشور بر پایه های قوی و تجدید تولید مداوم آن ها استوار است، منهدم می کند، و از بین می برد. در اشکال آسیایی، رباخوار ممکن است مدت زمان زیادی ادامه یابد، و چیزی جز زوال

اقتصادی و فساد سیاسی به بار نیاورد. فقط در مکان و زمان، مقصود آن جا و موقعی که شرایط دیگر شیوه تولید سرمایه‌داری موجود است، رباخوار یکی از عواملی است که با ورشکست کردن فئودال‌ها و تولیدکننده‌گان کوچک از یک سو، و متمرکز ساختن شرایط کار و تبدیل آن‌ها به سرمایه از سوی دیگر و شیوه جدید تولید را ایجاد می‌کند.^۵

بنابراین، سخن گفتن از نقش مترقی زمین‌داری تجاری نمونه‌ترین کشور شرقی چون ایران، دست کم درست نیست. روش‌های عمل‌کرد سرمایه ربایی در ایران تقریباً همان است که در دنیای قدیم، یعنی در رم و یونان بود. دنیایی که در آن افتادن املاک به دست رباخواران پدیده‌بی‌عادی به شمار می‌رفت.

بالاخره، خود ایراندوست خاطر نشان می‌شود که زمین‌داری تجاری در واقع چیزی را تغییر نداده، و ارباب جدید همه‌ی روش‌های استثمار دهقان را از فئودال سابق گرفته است. پس از این، صحبت از مرز مشخص و یا جناح چپ و راست در فئودالیسم دیگر چه معنی دارد؟ روشن است که ماهیت طبقاتی در هر حال به قوه خود باقی می‌ماند. برای دهقان یک‌سان است که شما چه نامی روی خود بگذارید، در حالی که بر گرده‌ی او سوارید و با همان روش ارباب سابق او را استثمار می‌کنید.

اگر کودتای رضاخان، واقعا "قشرهای اجتماعی مختلف را به حرکت در آورده بود، آن وقت به درستی می‌شد این حرکت را مترقی دانست. مثلاً، مارکس در این باره در جلد اول سرمایه متذکر می‌شود که «در تاریخ انباشت آغازین، همه‌ی دگرگونی‌هایی که به نوعی برای ارتقای طبقه سرمایه‌دار در حال شکل گرفتن نقش اهرم را ایفا کرده‌اند، دارای اهمیت به سزایی هستند، ولی به ویژه آن لحظاتی

^۵ - سرمایه جلد سوم قیمت ۲ صنعتی ۱۳۴ چاپ ۱۹۰۹ به زبان روسی

نقش مهمی را ایفا کرده‌اند که در آن لحظات ناگهان توده‌های بزرگ انسانی به زور از وسایل امرار معاش خود کنده شده، هم‌چون پرولتارهای آزاد از هرگونه وابسته‌گی، به بازار کار ریخته می‌شدند.^۶

این که من کمی جلوتر تذکر دادم که در ایران انباشته سرمایه به معنی واقعی آن وجود ندارد (چیزی که ما باید نشان دهیم) به این دلیل است. از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۲۰، یعنی در مدت زمان ۲۰ سال، موازنه تجارت خارجی ایران قریب ۵۰۰ میلیون روبل کسری داشت، مبلغی که بیش از ۲/۵ میلیارد قران می‌شود. بدین‌سان، کسری سالیانه این کشور برابر ۲۵ میلیون روبل بوده است، زیرا ایران همیشه کم‌تر جنس صادر می‌کرده است و بیش‌تر از میزان صادرات، انواع محصولات کارخانه‌یی وارد می‌کرده است. کاملاً آشکار است که شرایط انباشت آغازین سرمایه که سپس باید به انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری خدمت کند، با وجود چنین وضعی نمی‌توانست در ایران به وجود آید. بنابراین، کودتای رضاخان نمی‌توانست با انکشاف سرمایه‌داری در ایران دارای وجه مشترکی باشد. این کودتا، برعکس، ارتجاع و اشرافیت مالک زمین را از مرگ کامل نجات داد، زیرا، همه‌ی این سیستم در زمان سلسله قاجار در اثر کوچک‌ترین حمله توده‌های مردم آماده فروپاشی بود. همه‌ی این سیستم، پایه و اتکایی برای انکشاف خود نداشت، زیرا سلسله‌ی قاجار لیاقت دفاع از منافع اشرافیت مالک زمین را نداشت. چنان که همه می‌دانند پادشاهان قاجار «سفر به خارج» و دیدار از محل‌های مشهور پاریس چون مون مارت را به رسیده‌گی به کارهای کشور ترجیح می‌دادند.

اکنون، باید به طور خلاصه ثابت کنیم که رضاشاه معجری ساده همه نقشه‌های امپریالیسم انگلستان است. پیش از این گفتیم که در سال، ۱۹۱۹، موافقت‌نامه

^۶ - سرمایه جلد یکم ص ۶۷۷ (به زبان روسی)

معروف انگلستان و ایران به امضا رسید. اصول این موافقت‌نامه چنین بود: «به منظور نزدیکی بیش‌تر انگلستان و ایران و کمک به ترقی و تعالی ایران، انگلستان متعهد میشود: تمامیت ایران را محترم شمارد. متخصص در اختیار ایران گذارده و برای ارتش که موظف است نظم را حفظ کند، افسر و اسلحه فرستاده، در ساختن راه آهن و دیگر راه‌های ارتباطی با دولت ایران همکاری کامل کند.» امپریالیسم انگلستان، در آن زمان، چنین خواسته‌هایی داشت.

در حال حاضر، به جرئت می‌توان گفت که رضاخان هم‌همی این برنامه‌ها را دقیقاً انجام داده است. روزنامه اتحادیه اسلام چه‌قدر محق بود، وقتی که در سال ۱۹۲۴ اعلام داشت: «درست از روز الغای قرارداد انگلیس و ایران، [دولت] ایران اجرای آن [قرارداد] را آغاز کرده است. راه آهن سراسری ایران، اجرای بند ۴ آن موافقت‌نامه است که از ساختن راه آهن طی همکاری کامل انگلستان با دولت ایران سخن می‌گوید. طبق طرح راه آهن سراسری، که مجلس آن را در ۲۴ فوریه ۱۹۲۷ به تصویب رساند، راه آهن سراسری باید محمره [خرمشهر] و خلیج فارس را از طریق تهران و بندرگز به دریای خزر وصل کند. چه‌گونه‌گی ساختن راه آهن نیز در طرح پیش‌بینی شده بود. طول آن ۱۰۴۰ کیلومتر و هزینه ساختن آن، ۱۵۰ میلیون روبل برآورد شده بود. برای تهیه آهن ریخته‌سنگین‌تر، باید کارخانه ریخته‌گری - که دولت هم اجازه ایجاد آن را داده است - در کشور ساخته شود. هزینه ساختن این کارخانه ۴/۵ میلیون تومان (۸ میلیون روبل) برآورد شده، که بانک انگلیس در ایران سرمایه آن را تامین خواهد کرد. بانک انگلیس، عواید حاصله از انحصار قند را به عنوان تضمین وام خود دریافت خواهد نمود. من باید توجه خواننده را در ضمن به این مطلب جلب کنم، که انگلستان همیشه سعی داشته است، انحصار قند را در ایران در دست گیرد، و مالیات غیرمستقیم بر قند را افزایش

دهد. زیرا قند تنها کالاهایی است که انگلستان به ایران صادر نمی‌کند. برای اجرای پروژه یاد شده، انگلیسی‌ها موفق شدند مالیات غیرمستقیم بر قند را از ۶ قران به ۱۲ قران، یعنی دو برابر، افزایش دهند، و از این راه به بانک انگلیس امکان دادند که موسسات نام‌برده را از نظر مالی تامین کند. بدین‌سان، انحصار قند، که عایدی آن را گیشه‌های بانک انگلیس جمع‌آوری می‌کنند، به دست انگلیس‌ها می‌افتد. بانک انگلیس در ازای این درآمد ۲ تا ۳٪ ربح می‌پردازد، در حالی که خود ۱۲ تا ۱۶٪ می‌گیرد. در هیچ‌جای طرح قانون، این مسئله روشن نشده است که ۱۵۰ میلیون روبل چه‌گونه تامین شده است، به ویژه که تمامی بودجه دولت بیش از ۴۰ تا ۵۰ میلیون روبل نیست. بر هر آدم با سوادى که منطق مسائل را درک می‌کند روشن است که ساختمان راه آهن با دادن امتیازات جدید مرتبط است. در ضمن، در برنامه دولت درباره این امتیازات جدید سخن رفته است. دولت ایران، هم اکنون موافقت‌نامه واگذاری مناطق نفت خیز جنوب غربی را با شرکت نفت انگلیس و ایران که بعداً "با گروه بین‌النهرین مرتبط خواهد شد به امضاء رسانده است. امتیاز دیگری مربوط به نفت خیز شمال است. در این باره نیز تقریباً "تصمیم گرفته شده است. بحث فقط بر سر این است که آیا باید آن را به شرکت نفت انگلیس و ایران داد یا به «استاندارد اویل»؛ چنین به نظر می‌رسد که امتیاز به «استاندارد اویل» داده خواهد شد، و این شرکت امتیاز را با شرکت نفت انگلیس و ایران تقسیم خواهد کرد. بنابراین، سرمایه ساختن راه آهن، منحصرأ، با دادن امتیازات جدید به امپریالیست‌های انگلیسی در ایران تامین می‌شود، در عین این‌که، کشیدن این راه آهن عمدتاً دارای اهمیت سوق‌الجیشی است. زیرا طبق طرح موجود، این راه آهن باید در حال حاضر به شبکه راه آهن عراق و در آینده به شبکه راه آهن هند متصل شود. این مطلب، یکی از آرزوهای دیرینه و مورد توجه انگلستان بود. لرد کرزون در زمان خودش چنین خواب و خیالی را داشت.

ولی این همه‌ی مطلب نیست. انگلستان در جهت دیگری نیز فعالیت می‌کند. ساختن راه آهن، البته محتاج به زمان است. انقلاب چین، خیزش‌های انقلابی در آذربایجان، گیلان و خراسان، انگلیس‌ها را مجبور ساخته که در فکر از بین بردن سریع نفوذ روسیه شوروی در ایران باشند. انگلیسی‌ها در هر حرکت انقلابی نفوذ روسیه را می‌بینند. در حالی که در این‌جا، یعنی در روسیه شوروی، ایراندوست‌ها، ایرانی‌سکی‌ها و شرکاء، آوازه مدح و ثنای سلطان جدید ایران را سر داده‌اند، در ایران رضاشاه به کمک انگلستان نقشی از بین بردن نفوذ مسکوی سرخ را می‌کشد. رضاشاه با بی‌رحمی ویژه‌ی، هر نو حرکت انقلابی را سرکوب می‌کرد. انگلیس‌ها برای آن که این سرکوبی بیش‌تر هم ادامه یابد، ساختن تعداد زیادی راه‌های شوسه را طراحی می‌کنند. دولت از هم اکنون، ساختمان ۸ گروه از این راه‌ها را تصویب کرده است. این راه‌ها باید، راه‌های بین‌النهرین را از طریق تهران به تبریز وصل کند. راه‌های دیگری نیز در نظر گرفته شده است که باید به شبکه هندوستان وصل شود. اوضاع و احوالی ایجاد می‌شود که طی آن به توان برای سرکوبی حرکات «بلشویکی» و کمک به دولت، در هر آن از هند و بین‌النهرین، ده‌ها هزار گروه مسلح را با ماشین به تبریز، خراسان و دیگر نقاط فرستاد.

و بالاخره، انگلستان در قزوین و دیگر نقاط انبارهای بنزین ایجاد می‌کند، تا، در صورت لزوم، به تواند در آینده پایگاه‌های هوایی داشته باشد. و دولت رضاشاه با همه اقدامات خود از این نقشه‌ها حمایت می‌کند.

با این وصف، مدافعان رضاشاه خاموش نمی‌نشینند؛ چنین معلوم می‌شود که رضاشاه سازمان‌دهنده انقلاب کشاورزی آتی است.^۷ رفیق میرزا [روتشتاین]

^۷ در مقاله حاضر من این مسئله را که آیا ایران باید از دوره، انکشاف سرمایه‌داری بگذرد یا نه مورد بررسی قرار نمی‌دهم.

می‌نویسد: «هنوز خیلی مانده است که عوامل عقب‌مانده‌گی سیاسی-اجتماعی از بین برود. این کار تنها با ایجاد اقتصاد جدید انجام خواهد شد. ولی این کار تا بدانجا پیش رفته، که می‌توان از پیدایش یک سازمان حکومتی جدید و مدرن سخن گفت، سازمان حکومتی‌یی که ماهیت آن در یک پارچه‌گی سازمان سیاسی-اداری همه قسمت‌های حکومت که تحت نفوذ دولت مرکزی قرار دارند، تجلی می‌کند. این دست آورد بسیار مهمی است که از لحاظ بین‌المللی دارای اهمیت بسیاری است.»^۸

به عقیده میرزا، پایه لازم برای انکشاف اقتصادی و اجتماعی ایران و پیدایش بورژوازی و گشایش راه انقلاب کشاورزی، از طریق ایجاد حکومت مرکزی و یک پارچه به وجود می‌آید. بنابر این عقیده، پس از آن که زورگویی پلیس، ساختمان راه‌های سوق‌الجیشی، ساختمان انبارهای بنزین توسط انگلیسی‌ها و امکان رفت و آمد تانک‌ها و زره‌پوش‌ها بر روی جاده‌های جدید و تهدید هرگونه جنبش انقلابی توسط این‌ها تحقق یابد، آن وقت است که اقتصاد جدید ایجاد شده است و آن وقت است که دهقان امکان خواهد داشت انقلاب کشاورزی را آغاز کند، اگر چه در چنین وقتی او را با تمام امکانات تکنیک مدرن سرکوب خواهند کرد. از نوشته‌ی میرزا چنین بر می‌آید که رضاشاهی که حکومت پلیس جدید را می‌سازد، سازمان‌دهنده‌ی انقلاب کشاورزی آتی است. ما از رفیق میرزا پوزش می‌خواهیم: ولی این اقتصاد ایران نیست که زیاد پیش‌رفته است، بل که، این رفیق میرزا است که زیاده از حد پیش رفته و حکومت پلیسی رضاشاه را به عنوان سازمان‌دهنده‌ی انقلاب کشاورزی آتی جا می‌زند.

ما می‌توانستیم از ایراندوست نیز نقل قوق بیاوریم که رضاخان - این سازمان‌دهنده‌ی انقلاب کشاورزی - آن قدر ثروت‌مند شده که بزرگ‌ترین مالک

^۸ - مسائل ایران معاصر ص ۹۱

ایران است. البته، برای ایراندوست، رضاخان فقط مالک نیست، زیرا او قطعاتی را نیز در نزدیکی تهران خریداری کرده است که دارای آب‌های معدنی است، و رضاشاه مصمم است از آن بهره‌برداری تجاری کند. بنابر گفته ایراندوست، ساختن استراحت‌گاه‌ها، همراه با حمام‌های آب معدنی و سالن‌های درمانی در این املاک پیش‌بینی شده است. او شاه جدید ایران را آمیزش دو شخصیت بالا، یعنی نماینده سرمایه تجاری - مالک و تاجر - می‌داند.^۹ تنها کسی می‌تواند چنین عقایدی را ابراز کند که از اوضاع ایران و تاریخ آن بی اطلاع باشد. چنان که همه می‌دانند هر پادشاه ایران از سنین جوانی مشغول تجارت می‌شد و این مسئله تازه‌گی ندارد. مثلاً، آخرین پادشاه با هر کالایی از قبیل کاه، علیق و غلات تجارت می‌کرد. او اغلب دست به احتکار نیز می‌زد، گندم را در انبارهای خود نگاه می‌داشت و منتظر افزایش قیمت‌ها می‌شد. او حتا در زمان قحطی از این راه ثروت می‌اندوخت. به همین مناسبت او را در ایران «تاجر مرداد بزرگ» می‌نامیدند. در ضمن، او قیمت ارزهای خارجی را نیز به خوبی می‌شناخت و در بازار ارز خرید و فروش می‌کرد. چرا، در این صورت، باید تاجر بودن رضاخان را نکته مثبتی به حساب آورد؟ واضح است که این نیز یکی دیگر از آن پایه‌های تئوریک است که من قبلاً^۸ به آن اشاره کردم، زیرا، به طور واضح، لازم است که کودتای سلسله‌ی جدید دارای پایه‌های بورژوازی باشد.

ولی پایه‌ی اجتماعی این سلسله‌ی جدید هم تغییر نکرده است. این مطلب را خود ایراندوست به خواننده ثابت می‌کند. او می‌نویسد: «من نمی‌خواهم بگویم که این نظام فئودالی کاملاً^۸ از بین برده شده است یا این که فئودال‌ها را از بین برده‌اند، نه، در دوره‌ی گذار کنونی فئودال‌ها بخشی از حقوق خود را در این جا و آن جا [به

^۹ - مسائل ایران معاصر صص ۴۹-۵۰

نظر من در همه جا. آ.س.] و در بعضی از ایالات چون بلوچستان، همه حقوق خود را حفظ کرده‌اند، فئودال‌ها، به قیمت تبعیت از حکومت مرکزی توانسته‌اند قسمتی از حقوق خود را حفظ کنند. خان‌ها به خدمت دولت در می‌آیند و ماموریت‌های اداری و نظامی دریافت می‌کنند و در جبهه آرام مملکت، این‌جا و آن‌جا می‌توان نفوذ متقابل و جوش خوردن دستگاه دولتی را با سازمان فئودالی سابق مشاهده کرد.^{۱۰}

بدین ترتیب، آن فئودالیسمی که بر ضد آن این جنگ انجام می‌شد، نه تنها از بین نرفته، بل که، در بلوچستان به طور کامل محفوظ مانده است. آن‌جا هم که فئودالیسم از بین برداشته شده، فئودال‌ها با اوضاع ساخته و مقام‌های مختلف دولتی دریافت کرده، با دستگاه دولتی جوش خورده‌اند. آیا واقعا "ایراندوست فکر می‌کرد که رضاخان برای آن پیدا شده بود که نظام فئودالی را از ریشه برافکند؟ برای یک مارکسیست کم و بیش مطلع، هم از سال ۱۹۲۴ [۱۳۰۳] "کاملا" روشن بود که رضاخان به کدام سوی پیش می‌رود.

ولی با وجود همه‌ی این‌ها، در ایران چه گونه نظامی وجود دارد؟ نظامی بورژوایی یا نوعی نظام گذرا؟ برای وضوح، من ترکیب نماینده‌گان مجلس را که منحصرًا تحت فشار دستگاه رضاخانی انتخاب شده‌اند، در این‌جا می‌آورم. در مجلس ششم ۸۶ نماینده وجود دارد. از اینان فقط تنها ۱۵ نماینده به تازه‌گی انتخاب شده‌اند، بقیه آنان همه از آشنایان قدیمی‌اند: مالکان بزرگ ۲۹ نفر، روحانیون ۱۴ نفر، دیوان سالاران بالا رتبه از قبیل حکام و ماموران دولت و غیره ۱۲ نفر، نماینده‌گان بورژوازی و تجار فقط ۲ نفر، نماینده‌گان حرفه‌های آزاد ۵ نفر، ۹ نفر باقی‌مانده، سیاست‌مداران چپ‌لوسی می‌باشند که زمانی طرف‌دار آلمان، زمانی

^{۱۰} - مسائل ایران معاصر صص ۲۹-۳۰

طرفدار انگلستان و یا روسیه بوده‌اند، و در حال حاضر طرفدار انگلستان‌اند. اینان، افرادی هستند که خود را به هر کس که پول بیش‌تری بدهد می‌فروشند. ایران از این بابت یک استثناء نیست. در تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره این نوع اشخاص که توسط عمال امپریالیسم فاسد شده‌اند به تعداد کافی یافت می‌شوند؛ از ۷۱ نفری که من نام بردم، ۳۸ تن طرفدار پر و پا قرص انگلستان بودند. انگلیس‌ها نمی‌توانند، از تهرانی که تا بدین اندازه به طرفداران او امکان داده است، ناراضی باشند. ولی حتا این مجلس دم بریده هم باعث جلب رضایت رضاشاه _ این «قهرمان ملی» - نیست. او مصمم است که شورای حکومتی ایجاد کند و این مسئله جزو برنامه دولت قرار گرفته است.

بنابراین، رضاشاه کاملاً" به اشرافیت زمین‌دار، به فئودال‌ها و امپریالیست‌های انگلستان، و قبل از هر چیز به سیستم مالی انگلستان متکی است، که در موقع لازم به کمک او می‌آید. حال مایلم چند کلمه هم در باره سومین نقطه اتکای رضاشاه (علاوه بر اشرافیت زمین‌دار و امپریالیسم انگلستان)، یعنی ارتش، بگویم. این که رضاشاه ارتش ملی را تشکیل داده است، حقیقتی است، ولی او این ارتش را ساخت، چون انگلستان چنین می‌خواست. من یکی از بندهای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان را که در آن انگلیس ایجاد ارتش را به عنوان یک مسئله حتمی مطرح و تعهد می‌کرد و آن را برای حفظ نظم در مملکت مجهز و مسلح کند، یادآور شدم. رضاخان واقعاً" هم، این خواست اصلی انگلیس‌ها را، به بهترین وجهی اجرا کرد. ولی این ایجادکننده و «قهرمان» ارتش ایران، به ارتش خود اعتقاد چندانی ندارد. او، پیش از مسافرت‌اش به خراسان در تابستان سال ۱۹۲۶ [۱۳۰۵]، در برابر مجمع افسران در تهران سخن راند و گفت: «همه‌ی افسران ما درک نکرده‌اند که در دنیا بین دو نیرو _ بلشویک‌ها و کشورهای دیگر _ مبارزه است. افسران ما که این مسئله

درک نکرده‌اند، اغلب به بلشویک‌ها، یعنی به دشمنان ما می‌پیوندند. تقریباً "نیمی از سربازان ما بلشویک‌اند، برای این که اینان را در دست خود نگاه داریم به کادر افسری قوی احتیاج است که باید مدرسه نظام را برای تعلیم آنان تاسیس کرد. افسران ما باید بدانند که در دنیا چه می‌گذرد».

رضاخان از طرف‌داران تئورسین خود بهتر در می‌یابد که تنها می‌توان به افسران متکی بود. او بهتر در می‌یابد که در ارتش او همه چیز رو به راه نیست، زیرا سربازان او همان دهقانانی هستند که سیستم دولتی او آنان را بی‌رحمانه استثمار می‌کند. او، همه‌ی این مسائل را می‌داند و جریان حوادث قشر افسران را تنها نقطه اتکای او می‌سازد، نقطه اتکایی که او مایل است در آینده به آن تکیه کند.

و اما یک چیز حتمی است. این ارتش به هیچ وجه، برای مبارزه با امپریالیسم ایجاد نشده، این ارتش برای مبارزه با بلشویک‌های داخلی به وجود آمده است. ولی این حقیقت روشن، هنوز برای همه واضح نیست. ایرانسکی [پاستووخوف] با صراحت کامل می‌نویسد که: «همه اقدامات رژیم رضاخان، یا مستقیماً بر ضد امپریالیسم انگلستان بوده، یا، هدف تقویت مقاومت ایران را در برابر نیروهای خارجی‌یی که استقلال ایران را تهدید می‌کنند، دنبال می‌کرد»^{۱۱}.

واقعیت‌ها، حداقل موید چنین تأکیدی نیستند. مگر نه این که، شخص رضاشاه می‌گوید که بلشویک‌ها دشمنان او هستند. با وجود این، گویا او ارتش را بر ضد انگلیس‌ها ایجاد می‌کند. این تأکید نیز، یکی دیگر از تئوری‌های دفاع از سلسله جدید است. این تئوری را نمی‌توان به گونه دیگری توجیه کرد.

من ثابت کردم که رضاشاه هیچ‌گاه در فکر جنگ با انگلیس‌ها نبوده، هرگز چنین فکری از مغز او نگذشته است. این «تئورسین»‌های ما هستند که چنین

^{۱۱} - مسائل ایران معاصر صص ۶۸-۶۹

افکاری را به او نسبت می‌دهند. آنچه که به او مربوط می‌شود این است که او نه می‌خواهد بجنگد و نه هیچ وقت با انگلیس‌ها خواهد جنگید. در حالی که انگلستان برای ساختن راه آهن سرمایه می‌دهد و در نظر دارد کارخانه بسازد، جنگ با انگلستان چه معنی دارد؟ ایرانی‌سکی از این هم پا فراتر گذارده و می‌نویسد: «سرمایه‌داران خارجی می‌توانند تنها به فتودال‌ها متکی شوند، و هر مبارزه‌یی علیه انقلاب که به کمک امپریالیسم خارجی انجام گیرد، به حکومت فتودال‌ها منتهی می‌شود.^{۱۲}» بنابر این گفته، اگر رضاخان به کمک انگلستان با انقلاب به مبارزه برخیزد، نتیجه این کار حکومت فتودال‌ها خواهد بود. آیا چنین مبارزه‌یی علیه انقلاب از جانب رضاخان یک واقعیت بارز نیست؟ آیا جز این است که امپریالیست‌های انگلستان، ایجاد ارتش ملی را دقیقاً به خاطر مبارزه علیه انقلاب و بلشویک‌ها می‌خواستند؟ رضاشاه که با بی‌رحمی غیرقابل توصیفی هر جنبش انقلابی را سرکوب می‌کند، می‌تواند نسبت به علاقه، و در موقع لازم، به حمایت انگلستان کوچک‌ترین تردیدی به خود راه ندهد. از گفته ایرانی‌سکی چنین نتیجه می‌شود که فتودالیسم در ایران هنوز موجود است، زیرا او می‌نویسد: «انگلستان تنها می‌تواند بر روی فتودالیسم تکیه کند.» در این باره ما کاملاً با او موافقیم. یا فتودالیسم قبل از پیدایش رضاخان نیز وجود نداشت، یا فتودالیسم وجود داشت و وجود هم دارد، زیرا رضاخان چیزی را در این زمینه تغییر نداده است. و در فکر تغییر دادن آن هم نیست.

برای رضاشاه خودپرست، شخص او از ملت ایران مهم‌تر است. خریدن چنین فردی برای امپریالیست‌های کارکشته کار دشواری نیست. لنین در این باره نوشته است که «سرمایه مالی در تمایل توسعه‌طلبانه خود، به راحتی، حتا شریف‌ترین

^{۱۲} - مسائل ایران معاصر ص ۸۱

ماموران را خریده، رشوه‌خوار می‌کند.^{۱۳} چرا باید فکر کرد که انگلیس‌ها نمی‌توانسته‌اند، چنین کاری را با رضاخان انجام دهند؟ من مصرا" تاکید می‌کنم که رضاخان در تمام دوره فعالیت‌اش، کاملاً" و کلاً" سیاست هم‌آهنگی فعلیت‌اش را با انگلیس‌ها دنبال کرده است. مبارزه علیه انقلاب، به وجود آوردن ارتش برای استقرار نظم در کشور، دادن امتیازات جدید به انگلیس‌ها، کشیدن راه آهن سراسری ایران، ساختن راه‌های شوسه که ایران را به عراق و هند وصل می‌کند - همه‌ی این‌ها تحقق نقشه‌های بزرگ امپریالیسم انگلستان است.

و حال چند کلمه‌یی نیز درباره فعالیت‌های تجددطلبانه رضاخان. همه‌ی تئوریسین‌های نام‌برده، پیش از هر چیز از رضاخان به عنوان تمرکزدهنده حکومت، صنعتی‌کننده ایران و آورنده تجدد و برخی خواص دیگر که برای این «قهرمان ملی» بر می‌شمارند، تعریف می‌کنند. چه‌گونه‌گی فعالیت تمرکزدهنده او را ما دیدیم. اما در باره‌ی فعالیت او در زمینه صنعتی ساختن و تجدد ایران، ایراندوست چنین می‌نویسد: «در دو سال گذشته، تمایل بسیار به، به کار بردن ماشین‌های کشاورزی و بالا بردن تکنیک کشاورزی مشاهده می‌شود، و در ضمن، این پدیده‌یی جداگانه نبوده بل که فراگیر است. دولت، قانون معافیت ورود ماشین‌های کشاورزی را از پرداخت عوارض گمرکی برای مدت ده سال تصویب کرده است. این قانون شامل ماشین‌های صنعتی نیز می‌شود. دولت، از آغاز سال ۱۹۲۴ [۱۳۰۳]، در تهران نمایندگی کشاورزی برپا می‌کند و غیره^{۱۴}». ایراندوست، بدین ترتیب، تئوری خود را درباره صنعتی شدن ایران به اثبات می‌رساند. به نظر ما در کشوری کشاورزی که بخش اعظم زمین‌ها در دست اربابان است، ایجاد نمایندگی

^{۱۳} - لنین مقالات و سخن‌رانی‌های منتشر شده ۱۹۲۴ صص ۴۲۴-۴۲۵

^{۱۴} - مسائل ایران معاصر ص ۴۵

کشاورزی به طور عمده در جهت منافع همان اربابی است که خود رضاخان نیز مبین تمایلات اوست. نمایاندن نمایشگاه کشاورزی چیز هم‌چون عالی و غیر مترقبه‌یی، چیزی که تنها رضاشاه آن را ممکن ساخته است، نیست. این نیز بار دیگر کوشش در جهت توجیه «تئوریک» این «قهرمان ملی» است. همان طور که روزنامه‌ی انگلیسی تایمز مسوپوتامی (بین‌النهرین) نوشته است، هر نماینده قاجار نیز اگر عقل‌اش می‌رسید، می‌توانست این را برپا سازد.

آیا در ایران سرمایه‌داری انکشاف می‌یابد؟ همه‌ی طرف‌داران رضاشاه یک صدا می‌گویند بلی، در ایران انکشاف سرمایه‌داری آغاز شده است. ولی آیا داده‌هایی برای چنین تأکیدی وجود دارد؟ نه. ما می‌دانیم سلب مالکیت ابزار تولید از مالکان کوچک نخستین شرط انکشاف سرمایه‌داری است. ایجاد بازار ملی که بدون آن هیچ صنعتی امکان انکشاف ندارد، شرط دوم است. شرط سوم این است که بخش‌های صنعتی نوپا، از طریق سیستم حمایت گمرکی در برابر کالاهای خارجی حفاظت شود، یعنی آن‌چه را که مارکس «به زور به وجود آوردن کارخانه‌دار» می‌نامید، انجام شود. آیا همه این شرایط در ایران موجود است؟ آیا ایران دوره انباشت آغازین را پشت سر گذاشته است؟ آیا در ایران اصلاً سرمایه انباشته شده وجود دارد؟ البته که نه. من تأکید می‌کنم که در ایران، حتا بازار داخلی نیز به معنای واقعی آن وجود ندارد. زیرا در کشوری که دهقان به انواع مختلف به زمین وابسته است، در کشوری که هنوز روابط سرواژ و حتا بیکاری و در مورد عروسی حق شب اول برای ارباب وجود دارد، در کشوری که دهقان تولیدکننده مستقل نیست و اقتصاد طبیعی در بسیاری از مناطق از بین رفته، در چنین کشوری، بازار داخلی نمی‌تواند وجود داشته باشد. درست است که گاه وام‌های خارجی می‌تواند نقش انباشت بدوی را ایفا کند، ولی، اولاً "باید گفت که عجالتاً" کسی به

ایران وام نمی‌دهد، و ثانیاً، وام‌هایی که ایران قبلاً دریافت کرده است بیش‌تر ماهیت مصرفی داشته‌اند. ایران بدهکاری بزرگی قریب ۱۳ میلیارد قران دارد و سالانه ربح این بدهی‌ها را می‌پردازد، و این مبلغ برای ایران بسیار سنگین است. همه‌ی وام‌های ایران به خرج خرید کالاهای مصرفی رسیده است. ایران، در حال حاضر، تنها می‌تواند از طریق فروش منابع کشور وام دریافت کند. به ایران برای آن وام داده خواهد شد که آن را به مستعمره این و یا آن کشور امپریالیستی تبدیل کنند. اگر هم، تحت تاثیر انکشاف اقتصاد کالاهایی - پولی سلب مالکیت از زمین‌های دهقانی و مستمند شدن پیشه‌وران وجود داشته است - یعنی هنگامی که اربابان در بسیاری از نقاط، زمین را به زور از دهقانان می‌گرفتند و کالاهای خارجی پیشه‌وران کوچک را ورشکست می‌کرد - این افراد آزاد آماده برای کار به صنایع ملی جلب نمی‌شدند و به باکو، ترکستان و بنادر دریای خزر و رودخانه ولگا مهاجرت می‌کردند. مستمندی تنها مهاجرت کارگران را به خارج تشدید می‌کرد، زیرا این مستمندی به مناسبت انکشاف صنایع ملی به وجود نیامده، بل که، به مناسبت ورود کالاهای ارزان خارجی ایجاد شده بود. به این دلیل است، که در ایران هنوز شرایط مساعد برای انکشاف سرمایه‌داری موجود نیست، و اگر سیاست کنونی رضاشاه در آینده ادامه یابد و ایران به انگلستان فروخته شود، البته انگلستان در تمام کشور راه آهن خواهد ساخت و برای بهره‌برداری از امتیازات خود کارخانه‌جات تاسیس خواهد کرد، و این جا و آن جا کارگاه‌هایی به وجود خواهد آمد. ولی در این صورت، ایران دیگر کشور مستقل نخواهد بود و به زائده هند و بین‌النهرین تبدیل خواهد شد. راه‌های دیگری برای انکشاف سرمایه‌داری در ایران وجود ندارد. شک نیست که ایران اشرافیت فئودالی، دقیقاً در این راه انکشاف گام بر خواهد داشت، زیرا انتخاب دیگری ندارد. این اشرافیت فئودالی، سال به سال،

ایران را برای تبدیل به مستعمره «خودمختار» انگلستان، مانند مصر، آماده می‌سازد. همه‌ی تئورسین‌های مدافع رضاشاه که از انکشاف سرمایه‌داری اظهار خرسندی می‌کنند، در واقع، از تبدیل شدن ایران به مستعمره انگلستان در شادی می‌شوند.

یک توصیف دیگر نیز از کودتای رضاخان وجود دارد، و آن توصیف رفیق راسکولنیکوف است. او می‌نویسد: «رضاخان در مبارزه با مالکیت فئودالی زمین و متزلزل کردن پایه‌های اقتصادی این نوع مالکیت به مسند قدرت رسیده است. سیاست اصلاحی در ایران بدون ضعف و خدشه ادامه دارد. در اوضاع یک کشور پادشاهی این اصلاحات مترقی به معنای گام بزرگی در جهت پیشرفت اقتصادی ایران و تبدیل آن از کشوری نیمه فئودالی به نیمه بورژوایی است»^{۱۵}.

این تعریف تقریباً "چیزی به دست نمی‌دهد. معنی تبدیل شدن «از نیمه فئودالی به نیمه بورژوایی» چیست؟ اگر ایران «نیمه فئودالی» است، نیمه دیگر آن چیست؟ واضح است که جواب نیمه بورژوایی است. در این فرمول، دقت وجود ندارد، ولی، با وجود این، همه مولفان طرف‌دار رضاشاه (ایرانسکی، ایراندوست، گورکویازین و دیگران) بدون تعمق و بی‌جا آن را نقل می‌کنند. مگر نه این است که، هر کشوری را می‌توان تحت چنین فرمولی در آورد، با چنین فرمولی، انگلستان را می‌توان کشوری نیمه سوسیالیستی نامید، زیرا عناصر سوسیالیسم در آن به اندازه کافی موجود است. مارکسیست نباید چنین فرمول‌های نیمه کاره‌یی ارائه دهد. به نظر من، در ایران پیوند سرمایه تجاری-نزولی با سیستم اقتصادی فئودالی وجود دارد. این آن چیزی است که در ایران موجود است.

تئورسین‌های سلسله جدید ایران، در تمام نوشتجات خود تکرار می‌کنند که آن‌چه در ایران ما با آن مواجه‌ایم «تبدیل [نفوذ. م] سرمایه تجاری در کشاورزی

^{۱۵} - مراجعه شود به روزنامه پراودا به تاریخ ۱۳/۸/۱۹۲۶ مقاله «امپریالیسم در شرق».

است.» این تبدیل [نفوذ] را همه گی روندی مترقی می‌دانند. ولی ما مارکسیست‌ها می‌دانیم که اگر سرمایه تجاری به جای صنعت به کشاورزی روی آورد، این پس رفتن است، این گامی به عقب است. شرایط انکشاف صنعت در ایران موجود نیست، و دلیل آن این است که سرمایه تجاری انباشت شده مانند زمان امپراتوری رم، اکنون نیز به کشاورزی روی می‌آورد. آیا در آن زمان چه چیزی وجود داشت؟ ترقی یا پس روی؟ هنگامی که مارکس از نقش مترقی سرمایه‌ی سخن می‌گوید که به کشاورزی روی می‌آورد، او سرمایه‌ی را مد نظر دارد که برای بهبود شیوه‌های کار بر روی زمین، به کار بردن ماشین‌های جدید و غیره در کشاورزی به کار می‌افتد. و در نتیجه در ده طبقه کشاورزان مستقل و پرولتاریای واقعی، یعنی کارگران کشاورزی ظهور می‌کنند. ماشین‌هایی که در کشاورزی به کار گرفته می‌شود، زمینه استفاده از کار دهقان را به وجود می‌آورد.^{۱۶} آیا جریانات ایران، به این ترتیب به وقوع می‌پیوندد؟ آیا در ایران طبقه کشاورزان مستقل وجود دارند؟ البته که نه. چنان که ایراندوست می‌نویسد اگر یک ارباب ایرانی از خارج ماشین جوجه‌کشی وارد کرده، آن را با موفقیت به کار انداخته باشد، او از این طریق به یک کشاورز سرمایه‌دار مبدل نمی‌شود.

تئورسین‌های ما، به خاطر تمایل شدیدشان به اثبات این که در ایران انکشاف سرمایه‌داری آغاز شده است و می‌تواند ادامه یابد، به هر نوع زرنگی دست می‌زنند. یکی از این زرنگی‌ها، تئوری بازار ایرانسکی است که می‌خواهد ثابت کند که در ایران بازار وجود دارد، بازاری نه وسیع ولی کوچک. آیا بازار کوچک بازار است؟ ما مارکسیست‌ها بازار را دقیقاً "بازار وسیع می‌دانیم. در انکشاف سرمایه‌داری بازار کوچک هیچ نقشی را دارا نیست، زیرا بازار کوچک در تمام طول تاریخ وجود

^{۱۶} - نگاه شود به سرمایه جلد اول ص ۷۰۶ به زبان روسی

داشته است. چنین بازاری حتا امروز میان مردم بدوی نیز موجود است. ولی وقتی سخن از بازار ملی (کشوری) است، همه کس می‌داند که این به معنای از بین رفتن شکل‌های اقتصاد طبیعی است. بازار ملی به معنای تبدیل شدن قسمتی از محصولات کشاورزی به کالا است که به بازار ارائه می‌شود، و دهقان پس از فروش آن، همان‌جا محصولات، صنعتی را می‌خرد. ولی هنگامی که شکل‌های اقتصاد طبیعی به کلی از بین نرفته است، هنگامی که سرواژ در کل و کاملاً^{۱۷} هنوز از بین نرفته، بازار ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد. حتا این اواخر هم، بازار ملی در ایران وجود نداشته است، ولی بازار همیشه در ایران وجود داشته است. نزد مارکس^{۱۷}، از بین رفتن شکل‌های اقتصاد طبیعی از یک سو، سلب مالکیت تولیدکنندگان کوچک از ابزار تولیدشان، از سوی دیگر، شرط اساسی انکشاف سرمایه‌داری در هر کشوری است. این‌ها شرایط اساسی ایجاد صنعت سرمایه‌داری‌اند. به رغم کوشش‌های ایرانی‌سکی ایران از این شرایط بسیار دور است.

اکنون چند کلمه نیز در باره وضع انقلابی در ایران. حال که ما با توجیه تئوریک و پایه تراشی تئوریک برای این «فهرمان ملی» روبرو هستیم، واضح است، که از همان آغاز می‌بایست اعلام داشت که در ایران موقعیت انقلابی وجود ندارد. در واقع نیز چنین اعلام می‌شود. مثلاً، ایرانی‌سکی می‌نویسد که وضع انقلابی اصلاً^{۱۷} در ایران نیست. او در مقاله خود می‌نویسد: «یکی از پژوهش‌گران در باره گیلان که با وضع آن نیز به خوبی آشناست، امسال نوشته است: در حال حاضر، سازمان دادن نیروهای خود ... در شهرها بر اساس وظایف واقعی‌تر و مبرم‌تر مهم‌تر از انقلاب دهقانی است. فقط پس از این کار است که بخشی از این نیروها می‌تواند خود را کاملاً^{۱۷} متوجه ده کرده، مسئله دهقانی را برای بحث در برابر سازمان‌های

^{۱۷} - نگاه شود به سرمایه جلد اول صص ۷۰۸-۷۰۹ به زبان روسی

معینی از نیروهای شهری قرار دهد. دهقان در گیلان کنونی فقط ستم‌دیده است، انقلابی نیست^{۱۸}، بدین ترتیب، ایرانسکی تاکید می‌کند که هر فردی که پای به زمین بخت برگشته ایران بگذارد، معتقد خواهد شد که بورژوازی تجاری مالک زمین، به مناسبت واقعیت‌های موجود در روابط بین‌المللی، فقط برای مبارزه با امپریالیسم آماده است، و بخش بزرگی از بورژوازی تجاری به طور کلی هیچ نوع مبارزه‌ی را نمی‌خواهد.» در زمانی که این مقاله نوشته می‌شد، در گیلان قیام‌کننده‌گان را تیرباران کرده، به دار می‌آویختند. این آقای «پژوهش‌گر» یک مسئله «کوچک»، یعنی قیام گیلان را نادیده گرفته است. او متوجه این مسئله «بی‌اهمیت»، یعنی تیرباران ۲۰ انقلابی در میدان بزرگ شهر رشت نشده است و افرادی را که به خاطر عقیده‌شان به سوی مرگ می‌رفتند ندیده است. و اما ایراندوست، هر جنبش انقلابی را از پیش ساخته و پرداخته دست‌های خارجی می‌داند.

او می‌نویسد: «بعدها، یعنی در زمان تناسب جدید نیروها، این جنبش‌ها به امید متزلزل کردن موفقیت‌های رقیب خود، حاضر خواهند شد که فئودال‌های برکنار شده از قدرت را برافروزند، و آن وقت، رهبری این جنبش‌ها در اکناف و اطراف به دست فئودال‌ها و متحدین امپریالیست آن‌ها خواهند افتاد.^{۱۹}» از گفته‌ی ایراندوست چنین نتیجه می‌شود که انقلابیون، فئودال‌ها و متحدین امپریالیست آنان را بر می‌افروزند، و به این مناسبت، هر جنبش چپی از قبل نتیجه‌ی اقدامات امپریالیستی و تحریک (پرووکاسیون) اعلام می‌شود. این آقایان که می‌خواهند به هر قیمتی از رضاشاه دفاع کنند، به راستی به زیاده‌روی در غلتیده‌اند. سلسله پهلوی با داشتن چنین مدافعانی در اتحاد جماهیر شوروی می‌تواند کاملاً آسوده بی‌آرامد.

^{۱۸} - مسائل ایران معاصر صص ۷۸-۷۹

^{۱۹} - همان جا ص ۶۰

با وجود همه این بندبازی‌های تئوریک، ما می‌دانیم که در گیلان، خراسان و آذربایجان قیام‌های پیوسته، ادامه دارد، مردم مرگ را استقبال می‌کنند، و به رغم این یاهو‌سرایی‌های تئوریک، در مدت کوتاهی هفت قیام در ارتش و میان دهقانان روی داده است. باید رضاشاه پرست‌تر از رضاشاه بود، که باز هم به توان نوشت: در ایران موقعیت انقلابی نیست، زیرا خود رضاشاه گفته است که بیش‌تر ارتش او بلشویک هستند. طرف‌داران رضاشاه در این مورد زیاده از حد سنگ به سینه می‌کوبند.

بنابر آنچه دیدیم، اربابان فئودال، بورژوازی تجاری کمپرادور و سرمایه تجاری - نزولی تکیه‌گاه رضاشاه را تشکیل می‌دهند.

این‌ها تکیه‌گاه واقعی قدرت رضاخان و مجری واقعی سیاست انگلستان در ایران‌اند. برای سلسله پهلوی، راه دیگری به جز جهت‌گیری به نفع انگلستان وجود ندارد، زیرا ماهیت طبقاتی سلطنت او به گونه‌ی است که بدون کمک سرمایه خارجی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

پیشه‌وران، بورژوازی تجاری، که به سرمایه‌داران خارجی بسته‌گی ندارند، یعنی خرده‌بورژوازی تجاری، دهقانان که در حال حاضر به حرکت می‌آیند^{۲۰} و بالاخره کارگران که هنوز تعدادشان قلیل است، انقلابی‌ترین طبقات ایران هستند که باید و قادرند انقلاب ایران را پیش برند. تنها اتحاد این طبقات و این نیروها در ایران قادر است مبارزه واقعی انقلابی را علیه امپریالیسم سازمان داده و انقلاب را پیش برد، زیرا هر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، مبارزه‌ی انقلابی است. فقط با مبارزه انقلابی

^{۲۰} - در این باره ما مطالعه مقاله آندره چرونی را که شامل واقعیات بسیاری است به خواننده توصیه می‌کنیم - مجله بلشویک شماره ۴ به تاریخ ۵ فوریه ۱۹۲۷ [ترجمه فرانسه این مقاله در کتاب زیر آمده است: "Question Litigeuse De L'histoire Contemporaine De L'IRAN" Le Mouvement Communiste [En IRAN, Florence, 1979, pp 585-606.]

می‌توان موفقیت علیه امپریالیسم را به دست آورد. حداقل من در تاریخ سراغ ندارم که بدون مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم، به توان با دستکش‌های سفید بر تاج و تخت نشست و با امپریالیسم مبارزه کرد. انقلاب چین گویای آن است که پیروزی به ساده‌گی تحقق‌پذیر نیست.^{۲۱} (آوتیس سلطان‌زاده)

^{۲۱} - برگرفته از «اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (۲۰) آثار آوتیس سلطان‌زاده

(۳) [بازنویس]

مسائل انکشاف اقتصادی و انقلاب کشاورزی ایران

ما، در بخش مربوط به بررسی تئوریک وضع ایران، هنوز دارای نقطه نظری که مورد قبول همه واقع شده باشد نیستیم، اگر چه در مقایسه با دو سال پیش به آن خیلی نزدیک تر شده ایم. نظرات تئوریکی که تا این اواخر، با مهارت زیاد از طرف شرق شناسان بورژوازی و مارکسیست های دروغین ساخته و پرداخته می شد، بیش از همه به درد امپریالیسم و منشویسم می خورد تا به درد مارکسیسم انقلابی. درک علمی که بر پایه ماتریالیسم و دیالکتیک استوار باشد، وسیله تئوریک بسیار نیرومندی برای شناخت و بازسازی عملی دنیای کهنه است. ولی، لیبرال ها و منشویک ها سعی دارند که دیالکتیک مارکسیستی را با ایده آلیسم سازش داده، از آن برای توجیه وضع موجود در ایران بهره گیرند.

مارکسیست های دروغین تاکید دارند که ایران کشوری کاملاً "مستقل است که با گام های سریع در راه صنعتی شدن و انکشاف سرمایه داری پیش می رود. به عقیده

آنان، رضاشاه قهرمان ملی، به وجود آورنده‌ی دولت مرکزی، اصلاح‌گر و مبارز علیه نظم فئودالی و امپریالیسم انگلستان است.

به عقیده آنان، انکشاف سرمایه‌داری در تولید کشاورزی می‌تواند از طریق اصلاحات، و بدون انقلاب بورژوادموکراتیک و بدون ریشه‌کن کردن روابط قرون وسطایی حاکم بر کشاورزی، یعنی به شیوه پروسه‌ی انجام گیرد، در حالی که به موازات آن، ارباب دوران ماقبل نظام سرمایه‌داری و کمپرادور به سلطه امپریالیسم خاتمه خواهند داد.

این نظریه در رساله‌های مربوط به ایران و در محافل شرق‌شناسان، تا این اواخر، حاکم بود. این نظریه بر تعداد زیادی آثار شبه علمی متکی است، و کادرهای جوان ما، به مناسبت نبودن آثار دیگری، هنوز هم به طور عمده این «مروارید»های شبه مارکسیستی را مطالعه می‌کنند. از همان آغاز سال ۱۹۲۷، [۱۳۰۶]، یعنی پس از اظهار نظر علنی بسیاری از رفقا^{۲۲}، مبارزه با این جریان آغاز شد. رهبران این جریان، تدریجاً از مواضع خود دست کشیدند. از سوی دیگر، تصمیمات کمیترون و کنگره دوم حزب کمونیست ایران نقطه عطفی درباره این مسئله است. اگر ایده‌ئولوگ‌های این نظریه لیبرال-منشویکی هنوز از نفوذ ناچیزی برخوردارند، از این رو است که متأسفانه، به علل مختلف، در صحنه کتاب و تحریرات هنوز برتری با آنان است.

با وجود این به یقین می‌توان گفت که این لیبرال‌های منشویک به ژنرال‌های بدون ارتش شبیه هستند.

نقص عمده نظریه آنان در این است که با دیالکتیک مارکس هیچ وجه مشترکی ندارد. چنین به نظر می‌رسد که آنان تکامل‌گرایانی (Evolutionists)

^{۲۲} - اشاره نویسنده به امکان‌هایی است که از آغاز سال ۱۹۲۷ در چارچوب بین‌المللی کمونیست پدید آمد، و کمونیست‌های ایرانی که به کنار زده شده بودند، توانستند با سازمان‌دهی کنگره دوم حزب فعالیت‌های خود را از نو آغاز کنند. (ویراستار)

هستند که آروزهای خود را به عنوان واقعیت جا می‌زنند. آنان طبیعت ارتجاعی رژیم جدید، فشار امپریالیسم انگلستان و شرایط فئودال-بورژوا در ده را به حساب نیاورده، به جای بحث درباره بازسازی کامل سامان اجتماع، درباره صنعتی شدن و انکشاف سریع سرمایه‌داری یاوه‌سرایی می‌کنند. دورنمای انقلاب کشاورزی بورژوادموکراتیک، بدین ترتیب ناپدید شده، جای آن را دور نمای اصلاحی [زفرم.م] می‌گیرد.

در نهایت، مسئله انکشاف اقتصادی ایران به نقش امپریالیسم انگلستان و دورنمای انقلاب بورژوادموکراتیک در ایران وابسته است. این مسئله را دقیق‌تر مورد مطالعه قرار دهیم و به بینیم قدرت بریتانیا در ایران بر چه پایه‌یی استوار و از چه نفوذی برخوردار است. آیا ایران واقعا "یک کشور مستقل است؟

پیش از هر چیز، باید یادآور شد که مراکز کلیدی که اقتصاد یک کشور را کنترل می‌کند، همه در دست انگلستان است. موسسات بزرگ حمل و نقل دشت کارون، که چون قلعه‌ی استحکام یافته‌یی است، و تاسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران در آن قرار دارد، پایگاه‌های هوایی که در چند نقطه در امتداد خلیج فارس وجود دارند، راه‌های آهنی که از طرف پاکستان و عراق به مرزهای ایران می‌رسد، و نیز تنها خط کشتی‌رانی منظم بر روی رودخانه کارون و خلیج فارس، بانک انگلیس [بانک شاهنشاهی ایران] که تقریباً در تمام ایران دارای شعب است و غیره از آن جمله‌اند.

در مجموع، امپریالیسم انگلستان بیش از ۴۲۰ میلیون روبل طلا در ایران سرمایه‌گذاری کرده است که تقریباً ۲۰ برابر سرمایه‌گذاری ا.ج.ش.س. و کمی بیش‌تر از ۴۰ برابر مجموع سرمایه‌گذاری‌های آلمانی، بلژیکی، آمریکایی و دیگران است. به جرئت می‌توان گفت که امروزه در ایران هیچ کشوری به اندازه

انگلستان در دستگاه دولتی ایران نفوذ ندارد. ا.ج.ش.س. نیز امروزه در ایران از نفوذ اقتصادی بزرگی برخوردار است. کافی است یادآور شویم که بسیاری از مواد اولیه چون پنبه، پشم، چرم دباغی نشده و غیره تقریباً "منحصراً" به ا.ج.ش.س. صادر می‌شود. ولی این مطلب برای هیئت حاکمه ایران خوش‌آیند نیست و دولت ایران می‌کوشد که راه‌ها بازارهای دیگری را برای صدور کالاهای خود یافته، به بازار جهانی راه یابد. در این مورد، امیدهای زیادی به راه هایفا- بغداد- تبریز- رواندوز بسته شده است. در این اواخر، مطبوعات ایران آشکارا در این باره قلم فرسایی می‌کنند. مقالاتی که علیه شوروی و نماینده‌گی‌های تجاری آن در مطبوعات ایران چاپ می‌شود هر روز بیش از پیش است. درست در همین زمان، رژیم جدید جهت منافع انگلستان راه‌های شوسه‌یی می‌سازد که دارای اهمیت سوق‌الجیشی هستند؛ ارتش صد هزار نفری سازمان می‌دهد که باید «در برابر بلشویک‌ها از ایران دفاع کند»؛ راه آهن سرتاسری کشور را احداث می‌کند؛ ارتش را به سرعت مجهز می‌سازد؛ از خارج به مبالغ هنگفت اسلحه می‌خرد؛ ساختمان اسکله بندر پهلوی را ادامه می‌دهد که در آن می‌توان کشتی‌های کوچک و زیر دریایی و غیره سوار کرد.

در تمامی این فعالیت‌ها نقش هدایت‌کننده در دست امپریالیسم انگلستان است.

آیا با این تفصیل، تاکید بر روی استقلال ایران مسخره نیست؟

راستی هم، آیا ایران می‌تواند، با رژیم فعلی و با حضور و فشار امپریالیسم انگلستان، به یک واحد مستقل سرمایه‌داری صنعتی بدل شود، یا راه مستعمره شدن را در پیش خواهد داشت؟ آیا ایران قادر خواهد بود بدون انقلاب کشاورزی اقتصاد خود را به شیوه سرمایه‌داری انکشاف دهد، یعنی راه پروسی انکشاف

بورژوازی را در پیش گیرد؟

به بینیم این راه پروسی انکشاف در عمل چه گونه جلوه می کند. این امر را می توان بهتر از طریقی دیگر از روی آمار واردات ماشین و آلات و ابزار دریافت:

واردات ماشین و آلات و ابزار (واحد: میلیون قران)				
سال	کل واردات	درصد نسبت به کشور	کل واردات برای شرکت نفت	واردات برای راه آهن و کارخانجات ایران
۱۹۲۵/۲۶	۱۴.۷	۱.۸	۹.۵	۵.۲
۱۹۲۶/۲۷	۲۴	۳	۱۹.۶	۴.۴
۱۹۲۷/۲۸	۴۲.۲	۵	۳۴.۵	۷.۷
۱۹۲۸/۲۹	۲۳.۵	۲.۹	۱۴.۶	۸.۹
۱۹۲۹/۳۰	۴۶	۵.۱	۲۹.۴	۱۶.۶

ایران علاوه بر ابزار و آلات، برای ساختمان راه آهن، ماشین، و برای ساختمان ایستگاه های برق، تجهیزات وارد می کند. انکشاف صنایع با گام های کند لاک پشتی پیش می رود. بنابر آمار رفیق سنجابی^{۳۳}، صنایع ایران در حال حاضر دارای مقدار نیروی مکانیکی زیراند:

بخش های صنعتی	تعداد قوه محرکه	مقدار قدرت محرکه واحد: اسب بخار	ارزش کارخانجات بادر نظر گرفتن قیمت
---------------	-----------------	------------------------------------	---------------------------------------

^{۳۳} - سنجابی از کمونیت های ایرانی بود که در سال ۱۹۲۷ یا ۱۹۲۸ مجبور به ترک ایران شد و بعدها در تصفیه های استالینی به همان سرنوشت سلطانزاده و دیگران دچار آمد. ویراستار

ماشین و آلات واحد: میلیون قران			
۳۴۷۳۳۰۰	۱۲۹۷	۴۶	کارخانجات پنبه پاک کنی
—	۲۴۲	۸	برنج پاک کنی
۳۰۰۰۰۰۰	—	—	تولید ابریشم
—	۲۲۵	۵	نخ ریزی
—	۶۶	۳	چوب بری
—	—	۷	تنباکو
—	۱۰۷۰	۲۸	ایستگاه‌های برق
۳۶۰۰۰۰۰	۱۱۵	۴	پارچه بافی
۲۰۰۰۰۰۰	۶۵	۲	کبریت سازی

داده‌های جدول بالا ممکن است کامل نباشد، ولی از آن چه که در حال حاضر در تمام کشور وجود دارد زیاد دور نیست (به استثنای صنایع نفت). بدین ترتیب، قدرت کلی آلات و ابزار و ماشین‌های مکانیکی کشور فقط ۳۰۸۰ اسب بخار است. حتی اگر فرض کنیم که قوه محرکه مکانیکی اقتصاد کشور ۳ و ۴ برابر رقم بالا باشد، باز هم این مقدار ناچیز است. در عین حال باید در نظر داشت که بعضی از این موتورها ۲۰ تا ۲۵ سال است که مورد استفاده قرار داشته‌اند، و کم‌تر از نیمی از موتورها با سوخت مایع کار می‌کنند.

شرکت نفت انگلیس و ایران، که در آن ۳۰ تا ۳۵ هزار کارگر کار می‌کنند از لحاظ قیمت، واردکننده‌ی ۷۱٪ ماشین‌ها در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۵ به ایران بوده است، تا اندازه‌ی بی به انکشاف سرمایه‌داری کمک می‌رساند، ولی در عین حال

اسارت سیاسی و اقتصادی کشور را شدیدتر می‌کند. این وضع صحت کامل تزه‌های کنگره ششم کمینترن [ژوئیه ۱۹۲۸] را درباره جنبش انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نشان می‌دهد. «صدور سرمایه به کشورهای مستعمره، انکشاف روابط سرمایه‌داری را در این کشورها تسریع می‌کند. آن بخشی از سرمایه صادر شده که در بخش‌های تولیدی از آن استفاده می‌شود، تا اندازه‌ی باعث تسریع انکشاف صنعتی می‌شود. ولی این تسریع انکشاف صنعتی در جهت استقلال کشور مستعمره نبوده، بل که باعث تقویت وابسته‌گی اقتصاد کشور مستعمره به سرمایه مالی کشورهای امپریالیستی می‌شود. تقریباً همه سرمایه‌های صادر شده در کشورهای مستعمره برای به دست آوردن و استخراج مواد اولیه و یا تغییر و تبدیل ابتدایی آن به کار می‌رود. از این سرمایه‌ها برای توسعه راه‌های ارتباطی از قبیل راه آهن، کشتی‌سازی، ساختمان بندر و غیره استفاده می‌شود، و این به نوبه خود استخراج و حمل مواد اولیه را آسان، مستعمره را باز هم بیش از پیش به متروپل وابسته می‌کند. نوع سرمایه‌گذاری در کشاورزی که بسیار مورد علاقه سرمایه‌داران است، سرمایه‌گذاری در مزارع بزرگ (لاتیفوندیا) است که با هدف تولید محصولات غذایی ارزان و انحصار منابع بزرگ اولیه انجام می‌گیرد. انتقال بخش اعظم ارزش اضافی حاصل از استثمار نیروی کار برده‌گان مستعمره به متروپل، به میزان زیادی پیشرفت اقتصاد مستعمرات و انکشاف نیروهای تولیدی را کند کرده، مانع آزادی اقتصادی و سیاسی مستعمرات می‌شود.»

در ایران وضع درست به همین منوال است. امپریالیسم انگلستان تعدادی از شرکت‌های ترابری، سیستم توسعه یافته بانکی و انحصار بهره‌برداری از نفت را در مساحت بسیار بزرگی به دست گرفته است. امپریالیسم انگلستان که از امتیاز نفت صد میلیون سود می‌برد، کاملاً "قادر است که نه تنها هر حاکم، بل که هر وزیر و

حتا شاه را نیز بخرد. با وجود همه سر و صدای دولت ایران، درباره این که دولت برای بهبود وضع تجارت خارجی، آن را در انحصار خود قرار می‌دهد، وابسته‌گی استعماری ایران به امپریالیسم انگلستان در ترازنامه تجارت خارجی کاملاً" نمایان است.

داور وزیر عدلیه، بدون اشاره به این مسئله که به احتمال قوی کاستن از میزان واردات باعث تقلیل میزان صادرات می‌شود، در نطق خود در دفاع از قانون انحصار تجارت خارجی در مجلس گفت که هدف از این قانون کاستن از میزان واردات است.

به بینیم آمار گمرک ایران چه نشان می‌دهد:

تجارت خارجی ایران (واحد: میلیون قران)			
سال‌ها	واردات	صادرات به استثنای نفت	اضافی صادرات بر واردات + کسری صادرات نسبت به واردات -
۱۹۲۰/۲۱	۴۸۳.۳	۳۷۱.۲	-۱۱۲.۱
۱۹۲۱/۲۲	۶۰۹.۷	۵۰.۲	-۱۰۷.۷
۱۹۲۲/۲۳	۶۱۹.۲	۷۳۳.۹	+۱۱۴.۷
۱۹۲۳/۲۴	۶۸۱.۳	۷۶۸.۴	+۸۷
۱۹۲۴/۲۵	۷۷۱.۴	۱۰۰۰.۱	+۲۸۸.۷
۱۹۲۵/۲۶	۸۸۱	۱۰۵۹.۳	+۱۷۷.۷

۳۱۶.۸+	۱۱۰۴.۱	۷۸۷.۳	۱۹۲۶/۲۷
۳۵۲+	۱۰۶۰.۴	۷۰۷.۴	۱۹۲۷/۲۸
۶۹۷.۷+	۱۵۱۲.۶	۸۱۹.۸	۱۹۲۸/۲۹
۶۵۴.۴+	۱۵۷۴.۸	۹۱۹.۹	۱۹۲۹/۳۰
۳۶۲+	۸۳۱	۴۶۸	۱۹۳۰/۳۱

بنابر آمار این جدول که در تنها مدرک آماری کشور به چاپ رسیده است، ایران دارای ترازنامه تجارت خارجی بسیار مثبت است که می‌بایست انجام اصلاح نظام پولی را فراهم آورد. ولی آمار مربوط به صادرات را باید تصحیح نمود، زیرا نفت که از خارج کنترل می‌شود و پول آن نیز در خارج می‌ماند، در این آمار به حساب آمده است. اگر آن بخش از نفت را، که پس از صدور، به شکل مزد و درآمد دولت و منافع خان‌های بختیاری به ایران باز می‌گردد، از کل صادرات نفت جدا کنیم، معلوم می‌شود که در سال ۱۹۲۹/۳۰ فقط ۳۵ تا ۴۰٪ صادرات نفت برای ایران منبع درآمد بوده است. چنان چه آمار رسمی بدین ترتیب تصحیح شود، کسری سال ۱۹۲۵/۲۳ برابر ۱۵۴، ۱۹۲۴/۲۵ برابر ۸۶، ۱۹۲۵/۲۶ برابر ۵۶، ۱۹۲۶/۲۷ برابر ۱۸، ۱۹۲۷/۲۸ برابر ۱۰۸ میلیون قران خواهد بود. در سال ۱۹۲۸/۲۹، از برکت افزایش صدور نفت، ترازنامه تجارت خارجی ۶۶ میلیون و در سال ۱۹۲۹/۳۰، ۳ میلیون قران اضافی نشان می‌دهد، ولی برای ۷ ماه نخست سال ۱۹۳۰/۳۱، ترازنامه، ۱۲۷ میلیون قران کسری دارد. با در نظر گرفتن این که بخشی از این کسری را واردات شرکت نفت انگلیس و ایران و بخشی را نیز سرمایه‌گذاری‌های کوچک شرکت‌های تجاری خارجی جبران می‌کنند، بدون اغراق می‌توان گفت که اگر ایران تا سال ۱۹۲۹/۳۰ ترازنامه مثبتی در پرداخت‌های خارجی نداشته، ترازنامه پرداختی ایران منفی هم نبوده است. عین همین مطلب، درباره‌ی دوره قاجار نیز

صادق است. در آن زمان، با وجود آن که نفت نقش مهمی نداشت، ایران دارای ترازنامه‌ی پرداختی مثبت بود. تقریباً "از سال ۱۹۰۱ [۱۲۸۰] تا سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، کسری ترازنامه تجارت خارجی ایران به ۲/۵ میلیارد قران می‌رسید، ولی در همین مدت انگلستان ۴۲ میلیون پوند در صنایع نفت، تاسیسات تجاری و حمل و نقل سرمایه‌گذاری کرد. میزان سرمایه‌گذاری روسیه تزاری تا پیش از جنگ ۴۶۳ میلیون روبل در راه آهن، بانک و موسسات دیگر بود (میزان سرمایه‌گذاری ادارات شوروی در ایران ۲۲۳۰ هزار پوند است). مجموعه سرمایه‌گذاری‌های کشورهای دیگر در ایران بیش از یک میلیون پوند است. مجموع این سرمایه‌گذاری‌ها - چه در زمان قاجاریان و چه بعد از آن، تمام کسری تجارت خارجی ایران را جبران می‌کند. چنان‌که به این سرمایه‌گذاری‌ها دریافت وام‌های گاه به گاهی قاجاریان را، که مبلغ آن به ۱۰ میلیون پوند بالغ می‌شد، و مخارج ارتش کشورهای در حال جنگ یعنی آلمان، انگلستان و روسیه را در ایران اضافه کنیم، جای شگفتی نخواهد بود که قران ایران ثبات خود را تا این اواخر حفظ کرده باشد. پس از آن که روسیه شوروی از دریافت قروض ایران به روسیه تزاریسم صرف‌نظر کرد، تنها پرداخت قرض انگلستان باقی ماند. پرداخت سالانه بابت این قرض که کمی بیش از ۱۰۰ هزار پوند بود، نمی‌توانست تاثیر زیادی بر روی موازنه پرداختی ایران داشته باشد. طبیعتاً، این پرسش پیش می‌آید که چه عواملی باعث شده است که سیستم پولی کشوری که دارای موازنه پرداختی مثبت بوده، در کوتاه مدت چنان متزلزل شود، که در حال حاضر در چنین وضع فلاکت‌باری قرار گیرد. ما سعی خواهیم کرد این مسئله را توضیح دهیم.

در زمانی که بورژوازی «لیبرال» تحت تاثیر کودتای ماه اکتبر^{۲۴} از انقلاب روی گرداند و به نیروی ضد انقلاب تبدیل شد، طبقات حاکمه کشور در مبارزه بر ضد

^{۲۴} - مقصود سرنگونی سلسله قاجار در اکتبر ۱۹۲۵ است.

انقلاب مردمی، امید خود را به کمک امپریالیسم انگلستان بسته‌اند. به این دلیل، مسائل جنگی_ استراتژیکی در درجه اول اهمیت قرار گرفته‌اند. در به هم خوردن موازنه پرداختی ایران، علاوه بر ساختمان راه آهن، که بسیار گران تمام شده، و سودمندی اقتصادی آن حتی پس از اتمام، مسئله‌ی قابل تردید است، پس انداز هر ساله درآمد دولت ایران از نفت در خارج نیز نقش مهمی داشته است. تمایل به مسلح ساختن یک ارتش بزرگ، سفارشات اسلحه به خارج، دولت را وامی‌داشت که پس اندازی ارزی در بانک‌های خارجی نگاه دارد.

بنا به نوشته روزنامه تایمز، به تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۳۱، دولت ایران، از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۸، هشت میلیون پوند از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کرد. [اما] خود کمپانی در عرض ۱۵ سال، بیش از ۵۰ میلیون پوند سود سهام پرداخت. در مجمع عمومی سهام‌داران به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۳۰، سود خالص برای سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸]، ۵ میلیون و ۲۰۷ هزار پوند تعیین گردید، که ۲۰٪ آن به پرداخت سود سهام اختصاص داده شد. سهم دولت ایران در همان سال ۸۳۲ هزار پوند بود. بنابر آمار وابسته تجارتي انگلستان لینک‌مان، دولت ایران تا تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۳۰، پس‌اندازی به مبلغ ۱۹۲۶ هزار پوند داشت. بدین ترتیب، با در نظر گرفتن سود سهام سال ۱۹۲۰، کل پس‌انداز دولت ایران در خارج برابر ۲ میلیون ۷۵۸ هزار پوند بوده است. خارج کردن چنین مبلغ زیادی از گردش، البته اثر بزرگی روی موازنه پرداختی داشته است، به ویژه که در همین مدت، مصارف ارزی ایران برای خرید ماشین آلات و لوازم برای راه آهن و دیگر وسایل نقلیه افزایش یافته بود. دولت ایران که تمام حواس‌اش متوجه ایجاد و تسلیح ارتشی بزرگ بود، به این مسئله توجهی نداشت. کار ایجاد و تسلیح ارتش از روی نقشه‌ی که توسط کمیسیون نظامی انگلیس و ایران تهیه شده انجام می‌گیرد، و شخص رضاشاه بر آن نظارت

می‌کند. تنزل قیمت نقره در بازار جهانی نیز در وخیم شدن وضع مالی دولت ایران نقش مهمی داشته است. البته تنزل قیمت نقره اگر همراه با علل اقتصادی مهم دیگری نبود، تاثیر زیادی نداشت. چنان که تنزل قیمت نقره در ثبات روبی نقره هند و عراق تزلزلی ایجاد نکرد.

به موازات پس انداز پول در خارج، یعنی وخامت موازنه‌ی پرداختی ایران، در داخل ایران نیز تغییرات مهمی رخ داد. اگر این فرضیه لینک‌مان را که ۶۰۰ میلیون قران نقره در ایران در گردش است به پذیریم و به آن ۲۰۰ میلیون اسکناس در گردش را نیز بی‌افزاییم، چنین نتیجه می‌شود که در سال ۱۹۳۰، قریب ۸۰۰ میلیون قران در ایران در گردش بود. به مناسبت نبودن راه‌های ارتباطی و سیاست بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس)، که میزان گردش پول هر ناحیه را تعیین می‌کرد، سرعت چرخش این پول‌ها زیاد نیست، و با احتیاج گردش کالا در ایران وفق داشت. ولی پس از آن که راه‌های ارتباطی به میزان زیادی بهبودی یافت و جا به جا شدن پول از یک منطقه به منطقه دیگر سریع‌تر و بانک شاهنشاهی گردش اسکناس را در تمام کشور آزاد کرد و قران‌های اندوخته به طرف شعبات بانک‌ها سرازیر شد، سرعت گردش قران ۲ تا ۳ برابر افزایش یافت. این وضع، به مناسبت بحران اقتصادی و کاهش چرخش کالاهای، پیدایش گونه‌ی بی‌تورم پول (ترقی قیمت‌ها) را سبب شده است. از سوی دیگر، به مناسبت بالا بودن قدرت خرید قران در بازار داخلی و سقوط قیمت نقره در بازار جهانی، ورود پول نقره^{۲۵} به داخل افزایش یافت، امری که به نوبه خود در هم ریخته‌گی گردش پول در کشور را شدت بخشید.

بانک انگلیس در تمامی این جریان نقش بسیار منفی ایفا می‌کرد. از سوی دولت با آزاد کردن ورود نقره به کشور و معافی آن از پرداخت هر نوع عوارض

^{۲۵} - در ایران واحد پول قران نقره است (تا قبل از جنگ ۵۵ قران برابر یک پوند بود).

این جریان را شدت می‌بخشید. در نتیجه، از سال ۱۹۲۶ تا سال ۱۹۲۹، بیش از ۱۱۵ میلیون قران نقره وارد کشور شد. بدون شك، بانک انگلیس در این جریان سود بسیار می‌برد: بانک نقره را در لندن به قیمت ارزان می‌خرد و در ایران در ازای یک پوند به جای قیمت واقعی ۶۱ قران، ۴۸ تا ۵۰ قران می‌پرداخت.

وضع ایران به مناسبت بحران اقتصاد جهانی که به صدور تعداد زیادی از کالاها چون قالی، تریاک و غیره ضربه زد، وخیم‌تر شد. افزون بر این، قیمت‌های جهانی به نفع کشورهای عقب‌افتاده کشاورزی تعیین نمی‌شد. امپریالیست‌ها کوشش داشتند که تمامی بار بحران جهانی را نه تنها به دوش طبقه‌ی کارگر متروپل (با کاهش مزد، افزایش ساعات کار به بهبود تکنیکی همراه با بیکاری و غیره) بل که به دوش کشورهای عقب‌افتاده کشاورزی، مستعمره و نیمه مستعمره بگذارند. شاخص قیمت‌های جهانی کالاهای صنعتی و کشاورزی در اواخر سال ۱۹۳۰ از این قرار بود:

قیمت‌های جهانی کالاهای صنعتی و کشاورزی (سال ۱۰۰=۱۹۱۳)		
گروه کالاها	۱۹۲۹	۱۹۳۰
شاخص عمومی قیمت‌های عمده	۱۳۸.۳	۱۲۳
شاخص قیمت مواد اولیه کشاورزی	۱۳۳.۲	۱۱۴.۱
شاخص قیمت گروه مواد اولیه صنعتی	۱۳۱.۸	۱۱۶.۳
شاخص قیمت گروه کالاهای آماده	۱۵۷.۳	۱۴۸.۳
شاخص قیمت گروه وسایل تولیدی	۱۳۹.۶	۱۳۷.۱
شاخص قیمت گروه کالاهای مصرفی	۱۷۰.۳	۱۵۶.۵

چنان که از جدول بالا پیداست، در حالی که در پاییز سال ۱۹۳۰ شاخص قیمت مواد اولیه کشاورزی ۱۱۴.۱ و مواد اولیه صنعتی ۱۱۶.۳ بود، شاخص قیمت گروه وسایل تولیدی و کالاهای مصرفی که ایران وارد می‌کرد، به ترتیب ۱۳۷.۴ و ۱۵۶.۵ بود.

در سال ۱۹۱۳، دهقان ایرانی می‌توانست ۱۰۳۸ کیلوگرم برنج را با ۹۳۳ کیلوگرم شکر معامله کند، ولی در سال ۱۹۳۰، همان مقدار برنج برابر ۳۳۸ کیلوگرم، یعنی ۶۳/۷٪ کم‌تر شکر، ۵۶/۳٪ کم‌تر آهن شيروانی و ۲۱/۶٪ کم‌تر پارچه چیت بود.

بدین سان، ایران به عنوان یک کشور کشاورزی فاقد صنایع داخلی از دو سوی ضرر می‌دید: نخست، به عنوان صادرکننده به مناسبت سقوط شدید قیمت کالاهای صادراتی ایران، و دو دیگر، به عنوان واردکننده، به مناسبت بالا بودن سطح قیمت کالاهای وارداتی. این وضع به مناسبت بحران ارز عمیق‌تر شده، ارزش قران را بیش از پیش پایین می‌آورد.

در چنین وضعی، استقرار انحصار تجارت خارجی نه به خاطر ملاحظات اقتصادی، بل که به خاطر ملاحظات نظامی-سیاسی است و آن را سرمایه مالی انگلستان، که گردش پول و موازنه پرداختی ایران را تحت کنترل دارد، دیکته می‌کند.

ایران به شرطی می‌توانست وضع داخلی خود را بهبودی بخشد که نقشه‌های نظامی خود را کنار گذارده، از ایفای نقش حق ناشناسه پیشقراول امپریالیسم انگلستان در جنگ آینده علیه ا.ج.س.ش. خودداری کند. ولی دولت ایران منافع کشور را تابع منافع نظامی - سوق‌الجیشی امپریالیست‌های انگلیسی کرده است، امپریالیست‌هایی که سعی دارند نفوذ شوروی را در ایران به کلی از بین برده، یا آن را به حداقل برسانند. مسئله نفت در استقرار انحصار تجارت خارجی نقش بسیار مهمی دارد. چنین گفته می‌شود که دولت ایران در نظر دارد انحصار محصولات نفتی را در

دست خود بگیرد. این مسئله، بدون شک، به مناسبت فشار شرکت نفت انگلیس است که نصف سهامش به نیروی بحریه انگلستان تعلق دارد، جلوگیری از ورود نفت شوروی به مناطق شمالی ایران نه تنها دارای اهمیت اقتصادی، بل که دارای اهمیت نظامی نیز هست. در جنگ آینده بر ضد شوروی، انگلستان برای تدارک و تحویل سوخت به قسمت‌های موتوریزه و هواپیماها باید در شمال ایران انبارهای نفت و بنزینی را که در حال حاضر در دست ادارات تجاری شوروی است، در اختیار داشته باشد. از دیگر سو، جنبه‌ی اقتصادی این مسئله نیز برای شرکت نفت انگلیس و ایران، که نفوذش در امور ایران سال به سال بیش‌تر و تعیین‌کننده‌تر می‌شود، - با خریدن افراد و رشوه دادن در تمام دستگاه حکومتی ایران نفوذ بسیار دارد- بی تفاوت نیست. ا.ج.ش.س.، سالانه قریب ۵۰ میلیون قران نفت در ایران می‌فروشد. تصرف بازار نفت در شمال ایران به انگلستان امکان خواهد داد که برای پرداخت مزد کارگران از درآمد محلی به قران استفاده کند و بدین ترتیب شرکت نفت انگلیس و ایران را از وارد کردن پوند انگلیسی به ایران برای این هزینه بی‌نیاز کند. اگر چه این کار باعث وخیم‌تر شدن موازنه پرداختی ایران می‌شود، ولی خاطر آقایان وزرا از این بابت نگران نیست.

آیا ایران، با نظام کنونی که بر روی کار دهقانی استوار است و در واقع در وضعیت فنودالی-اربابی عمل می‌کند، می‌تواند از بن‌بست اقتصادی، که به آن دچار است، نجات یابد یا نه؟

آیا چنان که سردمداران حکومت سلسله پهلوی^{۲۶} ادعا دارند، بحرانی که ایران به آن دچار است، بحرانی موقتی و گذرا است؟ البته نه. این بحران دارای سرشت

^{۲۶} - سلسله پهلوی، سلسله‌یی که جای سلسله قاجاریان را که با کودتای اکتبر ۱۹۲۵ سرنگون شد، گرفت. در ضمن در دسامبر سال ۱۹۲۵، رضاخان که تا آن زمان در راس جنبش جمهوری خواهی قرار داشت به پادشاهی انتخاب شد.

ژرف گوه‌رین است که در بطن نظام امروزی ایران قرار دارد. بازسازی اقتصاد ملی و بالا بردن بازده کار که تنها راه خروج از بن‌بست اقتصادی کنونی است، با نظام اجتماعی-اقتصادی کنونی عملی نیست. وجود روابط فئودالی-اربابی در دهه، استفاده غیر تولیدی از منابع کشور، مالیات‌های سنگین، رشوه خواری و خودفروشی مقامات کشوری و کنترل روزافزون کشور به دست امپریالیسم انگلستان، موانع اصلی انکشاف اقتصادی کشور بوده، بحران را سنگین‌تر می‌کند.

نه تنها بار سنگین مالیات بر دوش دهقان ایرانی است، که اجاره‌ی سنگین زمین، آب حشم، دانه و ابزار تولید و انواع و اقسام پرداخت‌ها به پول و یا به جنس نیز بر دوش او قرار دارد. افزودن سود زیاد بر کالاهای وارداتی صنعتی و کاهش هم‌زمان قیمت محصولات دهقانان، وضع دهقانان را تا بالا درجه‌یی زخیم می‌کند. دهقانان مجبورند به مناسبت تهی‌دستی، محصول خود را پیش فروش کنند و نتوانند منتظر بالا رفتن فصلی قیمت‌ها بمانند. دهقانان ایرانی از امکانات مادی و شرایط اجتماعی-حقوقی لازم برای بهبود وضع اقتصادی خود محروم‌اند. مالیات‌ها و عوارض گمرکی چون بار سنگینی بر توده‌های مردم ایران فشار می‌آورند. ایران از طریق اجرای سیاست مالیاتی، برای ایجاد مهم‌ترین صنایع داخلی انباشت سرمایه می‌کند، و این سیاست را با نظام حمایت گمرکی قوت می‌بخشد، چنان که مارکس می‌گوید: «سیاست حمایت گمرکی که خود یکی از قسمت‌های تشکیل‌دهنده و جدایی‌ناپذیر سیستم مالیاتی است، عمل کرد سلب مالکیت را که توسط نظام مالیاتی انجام می‌گیرد، تشدید می‌کند»^{۲۷}.

باید این نکته را یادآور شد که بودجه ایران فقط منعکس‌کننده اقتصاد مبادله‌یی-پولی نیست، زیرا مالیات‌های جنسی‌یی که توسط دولت در دهات

^{۲۷} - سرمایه (روسی) جلد یکم، صفحه ۶۰۷

جمع‌آوری می‌شود نیز جزو بودجه است؛ پیش از این، مقدار این مالیات‌ها در بودجه عیناً به کمیت جنسی آورده می‌شد، ولی در سال‌های اخیر مالیات‌های جنسی را به شکل پولی نشان می‌دهند. در ضمن، این محصولات مالیاتی را دولت توسط دستگاه ویژه‌ی به فروش می‌رساند، دستگاهی که دزدی و رشوه‌خواری در آن از سایر ادارات سلطنت پهلوی رواج بیش‌تری دارد.

بودجه ایران بهترین نشانه‌ی ماهیت سلطنت پهلوی است. در حالی که مالیات مستقیم یا ثابت مانده یا بسیار کم افزایش می‌یابد، مالیات غیرمستقیم از ۱۰۲ میلیون در سال ۱۹۲۲/۲۳ به ۲۸۷ میلیون در سال ۱۹۲۹/۳۰ رسیده یعنی ۸۰٪ افزایش یافته است.

بر چای، قند، تنباکو و محصولات مورد احتیاج و مصرف مردم بیش از همه مالیات بسته شده است. مثلاً عوارض گمرکی بر ورود قند، نسبت به قبل از جنگ، بیش از ۳۵ بار افزایش یافته است. دهقان ایرانی که نیازهایش در هر حال بسیار ناچیز است، مجبور است مصرف خود را باز هم بیش‌تر کاهش دهد. این مسئله، بی‌درنگ بر روی ورود قند تاثیر می‌گذارد: واردات قند به ایران در سال ۱۹۱۳/۱۴، ۱۲۹۷۸۴ تن و در سال ۱۹۲۹/۳۰، ۹۰۵۰۰ تن، یعنی ۳۰٪ کم‌تر از میزان پیش از جنگ بود.

در حالی که بخش اعظم درآمد دولت، به طور عمده از توده‌های زحمت‌کش شهر و ده گرفته می‌شود، این توده‌ها چیزی از دولت دریافت نمی‌کنند.

طرح بودجه سال ۱۹۳۱/۳۲ نیز تقریباً هیچ تغییری در این زمینه به وجود نیاورده است: از ۳۲۰۶ میلیون قران درآمد، ۶۶ میلیون آن را مالیات‌های مستقیم و ۲۰۹ میلیون را مالیات‌های غیرمستقیم تشکیل می‌دهد. ۶۰ میلیون قران که از انحصار چای به دست دولت می‌رسد در این‌جا محسوب نشده است. اما از ۳۲۱۹ میلیون

قران هزینه کل، ۱۷۰۷ میلیون قران به وزارت جنگ، پلیس و هزینه زندان‌ها اختصاص داده شده، و فقط ۱۸۱ میلیون قران برای آموزش و تعلیمات در نظر گرفته شده است. باقی مانده بودجه، صرف تامین مخارج بقیه وزارت‌خانه‌ها و دربار می‌شود.

رژیم پهلوی، تحت فشار امپریالیسم انگلستان، به جای تاسیس کارخانجاتی که مورد نیاز مبرم مملکت است تا، کالاهای مصرفی مردم را تولید کند، راه آهن سوق‌الجیشی‌یی را می‌سازد که در جهت تامین منافع امپریالیسم انگلستان قرار دارد. تا حال، قریب ۴۰ میلیون روبل طلا، که طی ۴-۵ سال اخیر به کمک مالیات‌های غیرمستقیم اخذ شده است، به مصرف ساختمان راه‌آهن رسیده است. عجلالتاً فقط ۱/۴ راه‌آهن ساخته شده است، و برای اتمام آن ۲۳۰ میلیون روبل دیگر لازم است. بدین ترتیب مبالغ زیادی به مصرف پروژه‌هایی می‌رسد که پس از اتمام فقط ضرر خواهند داد.

علاوه بر این‌ها، این کشور فقیر و گرسنه بیش از ۵۰٪ بودجه خود را صرف اهداف نظامی‌یی می‌کند که به نفع انگلستان است. قسمت اعظم بقیه بودجه نیز صرف پرداخت حقوق کارمندان و دستگاه بوروکراسی می‌شود.

این دستگاه بوروکراسی، که سنگینی بار مالیاتی آن بر دوش زحمت‌کشان است، در حقیقت در خدمت تامین منافع سه هزار ارباب و ثروت‌مند است، در حالی که توده میلیونی دهقانان که اسیر این آدم‌خوارانند در فقر به سر می‌برند.

توده‌های استثمار شده دهات ایران را از نظر اقتصادی می‌توان به پنج دسته تقسیم

کرد:

۱. دهقانان فاقد زمین که جز حشم و ابزار کشاورزی چیزی ندارند، و به مناسبت، به طور دائم روی زمین ارباب زنده‌گی می‌کنند، و در ازای زمین و بذر قسمتی از محصول خود را به ارباب می‌دهند.

۲. دهقانان فاقد زمینی که دارای کشت و زرع، خانه و آب برای آبیاری‌اند و فقط در ازای زمین به ارباب سهم می‌دهند.

۳. دهقانانی که مالک زمین نیستند، ولی باغ‌ها، تاکستان‌ها و آب را که مال ارباب است، در واقع در اختیار دارند با آن‌ها کار می‌کنند، و یک سوم درآمد خود را به ارباب می‌پردازند.

۴. دهقانانی که مالک قطعات کوچک زمین در اطراف ده هستند، حشم، باغ، و آب دارند ولی خانه‌شان روی زمینی است که از ارباب اجاره می‌کنند. اینان و دهقانانی را که از خود خانه دارند، خرده مالک می‌نامند. این دسته از دهقانان که مالک تام الحق هستند، مالیات و عوارض دیگر را مستقیماً به دولت می‌پردازند و وابسته‌گی‌یی به ارباب ندارند.

۵. دهقانانی که هیچ چیز از خود ندارند، روی زمین ارباب کار می‌کنند و ۱/۴ از ۱/۵ محصول را پس از برداشت هزینه ارباب، دریافت می‌کنند، و آنان را چهار یک دار می‌نامند. تعداد اینان کم است.

اکثریت دهقانان ایران جزو گروه یک و دو هستند که آنان را رعیت و اجاره‌دار می‌نامند. رعیت همیشه در ده ارباب زنده‌گی می‌کند و معمولاً به ارباب مقروض است، از این رو، او به زمین ارباب وابسته است. در صورتی که دهقان فرار کند، ارباب او را تعقیب کرده، به ده باز می‌گرداند. سیستم قرض و مساعده به رعیت، در واقع رعیت را به یک بنده تبدیل می‌کند.

در عمل به استثنای خرده مالکان که کمی بیش از مایحتاج خود دارند، بین گروه‌های دیگر مرز بارز و مشخصی وجود ندارد و اما خرده مالکان درصد ناچیزی از کل توده دهقان را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، حتی اگر فرض شود که ایران می‌تواند، سبک پروسه سرمایه‌داران را در روستا متداول کند، چنین توسعه‌یی فقط

با اسارت و از بین بردن و محو قسمت بزرگی از دهقانان فقیر در دهات و کارگران در شهرها - یعنی کسانی که از سحر تا به سحر برای کارفرما در ازای مزدی، که حتا حداقل مایحتاج آنان را کفایت نمی‌دهد، کار می‌کنند - امکان‌پذیر است. به بینیم لنین در این باره چه می‌اندیشید و سبک پروسسی انکشاف بورژوایی را چه گونه توصیف می‌کرد.

لنین در اثر خود «برنامه کشاورزی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه، خاطر نشان می‌کند که «لاتی فوندا»های فئودالی به عنوان عالی‌ترین و محکم‌ترین تکیه‌گاه فئودالی در روسیه، مسئله مرکزی مبارزه‌اند. انکشاف اقتصاد کالایی و سرمایه‌داران با اجتناب‌ناپذیری مطلق به این قضایای فئودالیسم خاتمه خواهد داد. از این رو، در مقابل روسیه فقط یک راه وجود دارد و آن راه انکشاف بورژوایی است. این انکشاف می‌تواند به دو شکل صورت پذیرد. بقایای فئودالیسم می‌تواند هم از طریق دگرگونی تدریجی اقتصاد فئودالی، یعنی به طریق اصلاحی (رفرم)، و هم از طریق از بین بردن لاتیفونی‌ها، یعنی به طریق انقلابی انجام پذیرد. انکشاف بورژوایی می‌تواند در اوضاع و احوالی انجام پذیرد که در راس آن اقتصاد بزرگ فئودالی قرار داشته باشد، یعنی از طریق بورژوایی شدن تدریجی املاک بزرگ فئودالی و جانیشینی روش‌های بورژوایی بهره‌برداری از زمین به جای روش‌های فئودالی. این انکشاف هم چنین می‌تواند در شرایطی انجام شود که در راس آن اقتصاد کوچک دهقانی قرار داشته، زائده لاتی فوندی را به شکل انقلابی از بدنه اجتماع دور کرده، سپس خود، بدون آن، در راه کشاورزی سرمایه‌دارانه گام نهد.

ما به این دو راه ممکن و عینی انکشاف بورژوایی، به ترتیب سبک پروسسی و سبک امریکایی نام می‌نهیم. در نوع اول، اقتصاد فئودالی اربابی آهسته آهسته تبدیل

به اقتصاد بورژوازی، یونکری (ملاک پروسی.م) شده، دهقانان را به ده‌ها سال بنده‌گی و سلب مالکیت زجرآور محکوم می‌کند، در حالی که اقلیت کوچکی از آنان به دهقانان بزرگ تبدیل می‌شوند.

در نوع دوم، اقتصاد فئودالی وجود ندارد یا انقلاب آن را ضبط و تقسیم کرده، از این می‌برد. در نوع دوم، اکثریت با دهقانان است که یگانه عامل کشاورزی شده، به کشاورزان سرمایه‌دار تبدیل می‌شوند.

به اسارت و استثمار سرمایه‌دارانه‌ی دهقان بر روی زمین فئودال‌ها، اربابان و یونکرها، اساس تکامل تدریجی نوع اول را تشکیل می‌دهد. در نوع دوم، گذار دهقان پدشاهی و تبدیل شدن او به کشاورز بورژوازی زمینه اصلی را تشکیل می‌دهد^{۲۸}»

بدین ترتیب، لنین واقعا^{۲۸} انکشاف سرمایه‌دارانه کشاورزی را از نقطه نظر عینی هم به سبک پروسی و هم به سبک امریکایی ممکن می‌داند. اپورتونیسیت‌های ما هم سعی دارند از این مسئله استفاده کنند. ولی نخست باید در نظر داشت که ایران، پروس و روسیه نیست، و موفقیت سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ هم موفقیت سال ۱۹۳۰ نیست. در آن زمان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه خود کشوری امپریالیستی بود (هر چند هم که اپورتونیسیت‌های ما آن را به حساب نیاورند)، در حالی که سال‌های متمادی است که شمشیر امپریالیسم انگلستان بر سر ایران آویخته است، که به همراه عناصر ارتجاعی کشور، بزرگ‌ترین مانع انکشاف صنعتی کشور است. در قرن افول سرمایه‌داری و کشورگشایی‌های امپریالیستی، راه نشو و نمای آهسته بر اوضاع و احوال انکشاف بورژوازی - آن هم به سبک پروسی - بر ایران بسته است.

لنین عینی‌گرا (ابژکتیویست) نیست، او یک انقلابی است. از همین رو، او فقط راه‌های ممکن عینی انکشاف را نشان نمی‌دهد. لنین با بررسی پدیده‌ها بر پایه

^{۲۸} - لنین آثار (روسی) جلد ۹، ۱۹۲۵، صص ۴۴۴-۴۴۳

ماتریالیسم دیالکتیک و با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب پدیده‌های در زمان و مکان، در جهت تغییر عملی دنیای کهنه و بازسازی انقلابی همه‌ی سامان‌های اجتماعی می‌کوشد. در کتاب یاد شده، در فصل «دو خط مشی در برنامه کشاورزی در انقلاب»، لنین، پس از بررسی برنامه و قوانین کشاورزی استولی‌پین، خاطر نشان می‌کند که برنامه‌ی استولی‌پین^{۲۹} از نقطه نظر اقتصادی - علمی بدون شک، برنامه‌ی مرفقی است. زیرا این برنامه «در جهت تحول سرمایه‌داری بود، این تحول را به جلو می‌راند. سلب مالکیت از دهقانان و فروپاشی همبا، و به وجود آمدن بورژوازی روستایی را تسریع می‌کند.»

لنین سپس می‌افزاید «آیا این به آن معنا است که سوسیال دموکرات‌ها باید از آن حمایت کنند؟ البته که نه. تنها ممکن است یک مارکسیسم عامیانه به یک چنین داوری دست زند، آن نوع مارکسیسم عامیانه‌ی که پلخانف و منشویک‌ها، با مدح و فریاد و فراخوان و سخن‌پردازی درباره این که باید از بورژوازی در مبارزه‌اش با نظام کهنه حمایت کرد، پخش می‌کنند. به نام انکشاف نیروهای تولیدی (این عالی‌ترین معیار ترقی اجتماعی)، ما باید از تحول بورژوایی نوع دهقانی و نه از تحول بورژوایی اربابی دفاع کنیم. نوع اول به معنای حفظ هرچه بیش‌تر اسارت و سرواژ (که به نوع بورژوایی تبدیل می‌شود) و آهسته‌ترین انکشاف نیروهای تولیدی و انکشاف نیروهای تولیدی و انکشاف آهسته سرمایه‌داری و فقر و زجر و استثمار و ستم توده‌های وسیع دهقانی و در نتیجه پرولتاریا است. نوع دوم، به معنای انکشاف سریع‌تر نیروهای تولیدی و وضع بهتر (تا آن‌جا که به طور کلی در چارچوب تولید کالایی چنین چیزی ممکن است) زنده‌گی توده‌های دهقانی است. تاکتیک سوسیال دموکراسی را در انقلاب بورژوایی - آن چنان که اپورتونیست‌ها

^{۲۹} - لنین، کلیات، همان‌جا، ص ۴۴۷.

فکر می‌کنند - وظیفه حمایت از بورژوازی لیبرال تعیین نمی‌کند، بل که آن را وظیفه حمایت از توده مبارز دهقانی می‌نماید.^{۳۰}» (تاکید از آ.س.)

از آن‌چه گفته شد چه نتیجه می‌شود؟ این که با وجود قدم‌های به ظاهر مترقی‌یی که رژیم جدید در ایران بر می‌دارد - مانند تمرکز حکومت، ساختمان راه‌ها و برخی اصلاحات و غیره - ماهیت سیاست دولت در مجموع برنامه‌ی ارتجاعی - فئودالی اربابی است. در نتیجه این راه به معنای حفظ هر چه بیش‌تر اسارت و سرواژی است که در حال تبدیل به شیوه بورژوایی است و به شدت مانع انکشاف نیروهای تولیدی شده، انکشاف بازار داخلی را فلج ساخته و انکشاف سرمایه‌داری را کند می‌کند.

به بینیم کنگره ششم که تزه‌های آن توسط رفیق گویی‌سینین ارائه شده است، در این باره چه می‌گوید؟

«هدف کوشش‌های بی‌ارزش اصلاحات ارضی که برای رژیم استعماری بی‌ضرر است، تبدیل کردن ارباب نیمه فئودال به سرمایه‌دار کشاورزی و در بعضی موارد، به وجود آوردن قشر کوچک کولاک (دهقان بورژوا) است.

این نوع اصلاحات، در عمل باعث فقر بیش‌تر اکثریت دهقانان و در نتیجه فلج کردن انکشاف بازار داخلی می‌شود. مهم‌ترین نیروهای اجتماعی جنبش‌های ضد استعماری بر اساس این فرآیندهای متضاد اقتصادی انکشاف می‌یابد. به این دلیل، ما تاکید بر این مسئله را، که در ایران با وجود کنترل امپریالیسم انگلستان: حل مسئله کشاورزی می‌تواند به شکل پروسی انجام پذیرد، یک نظریه کاملاً اپورتونیستی می‌دانیم.

انقلاب بورژوا دموکراتیک سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۷ [انقلاب مشروطه] در حقیقت به شکست انجامید. مجلس که در نتیجه مبارزه انقلابی تشکیل شد، خیلی زود

^{۳۰} - همان‌جا

مجری و مدافع ارباب‌های فئودال شد. مسئله اساسی هر انقلاب بورژوا دموکراتیک که مسئله زمین و از بین بردن اسارت روابط اربابی - فئودالی است، در انقلاب ایران حل نشد. دهقان ایرانی، پس از قریب ۴ سال مبارزه، چیزی به دست نیاورد. قطع‌نامه‌های شدیدالحن دو دوره‌ی مجلس درباره‌ی از بین بردن بیکاری و بهبودی وضع دهقانان روی کاغذ باقی ماند. بنابراین انقلاب بورژوا دموکراتیک کامل نشد. نخستین علت شکست انقلاب ایران، دخالت امپریالیسم انگلستان و روسیه است، که به قشر بالای اربابی فئودالی وحشت‌زده از وسعت انقلاب، اتکاء کردند، آشکارا علیه انقلاب وارد عمل شدند و با توسل به زور، نظم را در کشور برقرار کردند. (انگلستان، همین روش دفاع از منافع خود را در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] نسبت به انقلاب چین پیش گرفت و ده‌ها هزار سرباز انگلیسی را برای کمک به ارتجاع و مبارزه با انقلاب، به چین فرستاد.)

ضعف طبقه‌ی کارگر ایران، یعنی تنها نیرویی که قادر بود انقلاب بورژوا دموکراتیک را رهبری کند، آن را به سرانجام رساند، دومین علت شکست انقلاب ایران است. رهبری انقلاب از همان آغاز در دست احزاب و گروه‌های خرده‌بورژوازی قرار گرفت و سپس تدریجاً "به دست لیبرال‌هایی افتاد که از میان قشر فئودالی-اربابی برخاسته بودند. نتایج این مسئله را همه می‌دانند. تمامی دست‌آوردهای انقلاب را یکی پس از دیگری از بین بردند و بقایای آزادی‌های مشروطه را نیز رژیم پهلوی از میان برداشت.

بنابراین، نخستین انقلاب نتوانست هیچ کدام از تضادها را حل کند و راه را برای انکشاف سرمایه‌دارانه بگشاید. تنها خاطره‌ی که از انقلاب باقی مانده، کاریکاتور مجلس است، که در آن «نمایندگان مردم» دست چین شده‌ی دار و دسته درباری از طریق انتخابات قلابی، با رای فرمایشی خود مشغول خدمت به

«مردم»، «وطن» و امپریالیسم انگلستان هستند. ما به این پرسش، که آیا ایران رژیم فعلی امکان انکشاف و رسیدن به سرمایه‌داری را در پیش دارد یا نه، جواب منفی می‌دهیم. «کمک» یعنی در حقیقت نظارت انگلستان، چنان [حد] انکشاف سرمایه‌دارانه را تعیین می‌کند که برای استعمار و منافع انگلستان بدون ضرر باشد. ولی حتا این سرمایه‌داری بدون ضرر نیز بسیار کند و به شکل راشیتییک (ناسالم) انکشاف می‌یابد. باید آشکارا و واضح اعلام کرد که انکشاف اقتصادی ایران در اوضاع و احوال فتودالی-اربابی و سیاست استعماری امپریالیسم انگلستان انجام می‌شود. باید به گفت‌وگوهای بی‌هوده درباره این که تحت رژیم جدید و بدون تغییر اساسی روابط کشاورزی (حتا در چارچوب نظام سرمایه‌داری) و بدون مبارزه قاطعانه با امپریالیسم انگلستان، صنایع ملی می‌تواند به سرعت انکشاف یابد، خاتمه داد.

فقط با از بین بردن قاطعانه روابط فتودالی-اربابی و همه‌ی بقایای قرون وسطایی است که می‌توان بازار داخلی را، که به انکشاف سریع سرمایه‌دارانه کشور مدد می‌رساند، آفرید.

بالاخره، باید این قوانین ساده مارکسیستی انکشاف سرمایه‌دارانه را فهمید. آیا هنوز هم این مسئله روشن نیست که تا دهقان از سرواژه، اسارت و زورگویی آزاد نباشد، انکشاف سرمایه‌دارانه با موانع بسیار بزرگی روبرو می‌شود؟

واضح است که در حال حاضر، یعنی در عصر انقلاب‌های سوسیالیستی وجود ا.ج.ش.س.، به سرانجام رساندن انقلاب بورژوا دموکراتیک برای انکشاف بعدی سرمایه‌داری (حتما" به شکل مترقی آمریکایی) وظیفه پرولتاریای ایران نیست. وظیفه پرولتاریای ایران آن است که پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک مبارزه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و برای راه انکشاف غیر

سرمایه‌دارانه^{۳۱} بی‌درنگ بی‌آغازد. در عصر امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتاریایی، هیچ انقلاب بورژوا دموکراتیکی نمی‌تواند بدون رهبری طبقه‌ی کارگر پیروز شود. ولی طبقه‌ی کارگر ایران از لحاظ کمی محدود و بدون تجربه است.

در صنایع و حمل و نقل ایران، ۱۵۰۰۰۰ کارگر مشغول‌اند که ۴۰۰۰۰ تن از آنان در صنایع نفت جنوب کار می‌کنند. چنان‌که کارگران صنایع کوچک دستی را نیز به حساب آوریم، تعداد کارگران را می‌توان دو برابر عدد ذکر شده دانست. ما باید تشکل و تعلیم این توده‌ها را بیاغازیم و برای انکشاف غیر سرمایه‌دارانه ایران به رزمیم. ما نباید به انتظار «رسیدن» سرمایه‌داری به نشینیم. البته این وظیفه ساده نیست. کارگران و دهقانان ایران باید بدانند که آنان نه تنها ارباب و بورژوازی ایرانی، بل که، امپریالیسم انگلستان را (حتا فقط به خاطر این‌که نفت منبع تغذیه بحریه آن است) در مقابل خود خواهند یافت. انگلستان با ارباب ما قبل سرمایه‌داری متحد شده و علیه انقلاب بورژوا دموکراتیک ایران به مبارزه، و مبارزه‌ی سرسختانه، بر خواهد خاست. این خاطر را نباید به هیچ وجه کم اهمیت و کوچک دانست.

طبقه‌ی کارگر ایران، تحت رهبری حزب کمونیست، نه تنها باید کار عظیم تعلیم و سازماندهی خود را از پیش برد، بل که باید در عین حال برای جلب دهقانان به سوی انقلاب و رهبری آنان نیز به رزمد. در این راه، کار سنگینی در پیش است. حزب کمونیست ایران باید نه تنها نقشه‌های ارتجاع انگلستان و شاه را، که مایل‌اند از ایران به عنوان منطقه سوق‌الجیشی برای حمله به شوروی، این وطن همه

^{۳۱} - در این سال‌ها ما برای نخستین بار با مفهوم «راه انکشاف غیر سرمایه‌دارانه» آشنا می‌شویم. این مفهوم با آن‌چه بعدها از سوی مکتب‌پردازان شورویست مطرح شد تفاوت دارد. یک تفاوت مهم در این است که در نخستین این‌ها جامعه تحت رهبری حزب و نیروهای پرولتری است. و در دومین، زیر هدایت «بورژوازی ملی» چون دارودسته‌ی پهلوی و چانکایچک (ویراستار)

زحمت‌کشان استفاده کنند، عقیم گذارد، بل که باید طبقه‌ی کارگر و دهقان را نیز
برای انقلاب مردمی پیروزمندانه متشکل و آماده کند.^{۳۳} (آ.سلطان‌زاده)

^{۳۳} - برگرفته از: اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (۲۰) آثار آوتیس سلطان‌زاده

(۳). بازنویس

جنبش‌های انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری سلطان‌زاده، ایران، مسکو: ۱۹۲۹

۱. وضع اقتصادی ایران کنونی

سرزمین امروزی ایران در حدود ۱۶۴۰۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. در مورد جمعیت ایران اطلاعات دقیقی در دست نیست. ولی مقامات دولتی ایران آن را در حدود ۱۸ میلیون نفر تخمین می‌کنند.

جمعیت ایران از نظر ترکیب یکنواخت نیست. به علت هجوم اقوام مختلف، طوایف متفاوتی در ایران سکونت داشته‌اند: اعراب، مغول‌ها، ترک‌ها، و غیره که بقایایی از آن‌ها تا به حال هم به صورت چادرنشینی به سر می‌برند. علاوه بر آن در ایران ملیت‌های مختلفی زنده‌گی می‌کنند از قبیل کردها، ارمنه، یهودی‌ها، گرجی‌ها و غیره.

همان‌طور که روشن است تغییر راه‌های تجاری در دنیا به خصوص کشف راه دریایی به هند سبب سقوط جدی اقتصاد ایران که زمانی رونق زیادی داشت،

گردید. بزرگ‌ترین راه‌های ترانزیتی که قبلاً" از ایران گذشته و شرق را به غرب مربوط می‌کردند، قطع گردید و این کشور را دچار وضع مشکلی نمود، چنان‌که طی قرون متمادی نمی‌توانست کمر خود را از زیر این ضربه‌ی محکم راست کند. پس از تصرف ماوراء قفقاز و ترکستان از طرف روسیه تزاری و ادامه خطوط آهن تا سرحدات ایران از یک طرف انکشاف زنده‌گی اقتصادی ماوراء قفقاز و مخصوصاً "صنایع باکو، و صنایع روسیه عموماً"، از یک طرف دیگر از سال‌های ۸۰ (سده گذشته [نوزده]) به بعد شرایط جلب ایران به مدار اقتصاد جهانی فراهم گردید، نه تنها طالب جدی محصولات کشاورزی ایران بود، بل که ضمناً به عنوان راه ترانزیتی وسیله نزدیکی و آمد و شد ایران با کشورهای اروپایی را فراهم آورد. تبادل کالا ایران با کشورهای خارجی به طور مداوم افزایش یافته و در سال ۱۹۰۰ به ۳۷۵ میلیون قران و در سال ۱۹۱۳ به ۱۱۰۳ میلیون قران رسید، (واردات ۶۴۶ و صادرات ۴۵۷ میلیون قران)، در سال‌های ۲۸-۱۹۲۷ این مبلغ باز هم زیادتیر شده و تقریباً به ۱۸۶۸ میلیون قران رسید (واردات ۸۰۷ و صادرات ۱۰۶۱). اگر از این مبلغ صادرات نفت شرکت انگلیس در ایران کسر شود، دیده می‌شود که صادرات ایران از سال ۱۹۱۳ تجاوز نکرده است. نقش عمده را در تجارت خارجی ایران شوروی و هند و انگلیس به عهده دارند.

رشد تبادل کالا سبب به هم خوردن تدریجی اقتصاد طبیعی کشور گردید. تاثیر آن بخصوص در نواحی شمالی مشهود بوده است که به خاطر نضج تجارت با روسیه باعث کشت محصولات جدیدی گردید که قبلاً" وجود نداشتند، یا خیلی محدود بودند. کشت پنبه و پرورش کرم ابریشم و هم‌چنین تربیت درختان میوه و خشک کردن میوه با سرعت بیش‌تری توسعه یافته و صدور این کالاها به سرعت سال به سال افزون‌تر گردید.

نواحی شمالی در تبدیل اقتصاد خود به صورت کالایی - پولی همیشه در مقام اول قرار داشته است، و این به خاطر رشد روابط تجارتي ایران با روسیه بود. در این مورد کافی است یادآوری شود که در ۱۹۱۳، ۶۶ درصد از صادرات و ۵۵ درصد واردات ایران را روسیه بود. در حالی که صادرات ایران به کشورهای دیگر بیش از ۳۴ درصد را تشکیل نمی داد.

چنان که معلوم است روابط کالایی - پولی با توسعه سریع خود نمی توانست سبب افزایش قیمت ها نگردد. سرمایه به صورت تجاری آن و یا حق تقریباً نامحدود استثمار دهقانان امکان پیدا کرد سود حداکثر را از زمین تحصیل کند. به همین دلیل هم زمین ها از طرف سرمایه دار با اشتیاق خریداری می شوند.

سودمندی زمین سبب گردید که زمین های آزاد از طرف نزدیکان شاه و جمع کننده گان مالیات تصرف شوند. در نتیجه املاک بزرگ فئودالی در بعضی جاها به قطعات کوچک تقسیم و به وسیله تاجران سرمایه دار خریداری می شوند. مالکیت فئودالی نیز که قبلاً "فضای بزرگی را اشغال می کرد حالا به تدریج تحلیل می رود. ولی در هر حال این گونه تغییرات انعکاسی در طرز تولید نداشته است.

برخی از فئودال ها تحت تاثیر رشد اقتصاد کالایی - پولی خود در بازار شروع به کار می کنند، مخصوصاً در قسمت صادرات. ضمناً با توجه به این که مالکین از نوع جدید به زودی از شاهنشاه تمام اختیاراتی را که قبلاً فئودال ها داشتند دریافت می کنند، تشخیص روابط مالکیت جدید بی اندازه مشکل می شود.

ایران کشور بزرگ ترین مالک هاست. بعضی از آن ها به اندازه کشور هلند و بلژیک زمین دارند. ۹۲ درصد زمین های قابل کشت متعلق به تقریباً سه هزار مالک و فئودال و روحانیون می باشد. چهار درصد زمین ها در دست دولت است. در عوض میلیون ها دهقان ایرانی تنها صاحب ۴ درصد زمین هایی می باشند که از آن دو نیم

درصد و یک و نیم درصد در مالکیت دسته جمعی است. موافق یک قاعده عمومی زارع ایرانی اجاره‌دار است و از بابت زمین و آب در حدود ۴۰ درصد محصول را به مالک تحویل می‌دهد. اگر زارع بی چیز باشد و برای شخم زدن زمین از گاو ارباب استفاده کند، در این صورت سهم مالکانه تا ۶۰ درصد می‌رسد. به علاوه دهقان ده درصد محصول را به عنوان مالیات باید به دولت به پردازد. (این ضمناً علاوه بر انواع مالیات غیرمستقیمی است که زارع تادیه می‌کند): در نتیجه از دست دهقانان عملاً ۵۰ تا ۷۰ درصد محصول گرفته می‌شود. و اگر به موارد بالا هدایای دهقانان به ارباب خود در اعیاد بزرگ و بیگاری سالیانه او هم اضافه گردد، وضع فلاکت بار دهقانان ایران را می‌توان مجسم ساخت.

اراده ارباب برای دهقان قانون است و گرنه زمین اجاره‌ی را از دست‌اش می‌گیرد. لذا دهقان مجبور است دندان روی جگر گذاشته و اطاعت کند.

بدین ترتیب از این که دهقان ایرانی پیوسته در حال احتیاج به سر می‌برد کسی نباید تعجب کند. مالکین از این فقر و احتیاج حداکثر استفاده را می‌برند.

در ایران تقریباً در همه جا پیش خرید محصول دهقان رایج است. ارباب با استفاده از وضع فلاکت بار دهقان محصول او را به ۵۰-۶۰ درصد قیمت خود پیش خرید می‌کند. این «معامله» بخصوص در نواحی شمالی که محصولات کشاورزی ایران برای صنایع فراهم می‌شود، متداول است، مانند مازندران که صدی هشتاد محصول پنبه دهقانان‌اش به وسیله مالکین پیش خرید می‌گردد، و هیچ‌گونه قانونی هم برای چنین خرید و فروشی نیست.

ده در دوران فتودالیسم اروپایی زمانی به بن بست رسید و خود قدرت خروج از آن را نداشت. رشد صنایع در شهرها سبب ایجاد نیروی انقلابی گردید که قادر بودند رژیم فتودالی را از هم پاشیده و راه‌های تازه‌ی را نه تنها برای انکشاف

صنایع بل که کشاورزی هم باز نمایند. صنعت شرایط فنی و علمی را برای ازدیاد بهره‌دهی کشاورزی فراهم ساخت و با به کار بردن ماشین و کودشیمیایی موجب انقلاب در روستا گردید. در نتیجه تولید عظیم کاپیتالیستی به تولید انفرادی دهقانان پیشی گرفته و مادام که زمین‌ها در دست اشراف زمین‌دار و ارتجاع شاه و انگلیس باشد، امیدی هم به در آمدن از این بن بست موجود نیست.

به علت سیاست غارت‌گرانه امپریالیست‌ها، صنعت در ایران وضع اسف‌انگیزی را دارد. رشد آن غیر از صنایع فرش‌بافی و تا اندازه‌ی پارچه‌بافی بی‌اندازه کند است. رشته‌های دیگر صنایع هم وضع نیمه دستی دارند.

اضافه جمعیت دهات که به طور مصنوعی به میل شاه و مالکین پیدا شده است، تعداد کثیری بیکار به وجود می‌آورد که صنایع ایران با رشد ضعیف خود قادر به جذب آن نیست. به آن جهت هم هزاران کارگر ایرانی به خارج از کشور ترکستان، قفقاز و استانبول به دنبال یافتن کار می‌روند. کسانی که هم توانسته در خود ایران کار پیدا کنند در حال نیمه گرسنه زنده‌گی می‌کنند. در کشور شاهنشاهی پهلوی قانون کار عملاً وجود ندارد. مدت کار بسته‌گی به میل کارفرما دارد و بعضاً "تا ۱۴ ساعت در روز می‌رسد، در مورد بهداشت کار نیز صحبت زیادی خواهد بود. در شرکت نفت انگلیسی‌های متمدن نیز کارگران وضع خوبی ندارد. در این جا در حدود سی هزار نفر از جمله چند هزار ک هندی کار می‌کنند. دستمزد کارگران ایرانی بی‌اندازه پایین و ماهیانه بیش از ۱۶-۲۰ روبل نیست. اکثریت عظیم کارگران در آلونک‌های بی در و پنجره زنده‌گی می‌کنند، اما در مقابل آن، شرکت سالیانه ۷۰ میلیون روبل طلا سود خالص دارد.

محیط در مناطق جنوب همیشه حالت انفجاری دارد. نفرت کارگران از کارفرما و عمال آن به قدری زیاد است که بعضاً "کوچک‌ترین حادثه‌ی سبب تشنج جدی

می‌گردد. در تظاهرات ماه مه ۱۹۲۹ که در حدود ده هزار نفر کارگر در آبادان جمع شده بودند کار به جایی کشید که نه تنها واحدهای نظامی ایران بل که زره پوش‌های انگلیسی هم از بصره به موسسات (نفتی) فرا خوانده شدند.

۲. عصر توفان‌های انقلابی و چه‌گونه‌گی پیدایش سلسله رضاخان پهلوی

سلسله قاجار که با رقبه و بدون خونریزی از تاج و تخت خود به نفع سلسله پهلوی در گذشت، به طور عمده به اشراف زمین‌دار، صرف‌نظر از آن‌که نسبت نفوذال داشته باشند یا «سرمایه‌دار تجاری» به صاحبان زمین‌های پیش‌کشی دولتی، تکیه می‌کرد.

پایگاه دیگر قاجار روحانیون و بخصوص قشر فوقانی آن بود که علاوه بر زمین‌های موقوفی، نیز همانند اشراف زمین‌دار املاک بزرگی را در اختیار داشتند. سیاست رهبری‌کننده مملکت در دست آنان بود.

در هر حال انکشاف ایران برخلاف کشورهای دیگر راه زیاد همواری را در مقابل خود نداشت. به علت تصادم منافع در طول قرن نوزدهم مبارزه حادی در بین انگلیس و روسیه وجود داشت که در اوایل قرن بیستم منجر به تقسیم ایران به مناطق نفوذ گردید (۱۹۰۷). هم روسیه و هم انگلیس در طی انقلابات ۹-۱۹۰۶ پشתיانی قاطعی از سلسله قاجار به عمل می‌آوردند. در آن زمان انگلیس سعی می‌کرد قسمت جنوب ایران را تصرف نماید. روسیه هم با اعزام نیروهای نظامی خود انقلاب ایران را خفه نمود. در نواحی شمالی طبقات ثروتمند و بخصوص اشراف زمین‌دار که قسمت اعظم زمین‌های حاصلخیز را در دست داشتند بر اساس وضع اقتصادی خود تماماً، به استثنای اقلیت ناچیزی، طرف‌دار سیاست روسیه در ایران بودند. زیرا

بدون بازارهای روسیه آنان امکان حیات نداشتند. بسته شدن بازارهای روسیه به روی مالکین شمال به معنی ورشکستگی کامل آنان بود. به همین دلیل هم طی قرن ۱۹ در بین طبقات ثروتمند شمال و جنوب مبارزه برقرار بود. مالکین شمال به همراه صادرکننده گان و واردکننده گان یعنی به اصطلاح کمپرادورها و تاجرین بزرگ پشتیبان سیاست روسیه، و مالکین و روسای ایالات جنوب به علت داشتن منافع مشترک با انگلیس ها طرفدار سیاست آن دولت بودند.

جنگ [اول] جهانی و بعد جنگ داخلی روسیه و بسته شدن سرحدات شمال، بورژوازی کمپرادور را بی اندازه ضعیف می نمود. باز شدن سرحدات روسیه (بعد از خاتمه جنگ داخلی) وضع بورژوازی کمپرادور را بهتر نکرد. ملی شدن صنایع در شوروی و انحصار تجارت خارجی به وسیله آن دولت، ارتباط موسسات کاپیتالیستی را از دست کمپرادورها گرفت. عدم امکان تجارت آزاد با روسیه و بالاخره تهدید دائمی نفوذ انقلاب و پشتیبانی شوروی از جنبش های انقلابی موجب تغییر جدی سمت بورژوازی ایران گردید. اشراف زمیندار بزرگ شمالی هم که قبلاً "طرفدار روسیه بودند. جهت خود را عوض نمودند. به این ترتیب قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را به کلی وابسته امپراتوری انگلیس می کرد در واقع نشانه سمت گیری جدید طبقات ثروتمند در ایران بود.

از اکتبر ۱۹۱۷ حوادث با سرعتی گیج کننده یی رشد کردند. اعلامیه حکومت جمهوری شوروی مبنی بر اصل عدم مداخله در امور داخلی ایران، لغو قراردادها و امتیازاتی که به وسیله روسیه تزاری با ایران بسته شده بودند، تخلیه نیروهای روس از خاک ایران برای انگلیس یعنی پایان یافتن کامل نفوذ روسیه در خاورمیانه بود، نفوذی که در صد سال اخیر انگلیسی ها را مجبور می کرد که دائماً "حساب آن را داشته باشند.

دنبال ارتش روسیه، انگلیسی‌ها به منظور ایجاد مانع در قفقاز و ترکستان در برابر روس‌های شوروی به شرق، شروع به پیشروی به سوی شمال ایران نمودند. لیکن تعویض پیروزمندانه ارتش سرخ به زودی آرزوهای انگلیسی‌ها را نقش بر آب ساخت؛ اشغال گران انگلیسی باکو و ترکستان را تخلیه و به قلب ایران عقب نشینی کردند.

فرار امپریالیست‌های انگلیسی از ماوراء قفقاز، بر قراری حکومت شوروی در آذربایجان، و وجود نیروی دریایی سرخ در سواحل ایران و دریای خزر تقریباً در تمام نواحی شمال موجب جنبش انقلابی گردید، که در نتیجه وضع کاملاً متشنجی در داخل ایران ایجاد کرد.

خطر دائمی جنبش‌های انقلابی، نفرت عمیق خرده‌بورژوازی و دهقانان از رژیم اشغال‌گر انگلیس، به اشراف ایرانی و بورژوازی کمپرادور امکان نداد که قرارداد ۱۹۱۹ را به مرحله اجرا در بیاورند. لیکن قبل از قرارداد ۱۹۱۹ تغییر سمت به طرف انگلیس دیگر عملی بود انجام یافته و قرارداد اخیر فقط نقش مدرکی را داشت که چنین تغییر جهت را تثبیت نماید.

انگلستان با مشاهده عدم امکان اجرا شدن قرارداد ۱۹۱۹ تاکتیک خود را تغییر و در صدد پیدا کردن راه حل دیگری جهت نیل به مقصد در آمد. نتیجه سیاست جدید انگلستان کودتای اوایل سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۰] در تهران بود که به وسیله سیدضیاء الدین انجام گرفت. پیدایش سیدضیاء به عنوان طرف‌دار شناخته شده انگلیس در صحنه می‌بایست همه و به خصوص خرده‌بورژوازی را به ترساند. بازار تهران عکس‌العمل بی‌اندازه شدیدی در برابر آن داشت زیرا در آن زمان وضع انقلابی در ایران خیلی نیرومند و نفرت از سیاست اشغال‌گرانه انگلیس بسیار عمیق بود.

چند ماه قبل از کودتا کمیسیون نظامی انگلیس و ایران به ریاست ژنرال دیکسن انگلیسی کار خود را خاتمه داد. این کمیسیون نقشه مسلح کردن ایران و دفاع آن را در برابر بلشویسم خارجی و داخلی تهیه می‌کرد، تصمیم گرفته شد که با تخلیه ایران از نیروهای انگلیس ارتش ملی ایجاد شود. برای اجرای آن دیکسن رضاخان را که شخصا از همدان می‌شناخت به عنوان وزیر جنگ در نظر گرفت.

واقعیت این که کودتای سیدضیاء-رضاخان به وسیله انگلیس سازمان داده شد. هنوز برای عده‌ی کاملاً روشن نیست. تا به امروز هم عده زیادی به رضاخان با چشم دیگری نگاه می‌کنند تا سیدضیاء. در هر حال رضاخان نمی‌توانست نداند که همکار او مجری سر سپرده نقشه‌های انگلیسی‌هاست. بعضی از رفقا در مقالاتی که اخیراً در روزنامه‌ها منتشر می‌شود سیدضیاء را عامل واقعی انگلیس ولی رضاخان را برعکس مانند کبوتر پاک و بی‌گناهی معرفی می‌کنند. و لیکن واقعیت تاریخی را نمی‌توان نادیده انگاشت. چه‌گونه می‌شود باور داشت که از دو رهبر هم‌طراز کودتای ۱۹۲۱ یکی عامل انگلیس و دیگری دشمن آن، یکی خائن و دیگری «پیشوای ملی» ایران باشد و هیچ‌گونه ارتباطی هم با یک‌دیگر نداشته بوده باشند. متأسفانه، چنان‌که وقایع بعدی نشان دادند سیدضیاء و رضاخان دو روی یک سکه‌اند منتها موقعی که ماهیت سیدضیاء به عنوان عامل انگلیس به طور نهایی فاش گردید، سفارت انگلیس در تهران، رضاخان را جهت اجرای سیاست او تعیین نمود.

رضاخان قبل از هر چیز شروع به سرکوب جنبش‌های انقلابی در گیلان و خراسان و آذربایجان نمود. این اقدامات در جای اول مورد تایید جدی و پشتیبانی انگلیس بود. حتا موقعی که در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] با احساس قدرت خود قبای جمهوری‌خواهی را کند و در تهران سازمان‌های جمهوری‌خواهی و از جمله اتحادیه کارگران را متلاشی کرد و به وسیله استانداران خود مرتجع‌ترین

نمایندگان روحانیون و اشراف زمین‌دار را به مجلس موسسان اعزام نمود و نامزدی خود را برای شاهی مطرح ساخت عده‌یی از «رجال» جدید ایران در برابر «دهاء» رضاخان حیرت زده شده و در مقالات و سخنرانی‌های خود کلمات متناسبی را که بتواند این «قهرمان» مبارزه با امپریالیسم انگلیس را تحسین کند، نمی‌یافتند.

رضاخان شاه شد و اولین قدمی که بعد از شاهی برداشت انتخابات قلابی برای مجلس شورا و سپردن امور دولتی به دست طرف‌داران وفادار انگلیس بود.

او با خشونت باز هم بیش‌تر هرگونه انقلابی در کشور خفه و جنبش‌های تازه‌یی را که در سال‌های ۲۷-۱۹۲۶ در گیلان و خراسان و آذربایجان رخ داده بود با شدت بی‌سابقه‌یی سرکوب نمود. توده‌های مردم را بدون رسیده‌گی و دادگاه تیرباران می‌نمود. در اعدام انقلابیون گیلان شقاوت به‌خصوصی داشت. بیست نفر از آنان را در اکتبر ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] در رشت و در انظار عمومی اعدام کرد.

در هر حال، وظیفه رضاخان به سرکوبی بلشویک‌های داخلی محدود نمی‌شد. لازم بود کشور را (در کنار انگلستان) برای مبارزه با بلشویک‌های خارجی آماده سازد. این مسئله اصلی کمیسیون نظامی ایران و انگلیس بود. لذا می‌بایستی همان طوری که ژنرال دیکسن در گزارش خود می‌نویسد «ارتش ملی ایران که در پشت سر خود ذخیره بزرگی را داشته باشد» ایجاد گردد، ایلات خلع سلاح شوند و دستگاه دولتی با مرکزیتی به وجود آید. و الا این ایلات ممکن است به وسیله کشور همسایه (بخوانید شوروی) بر علیه دولت تهران معدوم شوند و آن وقت مقابله با چنین «اشرار مسلح» بی‌شماری مشکل خواهد بود.

به این ترتیب مبارزه در راه مرکزیت مملکت نه بر علیه فنودالیسم و نه به منظور خاتمه دادن اشکال کهنه اقتصادی بل که برعکس بر علیه ایلات و برای ایجاد یک دولت مرکزی پلیسی انجام می‌گرفت که «صلح و آرامش» و به اصطلاح «امنیت

عمومی» را برقرار سازد. برای امپریالیست‌ها [ی] انگلیس [ی] هم فقط همین لازم بود و نه مبارزه با فئودالیسم.

بعدها نیز این گونه مرکزیت کار انگلیسی‌ها را در واقع خیلی آسان‌تر ساخت. قبلاً "دولت مرکزی قادر نبود سرمایه‌های انگلیسی را در جنوب کشور در برابر تهدیدات دائمی از طرف جنبش‌های ایلات حفظ نماید و لذا دولت انگلیسی همیشه مجبور بود یک ارتش تمام عیاری را در جنوب ایران نگه‌داری نماید تا به تواند مردم ایران را استثمار کند. و لیکن مرکزیت در ارتش ایران کار انگلیس را خیلی آسان نمود، زیرا از این به بعد حفظ منافع آن کشور را در ایران، حکومت جدیدی به سرپرستی رضاخان به عهده گرفت. بعد طولی نکشید که رضاخان با احساس موقعیت «به اندازه کافی» محکم خویش، به انقلابیون اعلام جنگ داد. عده‌یی از رفقای ما را زندانی کرد و بدون رسیده‌گی و محاکمه تیرباران نمود و وضع شخصی خود را نیز محکم‌تر ساخت.

رضاخان از طریق تصرف دارایی دولتی و خصوصی به زودی تبدیل به بزرگ‌ترین مالک کشور گردید. طبیعی است که بعد از چنین «تغییر و تبدیلی» رضاخان می‌توانست تکیه‌گاه خود را تنها در بین اشراف زمین‌دار و قشر روحانیون جست‌وجو و پیدا کند. به این تکیه‌گاه بورژوازی کمپرادور هم می‌پیوندد و آن وقت همه به اتفاق هم تبدیل می‌شوند به تکیه‌گاه مطمئن انگلیسی‌ها.

لذا تکیه‌گاه رضاخان را نیز نظیر سلسله قاجار اشراف زمین‌دار، روحانیون، و بورژوازی کمپرادور تشکیل می‌دهد، یعنی همات طبقاتی که در طی ده‌ها سال سرمایه‌داری خارجی متکی به آن‌ها بود. به همین دلیل هم این‌که رضاخان روح استعماری انگلیس در ایران و مجری واقعی آن است، کسی را نباید متعجب سازد. بی‌جهت نیست که سفارت انگلیس در ایران با موافقت کامل شاه کابینه را در تهران

از افراد سر سپرده لندن تشکیل و برای اختفاء آن برخی از «پدران ملت» را هم نظیر مستوفی‌الممالک لیبرال بدون کاراکتر و پرنسیپ را با ان وارد می‌کند، کسانی که بیش‌تر ترجیح می‌دهند در باره لیبرالیسم و راجی کنند و کم‌تر در فکر تحقق آن بوده باشند.

۳. سیاست امپریالیست‌های انگلیسی در ایران و تدارک جنگ علیه اتحاد شوروی

شیوه‌های حکومت‌های امپریالیستی در تسلط به کشورهای که هنوز مستعمره نیستند معمولاً عبارت از این است که قبلاً اختیارات مهمی از قبیل نفت و راه‌آهن و غیره دریافت و از طریق استقراض و نظایر آن کشور مقروض را به اسارت مالی و اقتصادی خود در آورند. در این مورد انگلستان در طول قرن نوزده با تمام قوا در ایران دست به کار بوده است. معالاً آن دولت می‌تواند بگوید تنها کشوری است که «منافع حیاتی در ایران دارد (این افاده‌یی است که امپریالیست‌های اشغال‌گر برای مخفی ساختن مقاصد اصلی استعمار خود به کار می‌برند).» سرمایه انگلیس مبلغ گزافی را در ایران تشکیل می‌دهد. امپریالیست‌های آن کشور به کمک وزرا وطن فروش شاه و از راه پول و تهدید سرنوشت مملکت را در دست گرفته‌اند.

یکی از امتیازات عمده انگلیس که وسیله اسارت اقتصادی ایران است «بانک شاهنشاهی» یا «بانک امپراتوری» است. این بانک که در تمام شهرهای بزرگ شعبه دارد با تمرکز اعتبارات و معاملات اسکناس در دست خود وابسته‌گی مالی ایران را به انگلیس باز هم بیش‌تر می‌گرداند. بانک نام‌برده علاوه بر عنوان پسر و صدای خود «بانک امپراتوری» به طور ساده متعلق به جمعیت سهام‌داران انگلیسی است که بر اساس امتیاز ۳۰ ژانویه ۱۸۹۹ به وجود آمده است. سرمایه اصلی آن چهار میلیون

لیره سترلینگ و با حقوق استثنایی برای چاپ اسکناس تا سال ۱۹۴۹ می‌باشد. در عین حال این بانک واسطه مستقیم قراردادهای استقراضی ایران و انگلیس نیز هست. کنترل جمع‌آوری حقوق گمرکی نواحی جنوب هم در دست بانک مزبور است. زیرا مبالغ نام‌برده به صرف تادیه قروض ایران به انگلیس می‌رسد. در هر حال فعالیت بانک شاهنشاهی به این جا ختم نمی‌شود. در هر لحظه و در هر بخش کشور می‌تواند قیمت ارزهای مختلف را بالا و پایین ببرد، به طوری که بیش از یک مرتبه عده کثیری از تجار ایرانی را دچار ورشکستگی کامل نموده است. و لذا این بانک در دست انگلیس تبدیل شده است به وسیله نیرومندی برای دخالت در سیاست اقتصاد ایران. با تقلیل و یا ازدیاد خودسرانه ارزش تومان، پیروی از ارزش لیره انگلیسی، اعتبار دادن به محافل تجارتی وابسته به آن دولت و بایکوت کردن کسانی که با شوروی رابطه‌ی تجارتی دارند و بالاخره پرداخت هزینه انتخاباتی دوستان انگلستان به مجلس شورای ملی، بانک نام‌برده ابزار مهمی است جهت اعمال نفوذ انگلیس در ایران.

وزارت دارایی روسیه تزاری در زمان خود به منظور رقابت با انگلستان «بانک استقراضی ایران» را ایجاد نمود که سیاست مشابهی را به نفع امپریالیسم روسیه دنبال می‌کرد. برای این که ایران بتواند مقاومت خود را در برابر فشار مالی خارجی زیاد کند حکومت شوروی این بانک را به دولت ایران واگذار نمود.

و لیکن رضاخان خیال مقاومت در برابر سرمایه خارجی را نداشت حتا مدت زیادی در ایجاد بانک ملی ایران مردد بود. شاید فکر می‌کرد که وظیفه بانک دولتی را بانک انگلیسی بهتر انجام می‌دهد؛ به هر حال بالاخره تحت فشار محافل تجارتی، رضاخان با سرمایه ناچیزی مجبور به ایجاد آن گردید. و اما حق چاپ اسکناس هم چنان در دست بانک انگلیس باقی ماند.

بزرگ‌ترین موفقیت دیپلماسی انگلیس در ایران امتیاز نفت جنوب است. این شرکت در واقع دولتی است در داخل دولت با پلیس مخصوص و حق استثمار کارگران به میل خود.

در حوالی میدان نفتون که به طور عمده استخراج نفت در آن جا متمرکز شده است شهرها و اردوگاه‌هایی برای سکونت کارگران و کارمندان خارجی وجود دارد. قسمت اعظم کارگران متخصص از هند استخدام می‌گردند. در سال ۱۹۱۲ لوله نفتی به طول ۱۴۵ میل انگلیسی تا محل تصفیه کشیده شد. استخراج نفت سال به سال با سرعت باورنکردنی افزایش می‌یابد.

مطابق نظر جمعیت زمین‌شناسان آمریکایی منابع نفت ایران از لحاظ ذخیره جای دوم را در دنیا اشغال می‌کند، مقدار استخراجی فعلی آن بعد از آمریکا و مکزیک و شوروی در مقام چهارم قرار دارد.

استخراج با سرعت زیادی بالا می‌رود. در سال‌های ۱۳-۱۹۱۲ [۹۲-۱۲۹۱] مقدار آن از ۸۱ هزار تن تجاوز نمی‌کرد ولی در سال‌های ۲۸-۱۹۲۷ [۱۳۰۶-۰۷] تقریباً "به شش میلیون رسید.

شرکت نفت انگلیس و ایران تحت کنترل دولت انگلیس قرار دارد. و در واقع یک موسسه نیمه دولتی است. امپریالیست‌های انگلیس به منظور حفظ برتری دریایی خود قبلاً "زنجیری از ایستگاه‌های شناور زغال سنگ در طول راه دریایی جبل الطارق-کلکته به وجود آورده بودند. حالا به این ایستگاه‌ها، ایستگاه‌های نفتی را نیز اضافه کرده‌اند. نفت برای کشتی‌های جنگی و تجارتنی و هواپیمایی اهمیت بزرگی پیدا کرده است. به همین دلیل هم انگلستان با تمام قوا سعی دارد مقدار استخراج نفت و تصفیه آن را افزایش دهد که در صورت جنگ بتواند مستقلاً "نیروی عظیم دریایی و هوایی خود را تامین نماید.

اگر به دقت موقعیت ایستگاه‌های نفتی انگلستان بررسی شود معلوم می‌گردد که این دولت علاوه بر استقرار آن‌ها در نقاط مختلف جهان استراتژی دیگری را هم تعقیب می‌نماید. این ایستگاه‌ها در اطراف ترعه پاناما، در طول خط جبل الطارق - مالت، اطراف ترعه سوئز، و عموماً در درازای خط سوئز عدن سوکو ترا کویت و بحرین گسترده شده‌اند که در صورت رقابت انگلیس و آمریکا اهمیت بخصوص خواهد داشت.

اگر نفت ایران نبود انگلیسی‌ها به ندرت می‌توانستند چنان نقشه عظیمی را تهیه کنند. به این جهت هم ایران در سیاست انگلیس نقش بزرگی را بازی می‌کند.

قبلاً ایران برای امپریالیسم انگلیس در درجه اول اهمیت استراتژی برای پوشاندن هندوستان داشت. ولی نفت در دو دهه‌ی اخیر اهمیت ایران را برای انگلستان از نظر اقتصادی بی‌اندازه بالا برده است. استحصال نفت ایران تبدیل می‌شود به یکی از عوامل قدرت اقتصادی و جنگی انگلیس، و به این دلیل هم فعالیت امپریالیسم انگلیس در سال‌های اخیر زیادتر گشته است.

وسیله اتصال مصر از راه فلسطین و عراق به هندوستان ایران است. از طرف دیگر ایران بهترین سرپلی است برای جنگ آینده انگلیس با شوروی. در تعقیب چنین هدفی در هند ارتش جدیدی که مستقیماً تابع لندن است تشکیل می‌شود و نقش تعیین کننده را باید بازی کند.

بدین ترتیب اقتصاد کشور تماماً در دست امپریالیست‌های انگلیس است. دولت مزبور برای استحکام موقعیت خود در ایران نگرانی ندارند. زیرا رضاخان در اتحاد با مالکین و روحانیون تکیه به سیاست استعماری انگلیس در ایران است. انگلیسی‌ها رضاخان را سرکار آورده‌اند. نام‌برده نیز با صداقت و صمیمیت به آنان خدمت می‌کند. هرگاه لازم باشد و به‌خصوص برای سرکوبی جنبش‌های انقلابی

کارگران و دهقانان و نجات سلطنت رضاخان انگلیسی‌ها از هیچ‌گونه کمکی مضایقه ندارند- در کوتاه‌ترین مدت گویی از زمین روئیده باشد- هواپیما و زره پوش و کامیون به کمک قوای دولتی برای سرکوبی شورشیان می‌شتابند؛ امری که در جنبش‌های اخیر خراسان مشاهده گردید. می‌گویند دست دست را می‌شوید. رضاخان مجری سیاست استعماری انگلیس در ایران است دولت اخیر نیز با تمام قوا از شاه جدید پشتیبانی می‌کند. و سنگینی همه این‌ها به دوش مردم ایران است. با این همه فقط سیاست‌گران بی‌وجودان می‌توانند تایید کنند که گویا رضاخان بر علیه امپریالیسم انگلیس مبارزه می‌کند.

در هر حال در برابر رضاخان مسایل بزرگی قرار دارند. کشور فقیر و نیمه‌گرسنه به حساب سخاوت رضاخان باید در راه حفظ منافع انگلستان صدها میلیون صرف آباد کردن ارتش بکند. بعد از سرکار آمدن رضاخان ۲۶-۱۹۲۱ [۱۳۰۰-۰۵] ایران در حدود یک میلیون قران، خرج ارتش کرده است. یعنی این که سالیانه ۴۰ درصد بودجه کشور به مصرف آماده‌گی به جنگ می‌رسد.

علاوه بر آن حکومت رضاخان تصمیم گرفته است مبلغی هم برای روز مبادا ذخیره کند. به این منظور عواید شرکت نفت ایران و انگلیس از بودجه سال‌های ۲۸-۱۹۲۶ [۱۳۰۵-۰۷] حذف و در لندن ذخیره می‌شود تا ۲۰ مارس ۱۹۳۰ این مبلغ باید به ۱۳۵ میلیون قران برسد.

احتیاج ایران نظامی و پلیسی به پول، خارج از اندازه است. و لذا علاوه بر این که فشار مالیاتی لاینقطع زیاد می‌گردد انواع انحصارات نیز به وجود می‌آیند: انحصار قند و چای، تریاک و توتون و غیره. و تمام این‌ها برای آن است که ایران ارتش بزرگی آماده سازد. بر علیه کی؟ فعلاً "این مسئله عمیقاً" «مخفی» است.

۴. حکومت مطلقه و «تعلیم یافته» سلسله جدید در ایران

چنان که قبلاً نیز ذکر گردید عده‌یی از اشخاص ساده لوح در شوروی و در خارج از آن نزدیک است رضاخان را رفرمیست کبیری قلمداد کنند. در این مورد بخصوص خبرنگاران روزنامه‌های انگلیسی در تحیر مسرت آمیزی می‌باشند. مثلاً *(The near east and india)* (نمره ۲۰، ۹ ژانویه ۱۹۲۹)، می‌نویسد: «ایران برای کشورهای مسلمانی که نمی‌خواهند راه ملل اروپای غربی را در پیش گیرند می‌تواند نمونه آموزنده‌یی باشد. زیرا او می‌داند چه گونه امواج غیرقابل پس زدن ارتجاع را پیش‌بینی و ساکت سازد.» و اما به طوری که معلوم است انگلیسی‌ها رضاخان را به خاطر رفرم‌های ناقص‌الخلقه‌ی او از قبیل به سر گذاشتن اجباری کلاه پهلوی و یا پیش‌گیری و آرام ساختن امواج ارتجاع تحسین نمی‌کنند. در واقع برعکس این تحسین برای آن است که رضاخان نه تنها بر علیه جنبش‌های انقلابی علنی بل که هرگونه «افکار انقلابی» هم با بی‌رحمی تمام مبارزه می‌کند.

در سال‌های آخر سلطنت قاجاریه شعار انقلاب ایران (۹-۱۹۰۶) [۸۸-۱۲۸۵] کم و بیش درباره آزادی بیان و قلم و سازمان و غیره که به قیمت خون زحمت‌کشان ایران تحصیل شده بودند مراعات می‌گردید. در سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۰] حزب کمونیست ایران در تهران حتا دارای ارگان سیاسی علنی بود و اتحادیه کارگران چه در تهران و چه در ایالات فعالیت علنی، کلوپ و نشریات مرتب خود را داشت. و لیکن به محض این که دست نشانده انگلیس وضع خود را کمی تثبیت نمود تمام سازمان‌های انقلابی را از بین برد. از این سرنوشت حتا سازمان‌های بورژوازی که اندکی رنگ چپ داشتند بی‌نصیب نماندند. مانند اتحاد ایرانیان جوان، اتحاد راننده‌گان که رهبری آن‌ها تماماً در دست اربابان ماشین‌ها بود.

درباره سازمان‌هایی که کم و بیش محتوای چپ داشتند دیگر احتیاجی به توضیح ندارد. در این‌جا خودسری شاه جدید مرزی برای خود قائل نیست. او طرف‌دار اصل «کسی که با من نیست مخالف من است و لذا باید نابود گردد» می‌باشد. در نتیجه هر آن چیزی که در مملکت مترقی بود به شدیدترین نحوی تحت تعقیب قرار می‌گرفت.

در مورد احزاب سیاسی ایران غیر از حزب کمونیست، صحبت جدی نمی‌تواند در بین باشد. اغلب دسته‌بندی‌های سیاسی در دوره مبارزات انتخاباتی به وجود آمده و می‌آیند. بعضاً این دسته‌ها مدتی به عمر خود ادامه و عناوینی هم روی خود می‌نهادند، ولی در هر حال هیچ وقت شبیه احزاب اروپایی نبوده‌اند. با این حال در صحنه سیاست ایران احزاب زیر پیدا شده‌اند:

دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها، ایرانیان جوان «ایران نو» و غیره؛ ولی اینان بدون این‌که اثری از خود به جا گذارند، از بین رفته‌اند. معه‌ذا چنین امری مانع آن نمی‌باشد که یک نفر ایرانی متود را دموکرات، سوسیالیست و غیره بداند. تا همین اواخر حتا در مجلس فراکسیونی به اسم ترقی بود در حالی که همه می‌دانند چنین حزبی هرگز وجود خارجی نداشت. اکثر این به اصطلاح احزاب بسته‌گی به رهبری خود داشتند. اگر دولت در انحلال آن‌ها کمی تاخیر روا می‌داشت این «احزاب» خود به خود به علت خارج شدن رهبران از صحنه سیاست از بین می‌رفتند.

قوی‌ترین حزب ایران همیشه حزب درباری یعنی حزب نزدیکان «شاهنشاه» و یا دقیق‌تر حزب کاسه‌لیسان شاه می‌باشد. در راس این «حزب» فعلاً تیمورتاش وزیر دربار قرار دارد. حکومت هم در واقع در دست این دزدان سرگردنه است. انتخاب استانداران، وزرا، سفرا و حتا وکلای مجلس به وسیله این «حزب» کاسه‌لیسان به عمل می‌آید. عمال پلیس مخفی هم چه در ایران و چه در خارج از آن زیر نظر

همین دسته دزدان سرگردنه می‌باشد. تمام بازداشت‌های مهم سیاسی، قبلاً" در محافل گرم این اشخاص و به ریاست وزیر دربار تصویب می‌گردد. در مقابل تمام این احزاب طبقات ثروت‌مند، حزب کمونیست [ایران] جای گرفته است. این حزب در آتش جنگ داخلی متولد و از روزهای اول موجودیت خود نیز [مه ۱۹۲۰] با جدیت تمام در جنگ‌های انقلابی (۲۱-۱۹۲۰) [۱۳۰۰-۱۲۹۹] شرکت نمود. از زمان کنگره اول (سال ۱۹۲۰) تا ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] یورش‌های متعددی را از سر گذرانده است.

یک وقت رضاخان تصور می‌کرد که حزب کمونیست [ایران] را به کلی ریشه‌کن ساخته است. و لیکن در اواخر سال ۱۹۲۷ حزب کنگره دوم خود را تشکیل داد و به کمک کمیترون شروع به سازمان دادن صفوف خود نمود. اکنون با جرئت می‌توان گفت که در تمام ایران یک حزب بیش‌تر وجود ندارد و آن هم حزب کمونیست ایران است. علاوه بر تمام تلاش حکومت رضاشاه حزب کمونیست در توده‌های کارگران نفوذ زیاد داشته و در واقع حزب پرولتاریای ایران است. هر قدر حزب کمونیستی نیرو می‌گیرد، بیش‌تر از طرف پلیس مورد تعقیب و تضییق واقع می‌گردد.

اخیراً" به علت پی‌گردد بی‌سابقه مطبوعات در ایران حزب کمونیست مجبور شده است ارگان مرکزی خود «ستاره سرخ» را در اروپای مرکزی به چاپ برساند. مجله «ستاره سرخ» نفوذ و محبوبیت زیادی در بین توده‌های زحمت‌کش ایران دارد. حکومت رضاخان نه فقط مطبوعات کمونیستی و لیبرال بل که آن‌هایی را هم که به ندرت و یا کم‌تر از حد لازم رفرم‌های «داهیان» شاهنشاه را تمجید می‌کردند، ممنوع ساخته است.

به علاوه، سانسور شدیدی نیز برقرار است. بدین جهت در حال حاضر فکر آزاد امکان انعکاس در مطبوعات ایران را ندارد. در عوض اعمالی از قبیل تعقیب و

جاسوسی و گزارش، بی‌اندازه شایع شده است. روس‌های سفید که از شوروی به ایران فرار کرده‌اند با رغبت فراوان با این کارها مشغول‌اند.

پلیس ایران که قبلاً" به وسیله مستشاران سوئدی اداره می‌شد، به اندازه کافی به فوت و فن پلیس اروپایی آشنایی دارد. پرووکاسیون با شکل‌های مختلف خود رایج است. برای جاسوسی حتی از کودکان استفاده می‌گردد. در تهران پسر بچه‌های تعلیم یافته‌ی هستند که به وسیله استراق سمع صحبت‌هایی را که بر علیه شاه و گرداننده‌گان حکومت می‌شود به پلیس خبر می‌دهند و در ازای آن تشویق می‌شوند. و کسانی هم که پشت سر «شاهنشا» و عمال او بدگویی کرده باشند، بدون محاکمه و رسیده‌گی به مدت نامعلومی ره‌سپار زندان‌ها می‌گردند. این اشخاص خود به وسیله پول و رشوه از زندان خلاص می‌شوند.

وضع زندانیان سیاسی نه تنها بهتر از زندانیان عادی نیست بل که به مراتب بدتر از آن است. برای زندانیان سیاسی هیچ‌گونه دادرسی رسمی و علنی وجود ندارد. آنان را پی در پی مورد بازجویی و ضرب و شتم قرار می‌دهند تا رفقای خویش را معرفی کنند. و همه این کارها به دنبال گزارش بی پایه و دلایل غیرکافی اتهام صورت می‌گیرد.

اخیراً" در تهران شوferی را به علت آن که گویا با صحبت‌های یک نفر روس سفید مبنی بر گرسنه‌گی در شوروی و اعتصاب کارگران باکو مخالفت کرده بود، به عنوان جاسوس شوروی بازداشت و بعد از دو ماه، زندان و آزار بدنی آزاد می‌سازند.

بدین ترتیب روزنامه *Near East* انگلیسی در واقع حق دارد به گوید که استعمارگران انگلیسی بی‌اندازه خوشوقت هستند از این که ایران برای کشورهای شرقی که می‌خواهند راه ملل غربی را بروند، آموزگار معقولی می‌باشد.

در هر حال حکومت استبدادی تعلیم یافته ایران برای انگلستان ارزش بزرگ دیگری هم دارد، آن هم اعدام انقلابیون خطرناک و دشمنان جدی سلسله جدید در ملاء عام است. این کار البته به منظور ترساندن تسلیم ناپذیرهاست. و اگر بازداشت شده در بین مردم محبوبیت داشته باشد، او را به طور ساده مسموم و یا در زندان به دار می‌آویزند.

بعضاً "پلیس به علت ترس از بی‌نظمی در ارتش و یا تشنج در بین مردم قربانیان خود را به وسیله قاتلین مزدور از بین می‌برد. چند نفر از سرلشکرهای جمهوری خواه بدان وسیله کشته شده‌اند.

بعد از شاهی رضاخان و به دستور او در حدود هزار نفر از انقلابیون ایران در شهرها و دهات به دار زده شده‌اند یا تیرباران گشته‌اند. تعداد بی‌شماری نیز هم اکنون در زندان‌های این مستبد آسیایی زمین گیرند. در میدان اصلی شهر تهران جای مخصوصی برای اعدام‌ها در ملاء عام وجود دارد.

از اعمال وحشتناکی که در زندان‌های سیاسی ایران صورت می‌گیرد اروپایی‌ها خبر زیادی ندارند. از بهداشت در هیچ‌جا خبری نیست. اغلب زندان‌های ایران از کمک پزشکی محروم هستند. فقط در شهرهای بزرگ آن هم به طور ناچیز پزشک‌یاری به زندان سر می‌زند.

در زندان بخش پلیس تهران در سلول‌های کوچکی دو-سه نفر زندانی را جا می‌دهند که روی کف‌های سنگی می‌خوابند. سلول‌های یک نفری باز هم وحشتناک‌تر هستند. عرض و طول آن‌ها یک متر در یک متر و ۲۵ سانتی‌متر است. این سلول‌ها خیلی مرطوب و کثیف‌اند. از کف آن‌ها آب بالا می‌آید. وسایل این سلول‌ها عبارت‌اند از تخت چوبی که پر از ساس است، کوزه سفالی برای آب، و پتوی نازک دولتی مطابق قاعده زندان، زندانیان مجاز به کشتن ساس‌ها و تمیز

کردن لباس خود از آن‌ها نیستند. بازپرسی‌ها ۲۵-۳۰ روز ادامه پیدا می‌کند. در حکومت خودسر ایران، عدم کامل حقوق و دفاع، تهدید دائم و رفتار خشن بازپرسی‌ها یک پدیده عادی است. علاوه بر این که متهمین را در سلول‌های خود مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، ضمن بازرسی هم مرتباً "شکنجه می‌شوند. سیلی، ضرب تپانچه و سرنیزه دیگر در ایران کسی را متعجب نمی‌سازد. اکثر جمهوری‌خواهان بازداشت شده در سپتامبر ۱۹۲۵ با صورت‌های معلول و دست و پای شکسته از زندان‌ها خارج شدند.

نماینده کنگره چهارم اتحادیه بین‌الملل کارگران، رفیق حجازی دچار شکنجه‌ی باز هم شدیدتری گردید. در طی چند ماه علاوه بر شیوه‌های عادی شکنجه‌آسایی [۹] به سر او کلاه یخی پوشانده و از وی می‌خواستند تا رفقای خود را لو به دهد. امتناع او از این کار، پلیس رضاشاه را بیش‌تر خشمگین می‌ساخت. رفیق حجازی به این سان در زیر شکنجه جلاخان خود، قهرمانانه جان سپرد، بدون این که نام کسی از رفقای خود را بر زبان بیاورد.

در این شرایط سنگین بی‌سابقه، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران شروع به تأسیس پنهانی بخش ایرانی «کمک سرخ» نمود، تا این که به موقع به تواند به رفقای که در زندان‌های این جبار جدید به سر می‌برند و هم‌چنین به خانواده‌های آن‌ها کمک برساند.

در کشور رضاخان پهلوی حتا در این گونه زندان‌ها هم، دیگر جا پیدا نمی‌شود. به این دلیل مجلس در سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸] دو میلیون قران به تصویب رساند تا زندان‌های جدیدی ساخته شوند.

شاه جدید در تثبیت سلسله خود از صرف پول برای ایجاد پلیس و زندان مضایقه ندارد- در سال‌های ۲۸-۱۹۲۷ [۱۳۰۶-۰۷] برای نگه‌داری پلیس در حدود

۱۸ میلیون و ارتش ۱۰۷ میلیون قران خرج شده است. در صورتی که بودجه فرهنگ مردم ایران هم‌ا‌ش بیش از ۹ میلیون قران نبود. در همان سال‌ها برای بهداشت شاه و جانشین او ۵ میلیون قران خرج شده بود در حالی که برای بهداشت تمام مردم ایران دو میلیون قران.

بعد از تاج‌گذاری پهلوی، علارغم خشونت بی‌رحمانه و بربریت او در مجازات، سالی نگذشته است که بر علیه این مستبد جدید جنبشی رخ ندهد.

امروزه سلسله پهلوی می‌تواند خوشحال باشد، از این که قساوت آسیایی توانسته است جنبش‌های انقلابی زحمت‌کشان گیلان، خراسان و تبریز را سرکوب نماید. امروزه رضاخان و اطرافیان فتودال و مالک او می‌توانند با این خیال راحت به خواب‌اند که نیروهای انقلابی مملکت را به اختفای عمیق فرو برده‌اند.

و لیکن پادشاهان‌یی که پیش از این ظالم و جبار آسیایی مقتدر بودند معهدا نتوانستند از روز انتقام، به گریزند. رضاخان هم جان به در نخواهد برد. (سلطان‌زاده: ترجمه از متن روسی از: نی-س)

جنبش کارگری و دهقانی در خاور

در این پژوهش وظیفه ما جز این نیست که به ویژه‌گی‌های جنبش کارگری و ارضی خاور زمین در جزء به جزء پردازیم. با این همه، به منظور تامین رابطه‌ی بین همه ریخت(فرم)های جنبش‌رهای بخش، ناگزیر باید حتا به کوتاهی به روی سرشت مبارزه کارگران در راه‌رهای اقتصادی و سیاسی‌شان درنگ ورزیم.

جنبش «تجدید حیات» [خلافت اسلامی]، که موافق محتوای دقیق‌اش، جنبشی ارتجاعی است، و در مرحله‌ی از انقلاب جهانی [پس از جنگ اول] قشرهای بالایی اشرافیت فئودالی و روحانیت جنبش اسلامی را در بر می‌گرفت، در مبارزه بر ضد سرمایه‌داری اروپایی بسیار نیرومند، تنها چون نیرویی کمکی می‌نمود، اما خیزش‌های دهگانی، و اعتصاب‌های کارگری خود آن پرچمی هستند که ایمان به پیروزی پرولتاریای جهانی را می‌آفرینند و تقویت می‌کنند و پایه‌های جامعه‌ی کمونیستی آینده در خاورمیانه را می‌ریزند.

سرمایه اروپایی، برای تحقق ارزش اضافی، می‌کوشید کشورهای دارای مناسبات فئودالی و پدرسالانه را به میدان مبادلات کالایی و اقتصاد کالایی بکشاند، تلاش می‌کرد آنان را به خریداران فرآورده‌های صنعتی و فروشنده‌گان موادخام بدل

سازد. با قطع یک به یک شاخه‌های تولید خانه گی از اقتصاد دهگانی، دستیابی به این هدف میسر افتاد، بدین سان، تولید خانه گی ثانوی، که در گذشته طی زمان آزاد فارغ از کارهای کشاورزی متحقق می‌شد و کار صنعت گرانه لازم برای ارضای نیازهای خود دهگانان، همه به انحطاط گرایید. فرآورده‌های صنایع بومی و صنعت گرانه جای خود را به کالاهای ارزان بهای وارداتی ساخت کارخانه سپردند و دهگان به کشاورز صرف، یعنی به خریدار مداوم فرآورده‌های ماشینی و تامین کننده فرآورده‌های خویش برای کشورهای سرمایه‌داری، بدل شد.

در چنین اوضاع و احوالی صدها هزار مالک کشاورزی خصوصی، که در آمدی ثانوی نیز داشتند، به ویرانی کشانده شدند، و به دور از امکان رهایی خود از چنگ رباخواران روستایی، زادگاه خود را لعنت کنان ترک گفته؛ به دنبال به چنگ آوردن لقمه نانی به خارج از کشور روی می‌آوردند، یا در بهترین حالت به اجاره‌نشینان فاقد زمین زمین‌داران یا همان رباخواران می‌شدند. بدین سان بود که کوشنده گان جنبش دهگانی در خاور زمین پدید آمد.

از سوی دیگر، سرمایه‌داری جهانی با صدور سرمایه‌های انباشته خود به سرزمین‌های عقب‌مانده خاور زمین، و ایجاد کارخانجات و پرولتاریای اجتناب‌ناپذیر در آن‌جا، پایه‌های جنبش رهایی‌بخش ملی را تقویت کرده، اما در عین حال مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریای بومی را تشدید بخشید. جنگ جهانی و صنعتانیدن سریع کشورهای عقب‌مانده وابسته به آن، این تضاد را صد چندان کرده، آن‌ها را به تنش افراطی رساند. در زیر ما، ارزیابی کوتاهی از وضع کشورهای مختلف را به دست خواهیم داد.

در هندوستان، هم‌راه با انکشاف سرمایه‌داری، جنبش کارگری نیز رشد یافت. این درست است که این جنبش هنوز گام‌های نخستین خود را بر می‌دارد و هنوز به

تجربه عظیم مبارزاتی پرولتاریای اروپای غربی دست نیافته است. مطابق آمار منتشره در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰]، جمعیت شاغل در تولید صنعت گرانه و صنعتی در شاخه‌های گوناگون به شرح زیر تقسیم می‌شد:

تولید	کارگران صنایع دستی	کارگران صنایع مدرن
پارچه بافی	۴۴۴۹۰۰۰	۵۵۸۰۰۰
پوست و چرم	۲۹۵۰۰۰	۱۴۰۰۰
فلزات	۷۳۷۰۰۰	۷۱۰۰۰
چوب	۱۷۳۱۰۰۰	۲۹۰۰۰
سرامیک و کاشی کاری	۱۱۵۹۰۰۰	۴۹۰۰۰
شیمیایی	۶۳۰۰۰۰	۴۶۰۰۰
مواد غذایی	۲۱۳۴۰۰۰	۷۴۰۰۰
ساختمان	۹۶۲۰۰۰	۲۲۰۰۰
کالاهاى لوکس	۸۲۳۰۰۰	۴۶۰۰۰
کار و رفته‌گری	۷۹۶۰۰۰	—
دیگر صنایع	۵۰۰۰۰	۱۶۰۰۰
جمع	۱۳۷۶۶۰۰۰	۹۲۵۰۰۰

صنعت نساجی پنبه‌یی در مقایسه با همه‌ی دیگر صنایع، مقام اول را داراست، کارهای دستی هندی‌های به طور کلی کیفیت بالایی را دارند. این امر را باید تا حدی ناشی از این دانست که حرفه نساجی_ماشینی تاکنون [در هندوستان] به سختی جا افتاده است. تولید صنعتی البسه نیز دارای وجه تمایزی هنری است. تولید

اشیای فلزی و در درجه اول اشیاء فلزی کوفته از تمایزی بسیار هنرمندانه برخوردار است.

این داده‌ها بسیار تاخیر دارند. طی ده سال اخیر هندوستان به کلی دگرسان شده است. آهنگ انکشاف صنعتی آن چنان تند بوده است که هندوستان، پس از ژاپن، صنعتی‌ترین کشور خاور زمین است. در حال حاضر، در مراکز بزرگ، تعداد کارگران صنعتی به پنج میلیون نزدیک می‌شود، رقمی که [در رشته‌های مختلف] به شرح زیر تقسیم می‌شود:

در کارخانجات پنبه‌ریسی، نساجی و نخ‌ریسی در جنوب و مرکز هندوستان بیش از ده هزار تن کار می‌کنند.

بنا بر اهمیت، دومین مقام را تولید چای اشغال می‌کند که تعداد کارگران‌اش به ۷۰۰ هزار تن بالغ می‌شود. در این جا کشتزارهای چای وجود دارند که بین ۱۵ تا ۲۰ هزار کارگر استخدام می‌کنند. در صنعت کفش که مراکزش در کلکته است، بیش از ۳۰۰ هزار تن کار می‌کنند. در موسسات راه‌آهن، که در مالکیت صرف دولت بریتانیا و سرمایه‌داران بریتانیایی قرار دارند، در حدود ۱۰۰ هزار کارگر وجود دارد، و در کارگاه‌های آن بیش از ۲۰۰ هزار تن به کار مشغول‌اند. در کان‌های زغال‌سنگ که به سرمایه‌داران بومی و خارجی تعلق دارند، در حدود ۵۰۰ هزار تن کار می‌کنند. در صنعت چاپ، در کاغذسازی، فولاد و آهن کوفته، در حدود ۵۰ هزار تن کار می‌کنند، و در صنایع نظامی دولت ۲۵ هزار کارگر مشغول‌اند.

مدت کار، بنا بر پایه «قانون کارخانجات هندوستان» که به سال ۱۸۸۱ [۱۲۶۰] برقرار و در سال ۱۹۱۱ [۱۲۹۰] در آن تجدید نظر شد و فقط در کارخانجات دارای بیش‌تر از ۵۰ کارگر معتبر است، تنظیم شده است. موافق این قانون، روزانه کار

دوازده ساعت برای مردان و یازده ساعت برای زنان است. کودکان بین ۹ تا ۱۴ سال روزی شش ساعت کار می‌کنند. امر دستمزد نیز صرفاً "به سود کارفرما تنظیم شده است. از این رو، وضع کارگر هندی به راستی دهشتناک است. او در برابر ۱۲ ساعت کار شاق روزانه، بین ۱۶ تا ۲۰ روبل (طلا) در ماه دریافت می‌کند. بسیاری از آنان نه صاحب کفش‌اند نه کلاه، البسه آنان بیش از یک پاره لباس مندرسی نیست و جز برنج چیزی نمی‌خورند. با توجه به بهای گزاف تمام کالاها، وضع کارگران به مراتب بدتر از پیش از جنگ است.

بدین‌سان، از سال ۱۹۱۸ [۱۲۹۷] تا کنون [۱۳۰۱] به طور متوسط بهای نان ۶۱ درصد و برنج ۵۹ درصد افزایش یافته است. در پاره‌یی از مناطق این افزایش به ۷۵ درصد رسیده است.

وضع کارمندان موسسات صنعتی بهتر نیست. در حالی که کارمندان عالی رتبه تا ۸۰ هزار روپی در سال حقوق دریافت می‌دارند؛ حقوق کارمندان دون پایه به سختی به ۱۲ هزار روپی می‌رسد. اما هندوستان به رغم فقرش، به کارمندان عالی رتبه‌ی خود، که انحصاراً از انگلیسیان‌اند، حقوق گزاف می‌پردازد. پس شگفت‌انگیز نیست که توده‌های کارگری گشته از سال‌ها پیش به سازمان‌دهی فعالانه اتحادیه‌های کارگری بر ضد استثمار سرمایه‌دارانه اقدام کرده باشند. نخستین اتحادیه‌های کارگری هند به سال ۱۹۱۵ [۱۲۹۴] در شهر مدرّس در میان کارگران تراموا به وجود آمدند، و سپس در میان کارگران بافنده‌گی، راه‌آهن و چاپ. اما به زودی یک سلسله اتحادیه‌های دیگر، چون ناساجان بمبئی، کارگران صنعتی، کارمندان پست در تمام شهرها، بار اندازان بنادر، جامعه متحد کارگران مدرّس و بمبئی، اتحادیه کارگران راه‌آهن بمبئی و راه‌آهن مرکزی، اتحادیه معلمان، کارگران سلمانی‌ها، و اتحادیه بناها به وجود آمدند.

اعتصاب‌های کارگری در سایه تهدید گرسنه‌گی روز به روز افزایش یافتند. طی شش ماه اول سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، بیش از ۲۰۰ اعتصاب رخ دادند که یک میلیون و نیم کارگر در آن‌ها شرکت جستند. با توجه به ضعف اتحادیه‌های کارگری این اعتصاب‌ها همیشه در اهداف خود موفق نمی‌شدند، اما هم‌واره به موفقیت‌های نسبی دست می‌یافتند. کارگران نساجی در سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] پس از یک ماه اعتصاب، که ۲۰۰ هزار تن در آن شرکت داشتند، روزانه‌ی کار ده ساعته را همراه با افزایش دستمزد معادل ۲۰ تا ۴۰ درصد را کسب کردند، اگر چه مطابق آمار رسمی هزینه زنده‌گی تا ۸۰ درصد افزایش یافته بود.

سرانجام در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰ [۹ آبان ۱۲۹۹]، نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری هندوستان، با شرکت ۴۰ اتحادیه در شهر کلکته برگزار شد. این کنگره سازمانی دائمی پدید آورد که تحت رهبری مرکزی مستقر در بمبئی با شصت کارمند قرار داشت.

به همراه انکشاف جنبش کارگری، جنبش دهگانی نیز پیش می‌رفت و در این اواخر تقریباً "به سراسر هند گسترش یافته است. [در این زمان] قسمت اعظم اراضی کشاورزی به بزرگ‌ترین مالکان یا به خود دولت تعلق داشت. این اراضی را به قطعات کوچک به روستانشینان اجاره داده می‌شد. اجاره زمین آن چنان بالا بود که اجاره نشینان کوچک، با محصولی خوب، به سختی می‌توانستند معاش بخور و نمیری را برای خانواده خود تامین کنند. در سال‌هایی که محصول بد می‌شد، امری که در هندوستان عادی است، دهقانان برای این که بتوانند سال بعد هم کشت کنند، ناچار از استقراض بودند. بدین سان دهقانان به رباخواران وابسته می‌شدند و تا آخر عمر فقط برای او کار می‌کردند. اما این همه‌ی امر نیست. اگر دهگان را میسر شود که چیزی را از چنگال رباخوار نجات دهد، باید آن را به مثابه مالیات به صندوق دستگاه اداری بریتانیا به پردازد.

بار مالیاتی گاه چنان سنگین می‌شود که کل ثمره کار دهگان را در بر می‌گیرد. زمانی دهگانان دهلی و الله‌آباد مناسب‌تر می‌دانستند که زمین خود را در برابر مقدار مالیات تحمیلی به کرایه بدهند یا آن را گرو بگذارند. بر همین زمینه نظام مالیاتی است که رباخواری پدید می‌آید، و در روستای هندی قویاً "مستقر می‌شود و هم چون سرطان سازمان اجتماعی خود را می‌گسترده. انگلیسی‌ها به منظور تسریع این فرآیند، قانونی وضع کردند که بر خلاف تمام ادراک‌های حقوقی از جامعه روستایی بود؛ قانون سلب مالکیت اجباری از صاحبان اراضی، در صورت عدم پرداخت مالیات.

بدین‌سان، انگلستان، نخست اشرافیت زمین‌دار در هندوستان را به زیان حق کهن مالکیت جمعی روستایی به وجود آورد تا بعد بتواند از دهقانان در برابر تعقیب‌کننده‌گان ایشان دفاع کند، و «زمین‌های به ناحق غصب شده» را به سرمایه‌داران انگلیسی واگذار کند.

بدین‌سان بود که در مدت کوتاهی در هندوستان مالکیت بزرگ ارضی پدید آمد و دهقانان در اراضی گسترده‌یی به توده‌های پرولتریزه و اجاره‌نشینان خرده‌پای کوتاه مدت بدل شدند.

دست آخر شیوه‌های ویژه استعمار سرمایه‌دارانه انگلیسیان، بیان خود را در وضعیت مهم دیگری نیز یافت. انگلیسیان نخستین فاتحان هند بودند که نسبت به موسسات فرهنگی جماعتی با ماهیت اقتصادی بی‌اعتنا ماندند. اعراب، افغانان، مغولان پس از فتح هند، به اجرای طرح‌های عظیم ساختمان راه‌های آبی دست زدند و از آن‌ها حمایت کردند. آنان در سراسر کشور جاده کشیدند، بر روی رودخانه‌ها پل بستند، و به احداث چاه دست زدند. پایه‌گذار سلسله مغولان در هندوستان، تیمور لنگ به امر کشت زمین، آب‌یاری، امنیت جاده‌ها و اموال

مسافران پرداخت. راج‌های بدوی هندوستان، فاتحان افغان، یا مغول، که گه‌گاه نسبت به افراد سخت می‌گرفتند، با این همه نشان حاکمیت خود را در بناهای اعجاب‌انگیز، به جای گذاشتند که هنوز در هر قدم این سرزمین به چشم می‌خورند و به نظر می‌رسند که به دست انسان‌هایی از نژادی بسیار بزرگ ساخته شده باشند. شرکت هندی (شرکت هند شرقی که تا سال ۱۸۸۵ [۱۲۶۴] در هندوستان حکومت می‌راند) حتی یک چشمه، یک چاه ن‌کنند، یک آبراه یا یک پل برای استفاده هندیان نساخت. جیمز ویلسون می‌گوید: در ایالت مدرّس انسان در مقابل وسایل آب‌یاری عظیم کهن، که آثارشان هنوز در عصر ما به چشم می‌خورند، انگشت به دهان می‌ماند. سدهایی که بسته شده بودند، دریاچه‌هایی ایجاد می‌کردند که آب آن‌ها توسط آبره‌ها تا ۹۰ یا ۱۰۰ کیلومتری منتقل می‌شد. بر رودخانه‌های بزرگ بین ۳۰ تا ۴۰ سد بسته شده بودند. آب بارانی که از کوهستان‌ها سرازیر می‌شدند، در گودال‌های مجزا جمع می‌شدند که بدین منظور تعبیه شده بودند و محیط دایره چند تا از آنان هنوز بین ۸ تا ۴۰ کیلومتراند. این بناهای عظیم پیش از ۱۷۵۰ [۱۱۲۹] میلادی به اتمام رسیدند. در عصر جنگ بین شرکت هند شرقی و پادشاهان مغول و باید افزود که طی تمام دوران حکومت ما در هندوستان، این بناها به ویرانی عظیم در غلتیدند.» و این امر البته قابل فهم است: سرمایه انگلیسی نیازی به حفظ شادابی جامعه هندی و حمایت اقتصادی از آن نداشت. برعکس نیاز داشت که آن را ویران کند و از نیروی تولیدی‌اش محروم گرداند. به این هدف هم دست یافت. میلیون‌ها هکتار اراضی کشاورزی به چنگ مالکان فربه افتادند. و میلیون‌ها دهگان ویران شده بهروزی خود را در زمین‌های غیرخودی می‌جستند و یا قربانی مرگ و گرسنه‌گی می‌شدند.

جنبش دهگانی در پس زمین و جنبش کارگری در درجه اول برای ادامه حیات جسمانی دست‌اندازی به جیب بارون‌های ارضی (زمین‌داران بزرگ) و صاحبان

امتیازات صنعتی در هندوستان و در عین حال به معنی حرکت بر ضد اقتدار بریتانیا در هندوستان به شمار می‌آیند.

در چین مسئله ارضی به شدت هندوستان نبود. درست است که در این جا نیز در این اواخر شاهد تمرکز ارضی در دست مالکان و رباخواران روستایی بوده‌ایم. نزدیک به ۱۵ درصد اهالی روستاها را کارگران روزمزد تشکیل می‌دهند که در وضعیت بسیار سختی برای همین صاحبان ارضی کار می‌کنند. ویژه گی ارضی چین عبارت است از اقتصاد خرده پای قطعه قطعه‌یی که در سراسر کشور سلطه دارد.

در زمینه جنبش کارگری، چین تا حدی به پیش رفته است. جنگ جهانی صنعتانیدن چین را قویاً افزایش داد و اکنون دیگر تحریم کالاهای ژاپنی، که به رهایی چین از وابسته گی صنعتی به ژاپن انجامیده بود، پایان یافته است. بیشترین پیشرفت از آن صنعت نساجی بود که اکنون دوره‌یی از انکشاف سریع را می‌گذراند. در شانگهای به تنهایی ۳۲ کارخانه نساجی پنبه وجود دارد که به خارجیان و چینی‌ها تعلق دارد. تعدا چرخ‌های ریسنده گی به ۱۲۰۰ بالغ می‌شود و تعداد کارگران آن به ۹۰ هزار می‌رسد. ساعت روزانه‌ی کار برای کارگران نساجی ۱۲ است. برای بافنده گان ۱۳/۵ ساعت، میانگین دستمزد کارگر ماهر ۷۵ سنت در روز برای مردان، برای زنان ۵۰ سنت و برای کارگران غیرماهر ۴۰ سنت است. کودکان دستمزدی برابر ۲۰ سنت دریافت می‌کنند.

وضعیت کار در موسسات چاپ کمی بهتر است. در این جا روزانه کار برای زنان و کودکان ۹ ساعت است. اضافه کار نیز به طور مجزا پرداخت می‌شود. دستمزد کارگران چاپ‌خانه در شانگهای ماهانه ۲۰ تا ۵۰ دلار برای کارگران بسیار ماهر و بین ۱۰ تا ۳۰ دلار برای کارگران عادی، و ۱۰ دلار برای شاگردان کارگر است.

سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ [۱۲۹۹-۱۲۹۸] شاهد افزایش بهای کالاهای مصرفی بود.

بهای مواد غذایی قویاً افزایش یافت. از همین رو وضع مادی کارگران چینی

وخیم تر شد. اعتصاب‌هایی صورت گرفت و گرایش به سوی سازماندهی اتحادیه‌های کارگری بیش تر شد، و این امر خود جنبش اعتصابی را تشدید کرد.

اکنون تقویم صنعتی چین می‌تواند رویدادهای مربوط به یک اعتصاب مهم با شرکت بیش از ۲۰ هزار نفر کارگران معدن‌چی (زغال سنگ) متعلق به «اداره کوه‌های گیلان» را ثبت کند. این اعتصاب به شهرها نیز گسترش یافت: تانگ‌شان، ماکی یاکو، لیک شیکه، و چادوکوچ وانگ. وضع جدی تلقی شد. کارگران خواستار افزایش دستمزد به مقدار صد در صد برای کسانی شدند که کم‌تر از ۵۰ سنت در روز دریافت می‌داشتند. ده درصد اضافه حقوق خواستند. کارفرما این خواست را نپذیرفت. در محل ورودی کارخانه ماموران پلیس مستقر شدند. این چنین اعتصاب‌هایی اکنون در چین نادر نیستند، در هنگ کنگ، شانگهای، در کان‌های زغال سنگ، در خیلی روی می‌دهند. در این دو سه سال گذشته، جنبش کارگری به سراسر چین غربی بسط یافته است و نه تنها کارگران ماهر، که غیر ماهر را نیز در بر گرفته است.

در این دوران اخیر، کارگران به مبارزه اقتصادی بسنده نمی‌کنند، بل بیش از پیش به نبرد سیاسی کشیده می‌شوند. اما این مبارزه در دوران نخستین انکشاف خود، در درجه اول در پی جنبش‌رهایی ملی حرکت می‌کند. در همین زمینه، اقدام سازمان‌های لیبرال دانش‌جویی به همراه کارگران در ماه مه ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] و طی همه نمایش‌های ضد ژاپنی، بیش و پس از این دوران، به ویژه حائز اهمیت‌اند.

آن‌چه که پیرامون ایران و ترکیه گفتنی است این است که جنبش کارگری در این کشورها هنوز از هندوستان و چین ضعیف‌تر است.

وضع جنبش ارضی کاملاً متفاوت است. در ایران دو سوم اراضی قابل کشت در دست مالکان ارضی است. توده‌های دهقانی در وضعیت بسیار دشوار قرار دارند

انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۰۷ [۱۲۹۰-۱۲۸۶] به اینان تقریباً "چیزی نداد. مالیات‌ها و اخاذی هم چنان گذشته ادامه دارند. اگر به خاطر هراس از تهدید دائمی ستم‌گران انگلیسی نبود، جنبش‌های دهگانی تاکنون سراسر کشور را فرا گرفته بود.

توده‌های دهگانی ترکیه نیز در همین وضع قرار دارند. تهدید دائمی دول آنتانت [آنتانت یا متفقین: فرانسه، بریتانیا، روسیه، آمریکا] (متحدان جنگ جهانی اول در برابر آلمان و ترکیه) بر تقسیم و تقلیل مردم ترکیه به برده‌گان، دهگانان ترکیه را به دامن رباخواران و مالکان بومی خود کامه رانده است. تاکنون دولت کمال نه تنها چیزی به دهگانان نداده است، که برعکس جنگ را به مدد دهگانان ادامه داده، از بودجه رفع قحطی برای مبارزه بر ضد امپریالیست‌های انگلیسی استفاده می‌کنند. مادامی که تهدید از خارج رفع نشود، توده‌های زیر ستم در ترکیه و ایران نمی‌توانند به رهایی کامل دست یابند.^{۳۳}

۳۳ - ترجمه از برگردان فرانسه: خسرو شاکری / منبع: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، آثار آوتیس سلطانزاده جلد دوم. سلطانزاده کتاب‌های **مزد، بها، سود و کار و سرمایه** اثر مارکس و نیز **مانیفست حزب کمونیست** را ترجمه کرد.

جنبش ملی در خاور

در کشورهای سرمایه‌داری جدید، انقلاب‌های بورژوازی بودند که برای نخستین بار سامان کهنه فئودالی را خرد کردند و با این عمل دهقانان را به شهروند آزاد بدل ساختند. این انقلاب‌ها با رهایی دهقانان از وابسته‌گی شخصی، مالیات جنسی، و مجموعه‌یی از تخیلات، و هم چنین با تبدیل ایشان به مالک آزاد زمین، آنان را تحت سلطه مستقیم نهادهای حکومتی، قضایی و اداری جامعه بورژوا قرار داد. با نابودی روابط فئودالی، راه برای دخالت نیروهای سرمایه‌داری در زنده‌گی جامعه‌ی روستایی هموار شد. از اصناف که تنها اجتماع کارگرانی که فعالیت مشابهی داشتند، و از مانوفاکتو، که کارگاه پیشه‌ورانه متکی بر تقسیم کار، تولید سرمایه‌دارانه داشت. تولید سرمایه‌دارانه؛ به کارخانه رسید که دست‌یابی‌اش را به ماشین میسر ساخت. نخ تابی و شغل‌های نساجی، مکانیکی و ماشین بخار، ابزارهای انکشاف سرمایه صنعتی شدند. با دست‌یابی به سلاح‌های جدید سرمایه‌داری دست به تغییر بنیادی در روابط اجتماعی اقتصاد روستایی زد.

در آغاز، کارخانه جدید، پیشه‌وری دهقانی کهنه را که در خانه وجود داشت، از بین برد. طی چند سال، نخ‌ریسی و نساجی دستی توسط ماشین از بین رفتند. به

این گونه، خانواده روستایی فعالیت مکمل روزهای زمستانی و همراه با آن سود حاصل از آن را از دست داد. دهقان بیش از پیش مبدل به مالک روستایی شد، زیرا صنعت سرمایه‌دارانه به او اجازه‌ی فعالیت پیشه‌وری را نمی‌داد.

به موازات این فرآیند، بقایای اقتصاد طبیعی بسته نابود شد. تولید روستایی به تولید فرآورده برای بازار مبدل شد. دهقان مجبور به فروش متناوب حاصل کار خود شد، تا بتواند با پول حاصله اجناس مورد نیاز خود را که به توسط صنعت سرمایه‌دارانه تولید می‌شد، تهیه کند.

تحولی که با پیدایش کارخانه‌ی جدید آغازیده بود، پس از چند دهه‌ی تحرک نوی یافت. سرمایه‌داری مبتکر وسایل ارتباطی جدیدی نظیر خط آهن و ماشین بخار با توانایی‌های بسیار شد و به وسیله آن‌ها فتح بازارهای جهانی میسر آمد. با حمل و نقل ارزان قیمت، فرآورده‌های اقتصاد روستایی و دامپروری نقاط دیگر جهان عنصر اصلی تغذیه‌ی ملت‌های اروپا گردید.

زمین‌های دست نخورده و حاصل‌خیز آمریکا و روسیه، چراگاه‌های وسیع استرالیا و آفریقای جنوبی، ذخیره‌های تمام‌شدنی موادخام ایران، ترکیه، هند و مصر به خلق‌های اروپایی امکان انتقال قسمتی از تولید روستایی‌شان را به دیگر نقاط جهان و مبادله کالاهای آماده شده به وسیله صنایع‌شان را در برابر محصولات این کشورهای مستعمره تازه‌پا فراهم آورد.

افزایش عظیم نیروهای مولده محصول کار را به مقیاس شگفتی بالا برد. اما ثروت روزافزونی که توده‌های مردم می‌آفریدند جز برای عده بسیار معدودی موجب امتیاز نشد. حق مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به یک مشت سرمایه‌دار امکان تملک سهم بزرگی از این ثروت را، که هر چه بیش‌تر رو به افزایش بود، می‌داد. ارزش اضافی، یعنی استثمار، با روزانه‌ی طولانی کار، به دست می‌آمد. و

دستمزد نازل، تغذیه، وضع بد مسکونی کارگر، آموزش توده‌ها و شرکت آنان را در فرهنگ معنوی ملت به طور غیرقابل حلی محدود می‌کرد. بدین‌سان، استثمار مسیر تعلیم ملت را به مثابه جامعه‌ی فرهنگی متوقف کرده، مانعی در برابر دخالت کارگر در جامعه‌ی ملی فرهنگی می‌شد. آنچه که در مورد کارگر گفته شد، درباره دهقانی که زیر یوغ تجارت سرمایه‌داری رنج می‌کشد، نیز صادق است. آنان از خردسالی تا پیری کار می‌کنند، شب هنگام پس از کار سخت روزانه، خواستار یافتن آرامش در مسکنی انسانی هستند. کار روزانه برای ادامه زنده‌گی یک لحظه استراحت یا آزادی به آن‌ها نمی‌دهد.

سرمایه‌دار به این بسنده نکرده، به استثمار خلق خویش کفایت نمی‌کند و با دست یازیدن به سرکوب خشن و اسارت، دام خود را در دور فتاده‌ترین نقاط پنهان جهان می‌گسترده و آخرین دارایی‌های برده‌های مستعمرات را به غارت می‌برد. با در دست داشتن ذخیره عظیم وسایل مادی، بورژوازی اروپا پایه استواری نیز برای فرهنگ معنوی خود مهیا می‌سازد.

بدون استثمار شدید، گاه خونین ایران، ترکیه، هند، چین، الجزایر، تونس و تعداد کثیری مستعمره‌ی دیگر، غارت‌گران میلیونر لندن، پاریس، برلن، نیویورک و غیره هرگز نمی‌توانستند با این آسایش در حوالی ثروت‌مندترین پایتخت‌های جهان مستقر شوند. بدین‌سان، کار صدها میلیون انسان، آسایش فرهنگی مشتی استفاده‌جوی سیاره‌ی ما را به وجود می‌آورد. در این دوران چنین است قانون اساسی عصر اقتصاد بورژوایی.

اما سرمایه‌داری که هم‌واره در چنبره‌های تضادهای بی‌پایان گیر می‌کند، با استثمار مستعمرات به صورتی شگفت‌انگیز، مقدار غول‌آسایی از سرمایه‌ی انباشته شده را به این کشورها صادر کرده، از طریق صنعتانیدن آن‌ها، طبقه‌ی سرمایه‌داری

را به وجود آورده است، که هم اکنون به موجب منطق غیرقابل پیش‌گیری تاریخ، تقاضای استقلال کامل خود را از متروپل عنوان می‌کند. اینان مورد حمایت دهقانان، کارگران و پیشه‌ورانی هستند که برای درهم شکستن یوغ سنگین استثمار دو جانبه با عزم راسخ از مبارزه برای آزادی ملی دفاع می‌کنند.

بُرد و عمق این جنبش در تمام نقاط یک‌سان نیست. در بعضی از کشورها چون ایران به خاطر عقب افتاده‌گی و نبود بورژوازی صنعتی، شعارهای انقلاب ملی بسیار مبهم و بی‌قاعده هستند. در صورتی که در کشورهایی که در آن‌ها صنعتی مدرن پیشاپیش جهشی برداشته، سرمایه‌داران به مثابه یک طبقه کاملاً "ریخت گرفته ظاهر می‌شوند (هند) و مبارزه متشکل‌تر و بی‌رحمانه‌تر است. علارغم این اختلاف‌ها، جنبش‌های ملی در تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نفرتی عمیق نسبت به امپریالیسم جهانی متشخص می‌شوند.

سرکوبی که از قرن‌ها پیش توسط استثمار سیاسی و اقتصادی حکومت‌های سرمایه‌داری معمول بود، خلق‌های ستم‌دیده شرق را در یک سرنوشت مشترک متحد کرده، آن‌ها را به طرف مبارزه عظیم بر ضد سلطه سرمایه جهانی می‌کشاند. از این‌رو، جنبش ملی در هر کشور جداگانه، یک حلقه از زنجیر یگانه‌ی مبارزه گول‌آسای برای آزادی صدها میلیون انسانی است که زیر فشار غارتی مداوم رنج می‌کشند. نمونه‌ی کلاسیک این مبارزه، هند است.

در سال‌های ۸۰ [۱۸۸۰] و ۹۰ [۱۸۹۰] سده‌ی پیش، جنبش ملی در این کشور، یک خصوصیت کاملاً "تربیتی و پرورشی به مفهوم پیشین واژه داشت. یعنی به آن گونه که در اواخر قرن نوزدهم فهمیده می‌شد. واژه‌ی که مترادف این مفهوم را می‌رساند «غرب‌گرایی» است که در زبان روسی هم همین گونه مفهوم می‌شد. «غرب‌گرایی»، عکس‌العملی شدید در مقابل آداب و رسوم هندوان بود. نسل

جوانی که در خانه‌های براهمه و در میان تقدس کهن و آیین اسرارآمیز بزرگ شده بود، در وهله اول خود را به دامن خدانشناسی‌یی فعال و سپس کامل افکند. امری که برای اشخاص مذهبی از کفر به مراتب بدتر بود، در بی‌اعتنایی کامل می‌افکند. فلسفه رسمی آنان خردگرایی شد. اجتماع تحصیل کرده‌ها، با اشتیاق مفروطی جملاتی نظیر «تمام وادا»^{۳۴}، به یک فصل کتاب داروین هم نمی‌ارزد» را بیان می‌کرد. میل به فرهنگ و شعر و ادبیات انگلیسی تا حد عشق رسید. معلومات مترادف با دانستن زبان انگلیسی بود. آموزگاران جوان هندی که تحصیل در مدرسه انگلیسی را به اتمام رسانده بودند، سعی داشتند حتا در دبستان نیز به زبان انگلیسی تدریس کنند. امری که خود دولت هم روی آن اصراری نمی‌ورزید.

بنابراین رژیم انگلیس بسیار محبوب این محافل بود. البته آنان جزئیات بسیاری از حکومت انگلیس در هند را محکوم می‌کردند و خواستار تغییر و تحول بودند، اما بدون هیچ‌گونه ترش‌روی. صحنه‌های ترسناک خیزش سپاهیان در سال ۱۸۵۷ و جنبش صلح‌طلبی هنوز فراموش نشده بود. از زمانی که قدرت از دست شرکت‌های خصوصی به دست سلطنت انگلیس در آمد، این چنین به نظر می‌آمد که ریشه رضایتی برانداخته شده بود.

در چند دهه‌ی اخیر جنبش همانند روسیه، خصلت توده‌یی به خود گرفت. دماغیون هندی نظر رنسانس را برای توده تبلیغ می‌کردند و آنان را از طریق دست زدن به کنش‌های گوناگون تروریستی، به تحریم کالاهای انگلیسی، بر ضد حکومت مستعمراتی و غیره فرا می‌خواندند. بدین‌سان، زمینه برای جنبش وسیع‌تری مملو از اندیشه‌های ژرف، که اکنون در بر گیرنده توده‌های عظیم مردم است، آماده شد. جنگ فرا رسید. کل اشرافیت با تمامی نیرو به پشتیبانی از سرمایه‌داران

^{۳۴} - چهار کتاب مقدس هندوان، حاوی پیام الهی (مترجم)

انگلیسی پرداخت. قشراهای بالایی مسلمانان با کوشش‌های‌شان بیش از همه خود را در این مورد متمایز کردند. نظام حیدرآباد، یکی از بزرگ‌ترین شاهزاده‌گان هندوی، از اخلاف یک خاندان شهیر مسلمان، مبلغ شش میلیون روپیه به انگلستان پرداخت. شاهزاده‌گان عموماً "و بدون قید و شرط، سخاوت‌مندانه به انگلیسی‌ها خدمت می‌کردند. ۲۷ شاهزاده‌نشین که دارای ارتشی خصوصی بودند، ارتش خود را در اختیار مقامات نظامی انگلیس قرار دادند. ده‌ها مهاراجه و راجه و ولیعهد وارد ارتش شدند. آفاخان رهبر فرقه [اسماعیلیه] مسلمان که دارای نفوذی فراوان و صاحب عنوان حضرت والا بود، به عنوان سرباز وارد پیاده نظام شد. مهاراجه‌ی میسور [از هندوان] پنج میلیون روپیه و مهاراجه‌ی کشمیر (از هندوان) نیم میلیون روپیه ارسال داشتند.

به سبب وعده‌های سخاوت‌مندانه انگلیس‌ها، وطن‌پرستی هم تاحدی در قشراهایی از دماغیون هندی نفوذ کرد.

اما به موازات این «ابراز عشق» نسبت به امپریالیسم انگلیس، فرآیند دیگری هم در زمان جنگ رشد می‌یافت، در این هنگام حکومت انگلیس توطئه دامنه‌داری را که قشراهای عظیم مردم و ارتش‌های بومی در آن شرکت داشتند، کشف کرد. تعداد زیادی کارگاه ساخت و بمب و انبار اسلحه پیدا شد. هم‌چنین برنامه‌یی که شامل انهدام پل‌ها و ایجاد یک سری طغیان‌های نظامی و اعمال تروریستی و غیره بود، به دست آمد. طبیعتاً دولت با بی‌رحمی و شدت توطئه‌گران را تنبیه کرد؛ تعداد زیادی بلافاصله اعدام شدند. (نگاه کنید به پکن تایمز: اول سپتامبر ۱۹۲۰)

در اوضاع و احوال بهبودی حاصل نشد. نتایج پیروزمندانه جنگ نه تنها انتظارات بورژوازی هند را که به انگلیسی‌ها در مبارزه با آلمان کمک عظیمی کرده بود، بر باد داد، که آنان را با سیاستی روبرو ساخت که به وضوح ضد مسلمان

بوده، علیه سنت خلافت و برای، تقسیم بی‌شرمانه تقریباً "تمامی کشورهای مسلمان بین متفقین روبرو می‌کرد. تا سال ۱۹۱۶ [۱۲۹۵] جامعه‌ی مسلمانان هند و کنگره ملی هند نشست مشترکی نداشتند و اغلب بین آن‌ها دشمنی وجود داشت.

در سه چهار ساله اخیر این دو تشکل کاملاً "متحدانه با هم عمل می‌کنند. در تمام قطع‌نامه‌های مصوبه این دوره خواست استقلال و خودمختاری مالی و اقتصادی با رنگ قرمز نوشته شده است.^{۳۵}

اما وقتی که بعد از چندین سال انتظار و تبلیغ به هند خودمختاری داده شد، آن هم خودمختاری محدودی در زمینه انجام امور جزئی ایالتی، قدرت واقعی هم چون گذشته در دست متروپل و کارمندان و حاکمان اش باقی ماند. ناسیونالیست‌های با عزم و اراده بر ضد این همه دروغ و تزویر برخاستند. چنین بازیچه‌یی می‌توانست خودخواهی‌های هندی‌های دوران پیش را ارضا کند، اما اکنون پس از رشد غول‌آسای صنعت و در تقویت سرمایه‌داران هندی، فقط طرف‌داران آزادی و استقلال تحریک شده، به تقویت عمیق آن‌ها بر ضد حکومت ستم‌گر انگلیس می‌انجامید.

گرایش‌های انقلابی تحت تاثیر استهزای آشکار خلق هند، [توسط انگلیس‌ها] هر روز بیش‌تر میان توده‌های مردم گسترش می‌یافت. این گرایش‌ها با امتناع از همکاری با حکومت انگلیس در قطع‌نامه مشهور کنگره پان‌هندو ۱۹۱۹ [۱۲۹۸]، خود را نمایان ساخت. در ابتدا آنان فقط عدم پذیرش عنوان‌ها و نشان‌های اعطایی حکومت را در نظر داشتند و مردم را از دادن هرگونه قرض به دولت منع می‌کردند. اما بعدها جنبش مجبور به گسترش خویش شده، برنامه زیر تدوین شد:

منع شرکت قضات در محاکم حکومتی و پیروی از دادگاه‌های ملی برای تمام دعاوی و مرافعات، منع فرستادن اطفال به مدارس حکومتی، ترک دانشگاه و

^{۳۵} - برای صورت جلسات و ریز مصوبات این کنگره، نگاه کنید به:

Der neue orient, B4, No, 9/10/1919, p:415, No, 5/6/1920, p:182

کالج‌های دولتی توسط دانش‌جویان، تحریم شورای مقننه جدید که می‌بایست بر طبق قانون جدید تشکیل می‌شد. و در نتیجه، تحریم انتخابات، تولد جنبش سودوشی (*Svodeshi*) یعنی پشتیبانی از صنعت ملی و محلی و تحریم کالاهای خارجی (بخوانید انگلیسی) و سرانجام به عنوان گل سرسبد، عدم پرداخت مالیات. این تصمیم کنگره ملی هند، اهمیت بسیار زیادی داشت. در واقع دولت و نهادهای اش را می‌توان تحریم کرد اما نمی‌توان خود زنده‌گی را متوقف ساخت. مگر با دست زدن به خودکشی ملی، تحریم محاکم، مدارس، کالاها و شوراها، ایجاد محاکم و مدارس و شوراها بومی را به دنبال خود داشت. تحریم دولت، مردم هند را به ایجاد دولت خویش یعنی یک دولت انقلابی وا داشت. مثال ایرلند و جنبش شین‌فین [یا شین فن (به ایرلندی: *Sinn Féin*)] به یاد همه هست.

در واقع در کنگره ناگپور، دو دسامبر ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، گام‌های دیگری در این راه برداشته شد. کنگره، پس از تایید قطع‌نامه قبلی، اعلام داشت که تمام برنامه تحریم که شامل عدم پرداخت مالیات هم بود طبق راهنمایی‌های کمیته پان‌هندو می‌بایست اجرا شود. در این‌جا باید لزوم گشایش مدارس ملی مخصوص (مقابل مدارس دولت) و تحکیم تشکیلات و احیای پیشه‌وری را متذکر شد. برای به سرانجام رساندن تمام این اقدامات کمیته‌ی ویژه‌ی از متخصصان تشکیل شد. به این ترتیب، کنگره‌های ملی و کمیته‌های اجرایی به خاطر اوضاع موجود به ارگان‌های رهبری خلق هند تغییر یافتند.

نماینده‌گان کنگره ناگپور در حالت روحی بسیار آشفته‌یی به سر می‌بردند. این مسئله با بیان قطع‌نامه میان‌روها به این مضمون که باید همراه با دست‌یابی به خودگردانی در چارچوب امپراتوری انگلیس باقی بماند، مشخصاً روشن شد. این قطع‌نامه با تایید بر این‌که هند هیچ وجه مشترکی با امپراتوری انگلیس، که

دست‌اش به خون هندوان آغشته است، ندارد، یک‌باره رشد. رئیس‌کنگره بیان داشت که اوضاع سیاسی کنونی غیرقابل تحمل بود، هند دیگر نمی‌توانست منتظر بماند. او گفت: «اگر بلافاصله خودگردانی کامل و یک قانون اساسی مشابه انگلیس به ما ندهند، کنگره نخواهد توانست در یک چارچوب متشکل باقی بماند و بروز هرج و مرج و خون‌ریزی، همان‌گونه که در پنجاب روی داد، حتمی خواهد بود. تمام مسئولیت اوضاع موجود فقط به عهده حکومت انگلیس است که آتش دشمنی را میان نژادهای گوناگون می‌افروزد، درباره مسئله خلافت دروغ گفته، سیاست رعب و وحشت را بر ضد تمام وطن‌پرستان ادامه می‌دهد.

انگلیس به تمام قول و قرارهای‌اش پشت پا زده است و اگر در آخرین دقیقه به راه راست باز نگردد، هند روابط‌اش را برای همیشه با آن قطع خواهد کرد. وسیله مبارزه، تحریم خواهد بود. باید به جیب انگلیسی‌ها لطمه زد. باید تمام کالاهای انگلیسی را از بازارهای هند به دور ریخت.

این حقیقت به خوبی در هند درک شده بود و مردم کالاهای انگلیسی را با تمام نیروی تحریم می‌کردند. در مارس ۱۹۲۱ [فروردین ۱۳۰۰] نگاه کنید به *Temp* (۲۸/۷/۱۹۲۱) مقدار بسیار زیادی از محصولات ساخت انگلیس که مردم هند از خرید آن‌ها خودداری می‌کردند، در بنادر کراچی، بمبئی و کلکته انباشته شده بود. ارزش انبارداری صد میلیون لیره استرلینگ ارزیابی می‌شد. کارخانه‌داران لانکاسترشایر، به طور اخص نگران بودند. لندن دلایل کاهش صدور محصولات پنبه انگلیس به هند را از دولت این کشور خواستار شد. در سال ۱۹۱۲ [۱۲۹۱]، سه میلیارد و صد و هشتاد و نه میلیون (۳۱۸۹۰۰۰) یارد پارچه‌ی پنبه‌ی صادر شده بود، در صورتی که در سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، این رقم به یک میلیارد و چهارصد هفتاد و چهار میلیون (۱۴۷۴۰۰۰) یارد تقلیل یافته بود.

ضمناً" ملیون کار خلاقى برای تحکیم تولید کالاهاى محلى پیش مى‌برند. رهبر ملی گاندى طرفدار عدم خشونت در حین صحبت‌هاى اش با فرستاده دلی هرالدهرالد (*Daily herald*) ۱۸ مارس ۱۹۲۱ [۲۷ اسفند ۱۲۹۹]، اعلام کرد:

«او و رفقاى اش تمام نیروى شان را صرف پیشرفت پیشه‌ورى دستى و چرخ ریسنده‌گى و داربافنده‌گى کرده، تا به این طریق هند را به کشورى مستقل از لحاظ اقتصادى با زنده‌گى سالم تغییر دهند. اگر ما کارمان را در این جهت ادامه دهیم، در آينده‌ی بسیار نزدیک دولت نخواهد توانست در مقابل افکار عمومى متفوق‌الرای مقاومت کرده، هند به خودمختارى خواهد رسید.»

دولت هم‌زمان با کاهش محسوس درآمد کارخانه‌هاى لانکاسترشاير و منچستر در جریان اعمال رفرم‌هاى کاریکاتورمآب جدید انگلیسیان نفس تازه‌ی جان‌بخشى کشیدند.

تحریم انتخابات، طبق قطع‌نامه‌ی کنگره ملی تقریباً" در همه جا با درخشانى انجام گرفت. حتا روزنامه ماوراء محافظه کار انگلیس *Morning post* (۲۸/۱۲/۱۹۲۱) هم به این مسئله اذعان داشت.

آن روزنامه نوشت: «انتخابات مجلس موسسان جدید نه تنها بدون اخلال بل که بدون هیچ گونه توجه و علاقه مردم برگزار شد. احساس خصومت نسبت به انگلیس با قدرتى تاکنون ناشناخته در هند غلبه دارد، تنها آگاه بودن مردم به این که نیروى فیزیکی در دست دولت قرار دارد، جلوگیر خیزش آشکار آنان شد.»

در واقع درصد شرکت در انتخابات کاملاً" نامعلوم بود. این درصد در شهرستان‌هاى متحد به ده و در پنجاب به بیست مى‌رسید. در بعضی از مناطق مثل الله‌آباد حتا یک نفر هم به پای صندوق رای نرفت. بدین ترتیب بورژوازی بومی که از جانب اقشار دیگر پشتیبانى مى‌شد توهم شرکت در چنین موسسات ادارى

مضحکی را از دست داد و مانند قبل به تمرکز تمام قدرت در دست والی‌هایی، که هدف‌شان مطابق معمول متوقف کردن پیشرفت اقتصادی کشور است، رضایت نداد.

میهن‌پرستان این توطئه جدید انگلیسی را در نطفه خفه کردند. تنها یک مشت کوچکی از انتخابات دست بردار نبودند، مستی که به گرد «شورای فدراسیون ملی لیبرال هند» متحد شده‌اند و خود را تشکل مرکزی گرایش‌های میانه روی هند معرفی کرده جنبش «عدم همکاری» را تقبیح می‌کنند. آنان در عین اعتقاد به مبارزه نهادی در چارچوب قانونی با هر نوع اغتشاش که اقتدار قانونی را به تحلیل برد، مخالفت می‌ورزند.

اعضای این فدراسیون «لیبرال» بزرگ‌ترین سهامداران شرکت‌های انگلیسی در هند هستند که به شدت در استثمار حکومت انگلیس ذینفع‌اند. زیرا دولت انگلیس به آنان نیز پاره‌بی‌عایدات می‌رساند.

این دسته کوچک از اهمیت سیاسی چشم‌گیری برخوردار نیست.

به این ترتیب مبارزه برای رهایی ملی در تمامی هند ابعاد بسیار وسیعی به خود گرفته است. مسلماً مبارزه در چنین کشوری عقب افتاده، تقسیم شده به ادیان بی‌شمار، با مردمی بی‌فرهنگ و در راس آن‌ها شاه‌های کوچک فاسدی، که هر یک دشمن دیگری است، مملو از دشواری‌های فراوان است. اما دشواری‌های فراوانی هم برای انگلستان وجود خواهد داشت. اگر انباشتن ایرلند کوچک از نیروهای ارتش که در مجاورت انگلیس قرار دارد، نسبتاً آسان است، مسئله برای هند وسیع و دور دست کاملاً به گونه‌ی دیگر پیش رو قرار می‌گیرد. روش‌های ساده ملی‌گرایانه هر چه بودند، توفان برپا کرده است، و آن‌ها دیگر نخواهند توانست این توفان را بخوابانند.

امپراتوری انگلیس در حال فروپاشی است: انگلیس را تنها در نظر بگیرید، به کشور پادشاهی کوچکی بدل خواهد شد. هند سنگ بنای مهمی است که پایه‌ی امپراتوری انگلیس بر روی آن استوار شده است. اگر این سنگ بنا به لرزش افتد، کل امپراتوری انگلیس فرو خواهد ریخت. گره‌ی حیاتی مهم‌ترین منافع استعماری انگلیس در هند قرار دارد. انقلابی که از این نقطه آغاز شود و تغییرات عظیمی در تمامی تاریخ انسانیت به وجود خواهد آورد.

امپریالیسم انگلیس لحظه‌ی بحرانی‌ی را می‌گذراند و رایحه‌ی جان‌بخش انقلاب روسیه که بر مامی جهان می‌وزد، می‌تواند تاثیر تعیین‌کننده‌ی نه فقط در سرنوشت، که آینده‌ی تمامی خلق‌های ستم‌دیده داشته باشد.

اما اگر اکنون هند قدرت بزرگ استثمارگران انگلیس را بسیار نگران کرده است. جنبش ملی در ترکیه اهداف باند سه نفری ورسای را که خواسته بودند سرزمین‌های عرب و ترک را با بی‌شرمی و قیچی قطعه قطعه کنند، برای همیشه نقش بر آب کرد. این اقدام بدون سر و صدای فاتحان در مقابل خلق‌های ستم‌دیده شرق مسلمان، قدرت عظیمی از مخالفت را نزد ایشان برانگیخت. در راس این جنبش، ناسیونالیست‌های ترک قرار داشتند.

در اواخر سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸]، در قسطنطنیه موسسه دفاع از حقوق «آناتولی شرق» تشکیل شد. محرک این موسسه جوانان ناسیونالیست ترک بودند؛ سلیمان نظیف، و رئوف بی، دفاع از حقوق ترکیه به ویژه آناتولی شرقی را هدف خود قرار دادند. در عین حال، در آناتولی نظرها به سوی مصطفی کمال، رهبر حزب ناسیونالیست‌های ترکیه، که با اهداف سلیمان نظیف و رئوف بی کاملاً موافق بود، جلب شد. مصطفی کمال بازرس کل ارتش سوم ترکیه بود از این رو در ارزروم زنده‌گی می‌کرد. او در راس جنبش ملیت‌ها بود. کرابکیر کیاژیم و علی فواد،

رئوف رفعت، صلاح‌الدین و وصف بی، که همه‌گی ارتشی بودند، با وی همکاری داشتند.

کنگره ملیت‌ها در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۹ [۳۱ تیر ۱۲۹۸] در شهر ارزروم برگزار شد. مصطفی کمال پاشا در راس این کنگره قرارداد داشت. نماینده‌گان تمام مراکز مهم آناتولی شرقی در این کنگره شرکت داشتند. [در این کنگره] قطع‌نامه‌های زیر به تصویب رسید:

۱. طرابوزان ارزروم، سیواس بیتلیس و دیاربکر جزء امپراتوری عثمانی هستند.

(طبق قرارداد سبور (Sevres)، این شهرها می‌بایست به ارمنستان می‌رسید.)

۲. حق زیست و امنیت باید برای یونانی‌ها و آرامنه تضمین شود. اما به هیچ وجه

نمی‌توان خواست آنان را مبنی بر دعوی این یا آن قطعه خاک عثمانی پذیرفت.

قدرت‌های آنتانت به اقداماتی بر ضد تمامیت ارضی ترکیه دست زنند، مبارزه با این

عمل از طریق ضروری خواهد شد. فعالیت‌ها نه تنها برای دفاع از ولایات شرق

بل که برای نقاط دیگر نیز باید ادامه پیدا کند. در صورتی که دولت ترکیه (دولت

قسطنطنیه) مجبور به دست کشیدن از ولایات شرقی امضاء صلح در این جهت

بشود، برای حفظ این سرزمین‌ها و ارتباط آن‌ها با دولت ترکیه، در ولایات نام‌برده

دولت موقت اعلام شد، قدرت‌های خارجی را از این موضوع آگاه خواهد شد. از

تصاحب این سرزمین‌ها به وسیله یونانی‌ها و آرامنه جلوگیری خواهد شد.

از این رو کنگره باید از بین اعضایش ارگانی جهت تشکیل دولت موقت

معرفی کند. شخصی که با این هدف مخالفت ورزد، به مثابه دشمن میهن افشاء

خواهد شد.

دولت مرکزی قسطنطنیه با وجود آن‌که از تمام جریانات اطلاع داشت اما به

هیچ گونه اقدامی بر ضد جنبش «ملیت‌ها» نمی‌توانست دست زند.

هواداران دفاع از حقوق میهن به تصمیمات کنگره ارزروم با توجه خاصی حساسیت نشان می‌دادند. رئوف بی‌حامی ارتباط مداوم بین بخش‌های شرقی و غربی ترکیه بود.

دلیل آغاز جنبش ملیت‌های آناتولی جنگ نکبت‌باری است که موجب تقسیم امپراتوری شد. بورژوازی ترک که به مثابه طبقه‌ی تکوین یافته طی جنگ قدرت‌مندتر شده بود، می‌بایست علیه تحریکات متفقین برای تقسیم ترکیه و تسلط بر استان‌های ثروت‌مند آن به پا خیزد. به این دلیل جنبش «ملیت‌ها»ی آناتولی با حمایت زیادی در کشور همراه بود. به علاوه تعداد بسیار افسر ترک که از زندان‌های جنگی ترکیه یا از جنگ بازگشته بودند، به این جنبش پیوستند. جنبش با سرعت غیرقابل‌تصور گسترش یافت. تصمیمی مبتنی بر گردهمایی کنگره جدیدی متشکل از نمایندگان تمام شهرهای ترکیه گرفته شد. در ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۹ [۱۹ شهریور ۱۲۹۸]، کنگره جدید «ملیت‌ها» در سیواس تشکیل شد که قطع‌نامه‌های زیر را صادر کرد:

۱. در زمان عقد صلح در اکتبر ۱۹۱۸ [۱۲۹۷]، جمعیت سرزمین‌های ترکیه در اکثریت خود از ترکان تشکیل شده، به این سبب این سرزمین‌ها غیرقابل تجاوزاند.

۲. هر تشبثی برای تجزیه‌ی بخشی از سرزمین ترکیه خصوصاً "به نفع یونانیان و یا ارمنه می‌بایست با مخالفتی جدی، هم‌چنان که در اسمیرن صورت می‌گیرد، روبرو شود.

قطع‌نامه‌های دو کنگره به راستی نشان‌گر مبارزه جدی ملیت‌های ترکیه که عمدتاً توسط افسران سلطان هدایت می‌شوند، بر ضد انگلستان برای حفظ تمامیت ارضی امپراتوری است.

آن‌چه که به رفرم‌های داخلی مربوط می‌شود، چیزی فراتر از مشروطه سلطنتی اروپا انجام نگرفته است. با این وصف خرده‌بورژوازی، پیشه‌وران و دهقانان با طیب

خاطر حمایت خود را اعلام داشته‌اند. محبوبیت این مبارزه به دلیل مقابله آن با سرمایه‌داری اروپا که عامل اصلی نابودی تولید پیشه‌ورانه در آناتولی بود، دو چندان می‌شد. از همین رو است که کوشش‌های قهرمان سازش، فریدپاشا، برای بی اعتبار کردن جنبش ملی در آناتولی پیش چشم مردم، که از طریق نسبت‌هایی نظیر تبه‌کاری و حتا بلشویسم انجام می‌گرفت، ره به جایی نبرد. با پافشاری فریدپاشا، سلطان حکم اعدام مصطفی کمال و همکاران نزدیک وی را تایید کرد. اما هنگامی که ملیت‌ها تمام کشور را به تصرف خود در آوردند، کلیه ارتباطات تلگرافی با قسطنطنیه را قطع کردند. کابینه فرید پاشا اعتمادی را که داشت، از دست داده، مجبور به استعفا شد. (دوم اکتبر ۱۹۱۹ [۹ مهر ۱۲۹۸])

هم‌زمان با این واقعه پارلمان قسطنطنیه منحل شده، نمایندگان مجبور به فرار شدند، خصوصاً این که فرمانده نظامی پایتخت همراه با انگلیسی‌ها برای دستگیری برخی نمایندگان داخل ساختمان شده بودند. برخی از نمایندگان فرصت فرار یافتند. برخی دیگر با تکیه بر مصونیت پارلمانی نخواستند که به ساحل آسیایی بسفور بگریزند و فوراً دستگیر شده به مالت فرستاده شدند.

آنان تا سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، با تعداد زیادی از مقامات عالی‌رتبه ترک که از بهار ۱۹۱۹ [۱۲۹۸] در مالت زندانی بودند، پیوستند. از این لحظه به بعد دیگر پارلمانی در قسطنطنیه وجود نداشت. این اوضاع و احوال موجب تقویت «مجلس بزرگ ملی» ترکیه آناتولی، که شامل ۲۵۰ نماینده بود، شد.

ملیت‌ها آنکارا روز به روز قدرت‌مندتر می‌شدند، پس از یک سلسله پیروزی بر یونان و ارمنستان، متفقین دریافتند که صلح با ترکیه بدون تجدیدنظر در معاهده سبور (Sevres) غیرممکن بود. فرانسه، به ویژه تکیه بسیاری بر این مطلب گذاشت و خواستار دعوت آنکارا به کنفرانس لندن بود.

پارلمان آناتولی پس از بررسی این مسئله شرایط حداقلی زیر را برای دستیابی به صلح مطرح کرد:

در قطعنامه چنین عنوان شد که مجلس بزرگ با اعتقاد به این که یک صلح پایدار به جز از راه اجرای برنامه زیر امکان‌پذیر نیست و بدون آن ترکیه متحد وجود نخواهد داشت، اعلام داشت:

۱. مسئله سرزمین‌های آتی امپراتوری عثمانی، که عرب‌نشین هستند، باید از طریق مراجعه به آرای عمومی حل شود.

۲. قسطنطنیه و تنگه‌ها (بسفور و داردانل) باید غیرقابل تجاوز و آزاد از دخالت‌های خارجی‌ها باشند. در صورت رعایت این شرط ما آماده‌ایم که با کشورهای علاقه‌مند معاهده حق عبور و مرور آزاد کشتی‌های تجاری را منعقد سازیم.

۳. ما در مقابل دول آنتانت و هم‌پیمانان آن متعهد می‌شویم که حقوق اقلیت‌های ملی را رعایت کنیم.

۴. ما بر این نکته تکیه می‌کنیم که برای ترکیه مسئله اصلی انکشاف قدرت اقتصادی و مالی آن و هم‌چنین تکامل دستگاه دولتی است، و به این خاطر هرگونه محدودیت در زمینه‌های سیاسی، قضایی و فرهنگی را، که موجب عدم انکشاف خواهد شد، رد می‌کنیم. شرایط پرداخت وام ملی باید با توجه به نکته فوق تعیین شود. پس از کنفرانس لندن، دولت آنکارا تلگرامی به قسطنطنیه فرستاد که در آن بر رسمیت دولت آنکارا به مثابه تنها دولت قانونی ترکیه و نماینده ملت ترک تکیه شده بود و دولت قسطنطنیه را فقط نماینده خود می‌دانست.

مجلس بزرگ آنکارا موافق دعوت قدرت‌های بزرگ در کنفرانس حاضر بود، زیرا این دعوت موجب قبول حقوق ملی ترکیه می‌شد، اما این دعوت می‌بایست

مستقیماً" به آنکارا فرستاده شود. به این منظور، لازم است که سلطان فرمانی مبنی بر شناخت رسمی مجلس آنکارا ارسال دارد، تا از سقوط و ضایعاتی که توسط دولت قسطنطنیه به کشور وارد آمده بود، جلوگیری شود و همچنین اوضاع غیرعادی که دولت‌های خارجی ایجاد کرده بودند، از بین برود. برای رسیدن به منظور فوق به رسمیت شناختن مجلس آنکارا به مثابه تنها قدرت قانونی کشور، اجتناب‌ناپذیر است. در صورت رد این خواست، تاج و تخت سلطان در خطر قرار خواهد گرفت و ما هشدار می‌دهیم که بدبختی‌های بسیاری بر سر سلطان خواهد آمد. کمی دورتر دولت آنکارا متعهد شد که لیست مدنی و حقوق کارمندان را در اختیار سلطان قرار دهد. و پس از آن سلطان به آنکارا آمده، تنها مشاورینش در قسطنطنیه باقی خواهند ماند. اگر سلطان این پیشنهاد را رد کند، خلع خواهد شد.

سلطان چاره دیگری جز قبول پیشنهادات آنکارا نداشت، اما از آنتانت شدیداً هراسان بود. دست آخر، تصمیم گرفت که دست کم هیئتی جداگانه، نماینده دولت قسطنطنیه، به لندن گسیل نماید. هنگامی که ملیت‌های آناتولی دعوت مستقیم به کنفرانس لندن را دریافت کردند، تقریباً "تمام مطبوعات ترکیه شادی آنان را منعکس ساختند. [مطبوعات] با اطمینان از تجدیدنظر در معاهده سور سخن گفته، امکان دستیابی به صلح را نزدیک دیدند.

در لندن، نماینده‌گان ترک کم و بیش بر همان خواست‌هایی پای فشردند که در مجلس بزرگ ملی از آن سخن رفته بود.

بدین گونه، مطبوعات راست افراطی انگلستان خواست‌های نماینده‌گان ترک را گستاخانه ارزیابی کردند. مطبوعات فرانسه، به عموم تاکید داشتند که این خواست‌ها کاملاً "پذیرفتنی بود.

روزنامه‌ی (Temps) مورخ ۱۹۲۱/۲/۲۶ [۱۳۹۹/۱۲/۷] نوشت: «که افکار عمومی فرانسه نظیر افکار عمومی ایتالیا یک صدا خواستار بازگشت سرزمین‌های

ادعایی ترکیه به آنان هستند. افکار عمومی فرانسه همیشه آرزومند ترکیه‌یی مستقل و قابل زنده‌گی بوده است. فرانسوی‌ها خوب دریافته‌اند که نتایج یک صلح عادلانه چیست و مطمئن‌اند که تضمین منافع هیچ کس از راه غارت امکان‌ناپذیر امکان‌ناپذیر است.»

روشن است که نمی‌توان چنین فرمایه‌گی آلوده به دروغی از جانب روزنامه‌های رسمی حاکمان پاریس را به حساب صداقت آنان گذاشت.

این همه مهر به عدالت از سوی راهزنان فرانسوی در مورد ترکیه مطمئناً" برای سه یا چهار میلیارد طلایی است که آنان در این سرزمین آسیایی سرمایه‌گذاری کرده بودند. زیرا ایشان می‌ترسیدند که هم‌چون مورد روسیه آن را از دست دهند. افزون بر این، صلح در ترکیه به فرانسوی‌ها امکان استثمار کامل سوریه را می‌دهد، چون شورش‌های سوریه تنفس را بر فرانسویان دشوار کرده است. از طرف دیگر فرانسویان بهتر خواهند توانست اعراب مراکش را که از دو سال پیش طی جنگی و شورش با آنان روی در رو ایستاده‌اند، خاموش کنند.

بورژوازی ایتالیا نیز اسیر همان احساسات نیک [فرانسویان] شده است، زیرا نسبت به شورش‌های مداوم مستعمره‌های آفریقایی‌اش، (تریپولی و سیران) مملو از بدبینی است.

به هر رو، کنفرانس لندن تصمیم گرفت که معاهده سور را عوض کند و تصمیم گرفته شد که اگر ترکیه بر سر این نکته موافقت کند، در جامعه ملل پذیرفته خواهد شد. این تغییرات به ترکان و یونانیان اطلاع داده شد:

۱. تهدید به تجزیه‌ی قسطنطنیه از ترکیه و اخراج ترکیه از اروپا منتفی است.
۲. نماینده ترکیه رئیس کمیسیون تنگه‌ها، با حق داوری به جای یک رای خواهد بود. به جای کاپیتولاسیون موضع دیگری با همکاری ترکیه تعیین خواهد شد.

۳. نیروهای نظامی ترکیه به ۳۰ هزار نفر و ژاندارمری آن به ۴۵ هزار نفر افزایش خواهد یافت.

۴. خلع سلاح منطقه تنگه‌ها، فقط به نواحی مشخصی در داردانل، بسفور و جزیره‌های مجاور محدود خواهد شد.

۵. متفقین قسطنطنیه را تخلیه کرده، اما ارتش خود را در گالی پولی و چاناک نگه خواهند داشت. ترکیه حق حفظ ارتش در قسطنطنیه را خواهد داشت.

در ناحیه غیرنظامی ترکیه حق آزادانه ارتباط بین آسیا و اروپا را خواهد داشت.

۶. نیروهای دریایی ترکیه باید افزایش یابند.

۷. وزیر دارایی ترکیه باید رئیس کمیسیون مالی باشد و ترکیه حق تغییر بودجه خود با تایید کمیسیون مالی را خواهد داشت.

۸. کردستان به ترکیه الحاق خواهد شد.

۹. ترکیه حق ارامنه بر یک زنده گی مستقل به رسمیت خواهد شناخت. مرزهای ارمنستان توسط جامعه ملل تعیین خواهد شد.

۱۰. ولایت اسمیرن تحت حاکمیت ترکیه باقی خواهد ماند، اما فوج نظامی یونانی در اسمیرن باقی مانده، یک فرماندار مسیحی توسط جامعه ملل تعیین خواهد شد. یک مجلس انتخابی و شورای شهر به فرماندار کمک خواهد رساند.

۱۱. این شرایط به مدت پنج سال معتبر خواهند بود. پس از آن، بنا بر خواست هر کدام از طرفین دعوا، مسئله مجدداً به وسیله جامعه ملل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

زمانی که این نکات برای ترکان و یونانیان خوانده شد، یونانیان پاسخی نا روشن دادند و ترکان شدیداً به باقی ماندن نظامیان یونانی در اسمیرن اعتراض کردند. ولی لوید جورج پاسخ داد که شرایط جدید باید بدون استثنا و تغییر مورد

قبول واقع شود. با این همه، این مسئله باقی ماند: نتایج کنفرانس لندن نه ترکان و نه یونانیان را ارضا نکرد. یک هفته بعد جنگ بین دو کشور با شدتی نو از سر گرفته شد. در حالی که کنفرانس لندن با نتایج تقریباً "هیچ به پایان رسید، هم‌زمان در مسکو کنفرانس صلح دیگری بین روسیه و ترکیه در جریان بود. این کنفرانس در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ [۲۵ اسفند ۱۲۹۹]، با امضای قرارداد دوستی و برادری بین دو ملت روس و ترک پایان پذیرفت. بر مبنای این توافق طرفین متهد شدند که هیچ قرارداد بین‌المللی دیگری را که مورد قبول هر یک از دو طرف نیست، به رسمیت نشناسند. طرفین حق خلق‌های شرق را به آزادی و استقلال و انتخاب سازمان دولتی مورد نظر خود را به رسمیت شناختند.

برای تضمین حمل و نقل تجاری در تنگه‌ها، منشوری بین‌المللی به وسیله کشورهای مجاور دریای سیاه تهیه خواهد شد. قسطنطنیه پایتخت ترکیه اعلام شده، کلیه قراردادهای قبلی بین روسیه و ترکیه ملغاً شده، بدهکاری‌های ترکیه به دولت روسیه و همچنین کاپیتولاسیون‌ها کان لم یکن اعلام شد.

علاوه بر این، ناسیونالیست چیزی بیش از قبول مرزهای ۱۹۱۲ [۱۲۹۱]، به دست آوردند. مناطق قارص (*kars*)، آردوان و آردگان که اکثریت ارمنه در آن سکنی داشتند، به آنان داده شد، هم‌چنین خط آهن‌های گاو میش قارص الکساندروپل.

در کنفرانس ترکیه و روسیه، بورژوازی ترک خود را هم‌پیمان خوبی برای همکاران اروپایی خود در زمینه تمایلات تصرف جویانه نشان داد.

رفتار آشتی طلبانه و بی‌اعتنای اتحاد جمهوری سوسیالیستی در قبال ناسیونالیست ترک که همیشه مورد استثمار شرم‌آور سرمایه‌داری جهانی بودند، موجب تقویت وجهه اتحاد جماهیر شوروی میان کشورهای تحت سلطه شده، الهام‌بخش نیروی نوی در مبارزه بر ضد راهزنان اروپایی است.

در واقعیت، پس از پیروزی‌های بسیار چشم‌گیر در مسکو، دول آنتانت بسیار دشوار به توانند ناسیونالیست‌های ترک را راضی کنند. هنگامی که فرانسه به این نتیجه رسید که یونانی‌ها نمی‌خواهند از میر را رها کنند، هم‌چنین انگلیسیان از تنگه دست بردار نیستند، تصمیم گرفت که گام‌های مستقلی در جهت دستیابی به صلح با ترکیه بردارد.

براساس توافق‌نامه بین دو کشور فرانسه و ترکیه در مارس ۱۹۲۱ [۱۳۰۰]، فرانسویان تعهد کردند که سلیسی را رها ساخته، شهرهای آنتب، بیله‌جیک و اورفا را به ترکیه واگذارند.

مجلس آناتولی از تایید این قرارداد «نافع» سر باز زده است، زیرا می‌ترسد که دام نوی از جانب سرمایه‌داران فرانسوی گسترده شده باشد. قابل پیش‌بینی است که این سخت‌سری تا آن‌جایی برود که آنتانت کاملاً^۱ به «عقب‌نشینی» وادار شود.

با وجودی که جنبش ملی ترکیه در زمینه سازمان دوباره رژیم اقتصادی و اجتماعی در داخل کشور عمل مهمی انجام نداده است، اما نمود مهم انقلابی‌یی در تمام شرق مسلمان به شمار می‌رود. مثال زنده مبارزه قهرمانانه بر ضد گرایش‌های سلطه‌طلبانه‌ی دول آنتانت، الهام‌بخش خلق‌های تحت سلطه دیگر است که خواهان رها شدن از یوغ منفور سرمایه بین‌المللی‌اند. خیزش‌های مداوم در سوریه، بین‌النهرین، مصر، تریپولی، الجزیره، مراکش و غیره انعکاس جنبش ملی پیروزمند در آناتولی است. بی‌جهت نیست که فرانسه و ایتالیا چنین عشقی به ترکان ابراز می‌دارند. تنها انگلستان دلیلی برای دوست داشتن آنان [ترکان] ندارد، زیرا از بازگشت داردائل هراسیده، هم‌چنین از عدم قبول خلیفه‌ی جدید مکه که زیر بال سرمایه‌داران انگلیسی خواهان حکومت بر جهان اسلام است، بیم دارد ولی انگلستان نیز باید در آینده‌ی نه دور مسئله نزدیکی با ترکیه را حل کند. زیرا راه حل دیگری در پیش روی او نیست.

بدین‌سان، ترکیه که دولت‌های پیروزمند آن را به مثابه طعمه قابل قسمت ارزیابی می‌کردند، موفق شده است که فضاهای سودآور نوی را برای قدرت‌های اروپایی فراهم آورد. اما با این اختلاف که هم چون گذشته این بار نیز آنان با «آدم بیمار» طرف نیستند، بل با کشوری روبرو هستند که بورژوازی بومی آن با تکیه بر حمایت مردم تصمیم گرفته است به دفاع قاطعانه از استقلال اقتصادی و سیاسی خود در برابر استثمار سرمایه‌داری جهانی برخیزد.

جنبش ناسیونالیستی در چین شگفتی‌های غرقابلی انتظاری نیز برای متفکین به ارمنان آورد. پس از آن‌که ژاپن از راه اخاذی با فرمایه‌گی غیرقابل باوری تفویض حقوق آلمانی‌ها را به خود در شان‌تونگ (سرزمین کنفسیوس) که آرامگاه او نیز هست، به دست آورد، جنبش ضدژاپنی ریخت‌های بسیار شدیدی به خود گرفت. حمایت مصنوعی ژاپن از حکومت نظامیان در چین شمالی بر ضد جنوب موجب جنگ داخلی بین جنوب انقلابی و شمال محافظه‌کار شد، اما هیچ تخفیفی در دشمنی چینی‌ها نسبت به ژاپن به وجود نیاورد.

طی جنگ، ژاپن موفق شد پیروزی‌های بزرگی را در سلطه اقتصادی بر چین به دست آورد خصوصاً در شمال. بسیاری از کارخانه‌ها که در دست انگلستان، فرانسه و آمریکا بود، به ژاپن انتقال یافت. نمای این مسئله را به بهترین وجه می‌توان در ارقام معادن آهن یافت.

از ۴۱۶ میلیون تن آهن، ۲۰۰ میلیون آن متعلق به ژاپن، سی میلیون مورد دعوی چین و ژاپن است، ۱۰۰ میلیون متعلق به حکومت چین و ۸۶ میلیون به سرمایه خصوصی چینی تعلق دارد. ۸۶ میلیون تنی که متعلق به شرکت‌های خصوصی است، به راحتی می‌تواند به چینی‌ها داده شده، ژاپن را در عمل تنها مالک آهن چین شمال گرداند.

چنین مسائلی نزد قدرت‌های مالی و صنعتی آمریکا و انگلستان به ترسی بزرگ دامن زده است. آنان کوشش دارند آن چیزهایی را که طی جنگ از دست داده‌اند، دوباره باز یابند، مناطق نفوذ را بالا برده، نفوذ ژاپن را کاهش دهند.

این داستان کهنه‌یی است که تکرار می‌شود. اتحادی که موقتا" بین بورژوازی امپریالیست برای از بین بردن دشمن مشترک (یعنی یک رقیب اضافی) برقرار شده بود، با دستیابی به هدف آنی پایان پذیرفت و فاتحان به تقسیم غنایم یا به عبارتی تعیین مناطق نفوذ دست زدند. حال که آلمان به مثابه رقیب، در استعمار چین به کناری گذاشته شده، فوراً" با برخورد منافع بین متفقین دیروز ژاپن از یک طرف، آمریکا و انگلیس از طرف دیگر روبرو می‌شویم.

در تمام مسائل که اخیراً" چین را به خود مشغول داشته است، ژاپنی‌ها هم چون مدافعان سیاست کامل چین نمودار می‌شوند. چه در مسئله شان‌دونگ، چه در تجدید قرارداد ژاپن-انگلستان در تشکیل کنسرسیوم برای استعمار چین، همه‌جا و همیشه غرایض مسلط تسلط‌جویانه امپریالیست‌های ژاپنی حد و مرزی نمی‌شناسد.

تحریم کالاهای ژاپنی که اکنون در تمام چین، با هیجان بسیار مشاهده می‌شود، نمایش‌گر نفرتی است که تمام اقشار چین بر ضد ژاپن دارند. جنبش تحریم که با سرعت زایدالوصفی تمام چین را در نوردید موجب زیان‌های فراوانی به تجارت ژاپن شده است. دانش‌جویان با مراجعه به مغازه‌ها، کالاهای ژاپنی را علامت زده، مانع فروش آن‌ها می‌شدند. در تمام ویتترین‌ها، روی تمام چراغ‌ها، اعلامیه‌ها، نقاشی‌ها، شیشه‌ها، کاریکاتورهایی با یک شعار نصب شده بودند: «نجات میهن، تحریم ژاپن است.» تظاهرات وسیعی با شرکت ده‌ها هزار نفر، با پرچم‌ها، تزیینات به رنگ چینی همین [شعار] را تکرار می‌کردند.

در پینگ‌پو، مردم بسته‌های بزرگ پنبه ژاپنی را سوزانده، در تمام بندرها تحویل زغال را به کشتی‌های ژاپنی بسته بودند.

نتیجه چنین جنبشی، امتناع چین از قبول شرایط معاهده صلح شد، که اکنون نیز از امضای آن سر باز می‌زند.

همانند همیشه دانش‌جویان نقش بسیار فعالی در جنبش ناسیونالیستی داشتند. روز آغاز جنبش دانش‌جویان ۴ مه ۱۹۱۹ [۱۳ اردی‌بهشت ۱۲۹۸]، بود که روز «ننگ ملی» نامیده شد. در چنین روزی ژاپنی‌ها اتمام حجتی بر تبدیل چین تحت‌الحمایه ژاپن به چینی‌ها دادند.

جنبش هدف خود را دفاع از حیثیت ملی چین و مبارزه علیه ژاپن قرار داد. اعتصاب‌های دانش‌جویی که به روشنی وجهی سیاسی داشت به صورت پدیده‌یی دائمی در شمال و جنوب بارز شد. مرکز جنبش در شانگهای قرار داشت. در تمامی مناطق صنعتی کارگران و پیشه‌وران متحدانه در جنبشی که ملهم از تاجران و بورژوازی صنعتی است، گرد هم آمده‌اند.

جنبش ضد ژاپنی در چین قدمتی ۲۰ ساله دارد ولی در سال‌های اخیر حالتی تازنده یافته است، با وجودی که هیچ‌امیدی به تغییر مثبت سیاست ژاپن در قبال چین مشاهده نمی‌شود. در این مسئله، تمام ژاپنی‌ها، به جز چند سوسیالیست، بسیار شوونیست هستند. از دید ژاپنی‌ها، مقاومت چینی‌ها بر ضد خشونت ایشان از یک سو به مثابه عدم قاطعیت ژاپنی‌ها یعنی، ناشی از یک سیاست نرم و دو پهلوی، و از سوی دیگر هم چون ادامه تیلیغات انگلیسیان، فرانسویان، و به ویژه آمریکاییان برای پخش افکار ضد ژاپنی در میان چینی‌ها تلقی می‌شود.

روشن است که وضعیت موجود در چین را فقط نمی‌توان تنها مسئولیت ژاپنی‌ها دانست، بل که تا حدی کم‌تر باید مسئولیت آن را متوجه کشورهای وحشی روشن‌بین غرب نیز دانست. روش بی‌محابای امپریالیست‌های اروپایی در قبال چین، حکومت پکن را در تابستان ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، به صدور بیانیه‌یی تعیین‌کننده وا داشت

که در آن چنین آمده بود که « چین دیگر نمی‌تواند وضعیتی را که قدرت‌های خارجی به وی تحمیل کرده، آن را به مثابه یک سرزمین و نه یک قدرت سیاسی مستقل به شمار می‌آورند، تحمل نماید.» در یک بیانیه که خطاب به حکومت بریتانیا ارسال شد، وزیر [خارجی] چین پای فشرده چین به اندازه‌ی کافی در عملیات نظامی متفقین در جنگ جهانی آسیب دیده است و در آینده تصمیم ندارد که نقش ناظر، که به او تحمیل شده بود، ایفا کند.

اگر اعضای دیگر جامعه‌ی ملل خواستار عقد قراردادی بر مسائل داخلی چین باشند، حکومت چین، در پاسخ، مخالفت خود را ابراز داشته، تاکید می‌ورزد که هیچ‌گونه توافقی بدون حضور حکومت چین نباید انجام پذیرد.

با وجود تشبثات سرمایه بین‌المللی که تحریکات مداومی را در کشور انجام می‌دهد، جنبش ناسیونالیستی که قصد رهایی خلق چین از یوغ خارجی را دارد، دقیقه‌ی آرام نمی‌گیرد.

مناطق صنعتی جنوب در دست ناسیونالیست‌ها قرار داشته، از آن‌جا مبارزه‌ی بی‌وقفه بر ضد الیگارشی ارتجاعی شمال صورت می‌پذیرد. ژنرال‌های خودفروخته با استفاده از هدایای بخشنده‌ی سرمایه‌داری ژاپن، آمریکا و انگلستان، مخالفت جدی خویش را با دعوت مجلس ملی، که باید خط مبارزه آینده برای رهایی چین را مشخص کند، ابراز می‌دارند. به این دلیل حکومت کانتون، و در راس آن سونیات‌سن، استقلال کامل جمهوری چین جنوبی را اعلام داشته، خود را از پکن جدا کرد. ناسیونالیست‌های چینی که تحریکات مداوم آم‌خواران جهانی آنان را تضعیف کرده است، بالاچار دیده‌گان خود را به سوی روسیه انقلابی شوروی دوخته، منتظر کمک از جانب ایشان هستند.

تقریباً "تمام مطبوعات چین با شادی شروط توافق‌نامه جدید روسیه و چین را که به وسیله روسیه پیشنهاد شده بود، اعلام کردند. بنابر نوشته پکن، روزنامه لیبرال

پکن، از زمانی که چین وارد روابط سیاسی و تجاری با اروپا شده است. این اولین بار در تاریخ چین است که این گونه با چین سخن رانده می‌شود.

در هنگامی که بریتانیای کبیر خلق چین را به تریاک معتاد کرد، چین دستاویز همه سوداگری‌های بین‌المللی قرار گرفته است. از ۱۸۴۸ [۱۲۲۷] تاکنون چین قربانی نظامی‌گری و استثمار اروپایی شده است. این چین است که کفاره‌ی همه‌ی تحریکات خارجی در خاور دور را می‌پردازد. از انقلاب روسیه به بعد، این کشور نیز صحنه تحریکات بین‌المللی است. تحت لوای مبارزه بر ضد بلشویسم، متفقین نیروهای خود را به نقاط مختلف جمهوری روسیه اعزام داشته، تا با روسیه همان کنند که بر چین رفت. با به دست آوردن دوستی روسیه شوروی، چین می‌تواند ملتی مستقل شود.

اما در هیچ جا یوغ امپریالیست احساس نفرتی را که به وجود آمده، دامن نمی‌زند، کره‌یی که در پنجه نظامی ژاپن قرار دارد. کشور نگون‌بخت کره، ده سال است که زیر ستم ژاپن قرار دارد. خلق کره به عبث دست به دامن سخاوت قدرت‌های بزرگ غربی برده است و خواهان کمک آنان بر ضد تجاوزات ژاپن است. امپریالیسم شرافت نمی‌شناسد. خلق کره که به سرنوشت غم‌انگیز خود رها شده، متقاعد شده است که تنها امیدی که برای وی باقیمانده است، همان راه برای آینده‌یی بهتر، راه امید، راه انقلاب است.

انقلاب بزرگ روسیه به خلق کره نیرو و امید نوی داده است. جنبش ناسیونالیستی در کره گسترش می‌یابد. حکومت انقلابی کره در شانگهای قرار دارد. هزاران مهاجر کره‌یی خود را آماده‌ی مبارزه برای رهایی میهن خویش می‌کنند. عملیات انقلابی در کره تشدید شده، هر روز ابعاد گسترده‌یی می‌یابد.

در پیونگ‌یانگ، سئول و مراکز بزرگ دیگر، تظاهرات مداومی جریان دارد که ژاپنی‌ها آن‌ها را بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند.

خاور دور نمونه‌ی بارزی از روشی است که طی آن امپریالیسم ضد بشری با دستان خود گور خویش را می‌کند و راه را برای انقلابی بزرگ در خاور دور آماده می‌سازد.

آن‌چه که مربوط به جنبش ناسیونالیستی در ایران است، بیش از هر زمان با یوغ سنگین سرمایه بین‌المللی پیوند خورده است.^{۳۶}

یکی از مهم‌ترین علل انقلاب ایران در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶]، هم‌چون انقلاب ترکیه در ۱۹۰۸ [۱۲۸۷]، آرزوی توده‌های مردم برای رهایی از نفوذ فسادانگیز و غارت‌گرانه قدرت‌های خارجی بود. در ایران اولین نقش را روسیه و انگلستان ایفا می‌کردند. پس از انقلاب ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] تحریکات این حاملان تمدن برای شرق شدت یافت، زیرا دریافتند که این جنبش نه فقط بر ضد استبداد شاه بود، بل بر ضد آنان نیز سمت یافته بود. در این مبارزه بر ضد یوغ نفرت‌انگیز قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری تمام قشرهای مردم جز دسته‌یی از اشراف زمین‌دار، در اتحاد کامل بودند. روحانیت نیز در این سمت فعالیت چشم‌گیری داشت. از ۱۹۰۶ [۱۲۸۵]، زمان حیات مظفرالدین‌شاه یکی از بزرگ‌ترین مجتهدان تهران، آقامیرزا سیدمحمد در نامه به صدراعظم چنین نوشت:

«ما خواهان برقراری مجلس ملی هستیم که خواهد توانست همکاری در شکوفایی کشور را دامن زده، برای مردم صلح و آسایش آورده، اشتباهی خارجیان را مانع شود.»

^{۳۶} - (میخائیل پاولویچ: انکشاف اقتصادی و مسئله ارضی در ایران قرن بیستم؛ مسکو: ۱۹۲۲) متاسفانه این ارزیابی سلطان‌زاده از اوضاع ایران، هم‌چون تحلیل او از چین و ترکیه، ناسیونالیست‌های چپ‌انکای چک + کمالیست‌ها، ملهم از خط عمومی کمیتن است و با تحلیل‌های مستقل خود او که قبلاً و بعداً "نشر یافتند، در تضاد قرار دارند. مقابله این دو گونه ارزیابی از تضاد استقلال کامل رای در یک سو و تمکین در سوی دیگر حکایت می‌کند. (ویراستار)

این موضع دشمنانه بر ضد سوداگران فرهنگ اروپایی، خصوصاً " در زمان تدوین قانون اساسی ۱۹۰۷، به وسیله مجلس بارز شد که نخست هم خود را به دفاع از ایران در مقابل خارجیان معطوف داشت.

در یک کلام، اگر برای ایران خطر سقوط در پنجه‌های امپریالیسم خارجی وجود نداشت، می‌توان به سرعت رفرم‌های پیشنهاد شده برای تشکیلات حکومتی با تردید نگریست.

شاید به همین دلیل است که نظم تزاری زمین‌داران روسی با موافقت کامل انگلیس‌ها این چنین بی‌رحمانه اولین انقلاب ایران را خرد کرده، صدها تن را که میان آنان فعالان شناخته شده جنبش بودند به دار یا جوخه‌ی اعدام سپرد. جنگ داخلی که چند سال به طول انجامید (۱۹۱۱-۱۹۰۷) [۱۲۹۰-۱۲۸۶]، و آگاهانه توسط پول‌های انگلیسی و روسی تغذیه می‌شد، به فرار محمدعلی شاه از مرزهای ایران انجامید.

در ۱۹۰۷ [۱۲۸۶] روسیه و انگلستان قراردادی مبنی بر تقسیم اقتصادی ایران منعقد کردند. (شمال در منطقه نفوذ روسیه و جنوب منطقه نفوذ انگلستان شد) اما بر سر تمام مسائل درجه اول توافق داشتند. به این دلیل دو قدرت منافع خود را در سرکوب انقلاب ایران می‌دیدند.

اما، با وجود تمام کوشش‌های اربابان جدید ایران، نتوانستند جنبش ملی را در ایران هلاک کنند. در ۱۹۱۲ [۱۲۹۱]، طی دوران ارتجاع نظامی گرایانه روس و انگلیس در ایران، تشکیلاتی در اتحاد اسلامی در گیلان به وجود آمد، با معجونیه از شعارهای اسلامی برای مبارزه بر ضد خارجیان. بنیان‌گذاران این گروه پنج نفر بودند از جمله دکتر حشمت که به سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸] توسط فرماندار شاه [تیمورتاش] به دار آویخته شد. این گروه تصمیم به مبارزه از راه جنگ پارتیزانی

داشت و در جنگل پنهان شد، جایی که انقلابیون پراکنده کشور به آنان ملحق شدند. افزون بر این، آنان تصمیم گرفتند که تا رهایی ایران موی سر خود را کوتاه نکنند. پس از چندی میرزا کوچک‌خان که ملایی در رشت بود، به آنان پیوست. پس از مدتی میرزا سمت رهبری گروه را گرفته، و گروه به نام او شهرت یافت^{۳۷}.
به سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] نام کوچک‌خان در تمام ایران طنین انداخت، خصوصاً آن‌گاه که سربازان روس و انگلیسی‌ها را از گیلان بیرون انداخته، جمهوری ایران را در رشت اعلام کرده، دولت موقت را تشکیل دادند.

با وجود تمایل وافری که بورژوازی و قشرهای وسیع مردم نسبت به میرزا کوچک‌خان (جنگلی‌ها) داشتند، این گروه نتوانست مبارزه برای جنبش ملی را به انجام برساند. اشتباه بزرگ میرزا کوچک‌خان و گروه‌اش این بود که می‌اندیشیدند که نابودی خشونت انگلیس با کمک زمین‌داران ایرانی، پایگاه انگلیسی‌ها، امکان‌پذیر بود. بر این زمینه بود که اصطکاک‌هایی بین جنگلی‌ها موجب انشعاب بین آنان شد. جناح چپ به رهبری احسان‌الله‌خان، پیروز شده، با تکیه بر ارتش، هواداران کوچک‌خان برجای او نشست، درحالی که مبارزه بر ضد زمین‌داران را ادامه داد (آخر ژوئیه ۱۹۲۰ [مرداد ۱۲۹۹]).

هم‌زمان، وقایع مشابهی در بخش دیگری از ایران و آذربایجان جریان داشت. شیخ محمدخیابانی (دموکرات چپ^{۳۸}) در تبریز قدرت را تصرف کرده، بر ضد حکومت شاه و انگلستان اعلان جنگ کرد. جنبش گسترش یافت و برخی از بخش‌های استان [آذربایجان] را در بر گرفت. طی چند ماه (تابستان ۱۹۲۰ [۱۲۹۹])

^{۳۷} - این گفته نادقیق است، زیرا میرزا خود مؤسس جریان جنگل بود. در این مورد نگاه کنید به اثر ویراستار در

ژوئن ۱۹۸۳: *L'union soviétique et tentative de soviets en Iran*

^{۳۸} - این ارزیابی سلطان‌زاده نیز درست نیست. در مورد روابط خیابانی به انگلیسیان و دشمنی‌اش با کمونیست‌های ایرانی نگاه کنید به مجموعه‌ی زیر به همت همین ویراستار....

در این ناحیه قدرت در دست شیخ محمد و هواداران او بود که برای تاثیر جنبش در ایجاد گارد ملی عجله داشتند. اما کمبود کامل وسایل تکنیکی و مالی مانع بزرگی در انکشاف جنبش بود.

ناسیونالیست‌های تبریز از تمام ایران و حتا جهان بریده شده بودند و در پایان تابستان به وسیله فرماندار شاه، به کمک فوج‌های قزاق (ایرانی) سرکوب شده، چند صد تن از آنان بازداشت شدند. شیخ محمد خیابانی، در یکی از برخوردها کشته شد.

در تمامی رویارویی حکومت با جنبش‌های گیلان و آذربایجان نقش اساسی را ماموران سرمایه انگلیسی، به ویژه از نظر تکنیکی و مالی ایفا می‌کردند.

این اوضاع و احوال موجب افزایش نفرت نسبت به انگلیسی‌ها شده، که پس از جای‌گزینی تزاریسیم روسیه [به وسیله روسیه شوروی] تصمیم داشتند با خون و سرنیزه جنبش‌های انقلابی را سرکوب کنند، تا بتوانند معاهده ایران-انگلیس را که، ایران را در کل و جزء به غارتگران انگلیسی می‌فروخت، به تصویب برسانند.

انگلیسی‌ها با نیرویی نه کم‌تر «نظم» را در خراسان، مازندران و کردستان برقرار کردند. در یک کلام، هر کجا که خلق بر ضد حکومت منفور شاه به پا خاست، انگلیسی‌ها طلا و تکنیک و در بسیاری اوقات فوج‌های نظامی خود را به کار انداخته، زمین‌داران را در سرکوبی «اندیشه آزادی» یاری رساندند.

بی‌جهت نیست که روزنامه‌های انگلیس پس از جنگ، میزان مخارج امپریالیست‌های انگلیسی را در ایران حدود ۱۰۰ میلیون لیره استرلینگ (حدود یک میلیارد روبل طلا) برآورد کردند. هر چه قدر هم که این رقم اغراق‌آمیز بنماید، قاطعانه می‌توان گفت که بدون طلا و سرنیزه [انگلیسیان] حتا یک روز هم در ایران دوام نمی‌آوردند.

با وجود تمام این تشبثات و سیل طلا، انگلیسی‌ها نتوانستند تصویب قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ [۱۷ مرداد ۱۲۹۸] را به دست آورند. هیچ کابینه‌یی، شجاعت توافق با چنین معامله‌یی شرم‌آگین را قبول نکرد. طی سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹]، هر ماه شاه کابینه‌های حکومت را عوض کرده، بدون آن‌که موفقیتی حاصل کند، این بازی بحران را شدت می‌بخشید.

تمام گروه‌بندی‌های سیاسی بر ضد این توافق بودند. افزون بر این، بورژوازی ایران که خواهان استقلال اقتصادی بود، این توافق‌نامه را هم‌چون تسلیم خود به سرمایه‌داران انگلیسی قلمداد می‌کرد. این اوضاع بی‌ثبات تا فوریه ۱۹۲۱ [بهمن ۱۲۹۹]، طول کشید تا این‌که گروهی از دموکرات‌های چپ^{۳۹} با کمک فوج‌های قزاق قزوین با کودتا قدرت را متصرف شده، شدیداً^{۴۰} با تایید توافق‌نامه مخالفت ورزیدند. حکومت جدید با اجرای سیاست بورژوازی ایران با تکیه بر آزمون‌های پیشین می‌دانست که بدون نابودی ریشه‌هایی که قدرت انگلیس در ایران بر آن استوار است نمی‌توان مبارزه بر ضد خشونت [انگلیس] را با پیروزی به پایان رساند. بدین منظور، اولین عمل حکومت دستگیری تمام مالکان تهران بود، و مالیاتی حدود چند میلیون از آنان اخذ شد.

در بیانیه حکومتی خطاب به مردم ایران چنین گفته شد: «چند صد تن از اشراف و درباریان حکومت دولت را غصب کرده، هم‌چون زالو خون ملت را مکیده، ملت را به سوی نابودی کامل سوق می‌دهند... ضروری است که تمام نهادهای حکومتی را، که لانه این انگل‌ها شده است، از ننگ وجود اینان پاک ساخت.»

سپس بیانیه قول تقسیم زمین‌های دولتی را به دهقانان داد، تا قدرت خودکامه زمین‌داران را از بین ببرد.

^{۳۹} - مراد این‌جا همان کودتای سوم اسفند است. در مورد این خطای سلطان‌زاده در ارزیابی و اصلاح بعدی آن نگاه کنید به مقدمه جلد‌های چهارم و بیستم اسناد تاریخی. ویراستار

[مطابق این اعلامیه]، تمام امتیازات و حقوق ویژه‌یی که در گذشته به خارجیان داده شده است، باید مورد بازبینی قرار گیرد. ارتش‌های خارجی ایران را باید فوراً ترک کنند. بیانیه ادامه می‌دهد:

«ما با استفاده از تمام نیرویمان، خواهان کمک کلیه قدرت‌ها در زمینه‌ی مالی و غیره هستیم. اما به هیچ‌رو، هیچ حکومتی، هر چند توانا هم باشد حق سلب یا تجاوز به آزادی ما را نخواهد داشت. بر این اساس من الغای کامل قرارداد انگلیس ایران (اوت ۱۹۱۹ [مرداد ۱۲۹۸]) را اعلام می‌دارم.^{۴۰}»

افزون بر این بیانیه بر ایجاد یک ارتش ملی، لغو کاپیتولاسیون‌ها، حمایت از روابط دوستی روسیه با ایران، پای می‌فشرد. در یک کلام، با وجود حالتی چپ‌روانه، بیانیه آمال و گرایش‌های بورژوازی ایران را در ۱۵ سال تا ۲۰ سال اخیر به نمایش می‌گذاشت. نسبت به این که حکومت بتواند، این موضع را مدتی طولانی حفظ کند، تردید می‌توان داشت، افزون بر آن انگلیسیان [حکومت را] آرام نخواهند گذاشت.

تحریکات و تشبثات دیپلماسی انگلستان که هدف خود را نابودی جنبش ملی در ایران قرار داده است، با شکستی کامل روبرو شده است. مورد روسیه پرولتری که تمام قرض‌های ایران را بخشیده، کلیه امتیازات و حقوق ویژه را ملغا کرده، محرکی برای حکومت تهران شده است تا اقداماتی برای لغو یک سری توافق با انگلستان را به عمل آورد.

بر اثر پافشاری تهران، ارتش انگلیس شمال ایران را ترک کرده است. دشوار بتوان خروج داوطلبانه انگلستان از جنوب را نیز از پیش دید. به هر رو، شاهان

^{۴۰} - این اعلامیه سیدضیاء قبلا" به اطلاع مستر نورمن، شارژدفر بریتانیا رسیده بود، در مورد سند مربوط به این خاکی که در چشم تقریباً "همه‌گان شد، نگاه کنید به کتاب جمعه، تهران شماره ۴، تابستان ۱۳۵۸. ویراستار

[کمپانی‌های] نفتی لندن منابع ثروت مند جنوب را به این آسانی بدون محافظ نخواهند گذاشت.

بنای قدر قدرت امپراتوری بریتانیا و به همراه آن، تمام سرمایه‌داری بین‌المللی، از بن به لرزه در آمده است. مبارزه غول‌آسای خلق‌های مصر، سوریه، بین‌النهرین، هند، چین، ایران و کره، برای رهایی، خاطر حیات مادی ساده‌یی، ادامه سلطه‌ی نامحدود مشتی راهزن سرمایه‌داری مالی را سخت به تهدید کشانده است، [راهزنانی که] با کمک پارلمان‌های خود فروخته «سیاست ملی» سرکوب و غارت غیرقابل تصور را در کشورهای مستعمره و نیم مستعمره به پیش می‌برند.

نفرت بی حد نسبت به رباخواران جامعه‌ی سرمایه‌دارانه، که اکنون خود را با نیرویی شگرف در سراسر خاور می‌نمایاند، پشتوانه مطمئنی برای پیروزی نهایی ملل زیر ستم در مبارزه ایشان بر ضد بورژوازی بین‌المللی است که تا مغز استخوان در فساد شده است.^{۴۱}

جمع بست

بدین سان، خیزش‌ها و بی‌نظمی‌ها تقریباً "در تمام کشورهای آسیا و آفریقا ادامه می‌یابد، و هدفی که دنبال می‌شود، در همه جا یکی است: مبارزه برای رهایی ملی، بر ضد جبر (تیرانی) و استثمار توسط سرمایه‌داری جهانی.

متوازیاً، بر ضد همان عنصر سرمایه‌داری است که توده‌های کارگری، به جان آمده از فقر و گرسنه‌گی در اروپا و آمریکا، به حرکت در می‌آیند. بحران عظیم اقتصاد جهانی که پس از جنگ جهانی [اول] در جامعه‌ی بورژوایی آغاز شده، در زیر فشار روزافزون تکان مستعمرات بیش از پیش تشدید می‌شود. تحریم‌ها و

^{۴۱} - ترجمه از برگردان فرانسه توسط امیرحسین گنج‌بخش

خیزش‌های مداوم در کشورهای عقب مانده سقوط کامل گردش جهانی کالا را موجب شده، انکشاف بعدی سرمایه‌داری شدیداً "دشوار می‌کند. این نشانه‌ها موضوع بحث دائمی و نگران‌کننده مطبوعات همه کشورهای سرمایه‌داری است که بلشویسم را هم‌چون عامل اصلی و نیرومند همه‌ی این «بی‌نظمی»ها معرفی می‌کنند. این‌که قیامی در بین‌النهرین باشد، یا توطئه‌یی در مصر، اعتصابی در کلکته، یا خیزشی در کره بر ضد امپریالیست‌های ژاپن، همه‌جا شرکت‌کننده‌گان گویا باید ضرورتاً «عمال» فرستاده‌گان یا محرک بلشویک باشند. بدین‌سان بود که آخرین خیزش غیرمنتظره در مصر را مطبوعات انگلستان و مطبوعات «دوست» نتیجه‌ی تحریکات فرستاده‌گان ترکان جوان و بلشویک‌ها معرفی کردند.

اعجاب‌انگیزترین تصورها عنوان می‌شدند، تا این حد که حتا کمال پاشا، شخصاً این خیزش را رهبری می‌کرد. در بی‌نظمی‌هایی که سراسر هند را فرا گرفت، شرکت بلشویک‌ها مفروض شمرده می‌شد. فعالیت‌های خصمانه امیر افغانستان، امان‌الله، بر ضد ارتش‌های مرزی انگلو-هندی خوراک خوبی برای تقویت روایت‌هایی از این دست شد.

گرایش‌های آشکار به کشف و غالباً "تصور این‌که بین جنبش‌های رهایی‌بخش در کشورهای تحت ستم و بلشویسم رابطه‌یی وجود دارد، امری تصادفی نیست. در انگلستان که آماج اصلی کوشش‌های ناسیونالیست‌ها [ی این ممالک] است، ضرورت آرام ساختن افکار عمومی به نحوی جدی احساس می‌شود. درست برای تامین همین هدف است که بخش مهمی از مطبوعات انگلستان جنبش خاور زمین را، نه هم‌چون نیاز معنوی خلق‌های تحت ستم به رهایی ملی، که به مثابه نتیجه تحریکات بلشویک‌ها توضیح می‌دهند. بدین‌سان، این برداشت القاء می‌شود که تکان‌های انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خود علل عمیق داخلی

نداشته، باید همراه بلشویسم از میان برود. مطبوعات سرمایه‌داری به منظور تحصیل اثر بیش‌تری، هر روز به اختراع عجیب‌ترین شایعات در مورد عدم ثبات قدرت شوروی در روسیه و شکست قریب‌الوقوع بلشویک‌ها، دست می‌زنند. گاه این امر تا حد احمقانه‌یی به پیش می‌رود. [موافق این شایعات] ده‌ها بار لنین و تروتسکی گاه در فنلاند گاه در کریمه و گاه در کوه‌های اورال پناهنده شده‌اند، و گاه طی قیام به قتل رسیده‌اند. مطابق گزارش این روزنامه‌ها، درپاره‌یی از نواحی روسیه هیچ چیزی امن نمانده، قیام‌های پیایی رخ داده‌اند.

از سوی دیگر، به منظور متقاعد ساختن خواننده‌گان درباره سرشت گذرای این بی‌نظمی‌ها در خاور زمین، مطبوعات بورژوا، می‌کوشند عدم انطباق مطلق بین تئوری‌های بلشویکی و نظام اجتماعی اسلامی را به اثبات برسانند: کوشش برای تزریق سم بلشویسم ثمر نخواهد بخشید، زیرا در آن‌جا [شرق] زمینه مساعد وجود ندارد. بنابر نظر تایمز «بلشویسم و اسلام، همانند آب و روغن اختلاط‌ناپذیراند.»

تنها هدف این همه بحث تحمیق توده‌های مردم است. با رنگ‌آمیزی بلشویکی رویدادها، بورژوازی در تلاش است مانع از آن شود که احساس هم‌بسته‌گی در مبارزه بر ضد برده‌داری سرمایه‌دارانه، که در میان مردم خاور زمین در حال بیدار شدن است، شکل گیرد.

احساس ملی در شرق و طی جنگ طولانی [جهانی اول] انکشاف و شد یافت. چهارده ماده ویلسون [رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا] درباره حق خودمختاری ملل در میان لایه‌های مردم کشورهای تحت ستم، انعکاسی فعال یافت. تعیین مرزهای دولت‌های مستقل بزرگ عرب، به روی نقشه‌های جغرافیا، اعتماد اهالی این سرزمین‌ها را افزایش بخشید و به آنان در راستای «عدالتی جدید» امید تازه‌یی داد. اما پس از پایان ظفرمند جنگ، دول آنتانت چهره‌ی راستین خود

را نمایانند. قراردادهای سری پیشین از نو زنده شد، در کنفرانس‌های ورسای دگر به‌سان قانون شدند.

با کمک نوکرمنشانه‌ی جامعه ملل، طی تقسیم و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگران واژه «غنیمت» جای خود را به لفظ دیگری داد: «قیمومیت». هنگامی که پس از جنگ، مصر قول انگلستان را پیرامون لغو تحت‌الحمايه گي متذکر شد، حقوق سیاسی مصر بیش از پیش به تحدید گرایید. در هندوستان، به جای اجرای اصلاحات [لرد]چلمز فورد، لایحه‌ی روالت (Rowalt) تدوین شد که در عمل به معنای تجدید حیات حکومت نظامی در سراسر کشور بود، تا به وسیله آن هر نوع مخالفتی در هم شکسته شود. سرنوشت الجزیره، سوریه، و بین‌النهرین نیز از همین گونه بود. در یک کلام، هیچ کشور اسلامی نیست که به دنبال وفاداری‌اش به ترکیه (ترکیه‌یی که جنگید و شکست خورد) بیش از پیش دچار سرخورده‌گی نشده باشد.

جبهه واحد «قدرت‌های بزرگ» در برابر متحدان اسلامی فاتحان و مفتوحان، هم‌چون در برابر دیده‌گان دیگر خلق‌های زیر ستم، در کنفرانس صلح پاریس، آشکار شد. و معاهدات سری از پیش امضاء شده در دست را، که طی آن‌ها حق خودمختاری ملل برای همیشه زایل شده بود، ارائه می‌داد. پس سرنوشت مشترکی خلق‌های زیر ستم را در مبارزه برای رهایی‌شان به هم پیوند داد. روحیه‌ی دردمندانه‌یی که اکنون بر کشورهای اسلامی، هندوستان، چین و کره مستولی است، کلاً از سرشت دیگری است، و احساس توهین‌یی که تاکنون می‌شده است خود را از طریق خیزش‌های گوناگون ظاهر ساخته است. احساس خصومت آشکار نسبت به یوغ خارجی اینان را بیش از پیش در مبارزه بر ضد سرمایه‌داری اروپایی متحد کرده است. بدین‌سان خلق‌های خاور زمین ضرورتاً ناچار از این بودند که

تنها مخالف جدی ائتلاف اروپا و آمریکا، یعنی بلشویک‌های روسی را مورد توجه قرار دهند، که سال‌های درازی است که به مبارزه‌ی بی‌امان بر ضد استثمارگران سراسر جهان دست یازیده‌اند.

مطبوعات سرمایه‌داری بدون این که به تقویت بلشویسم در هندوستان و ایران و غیره معترف باشد، احساس این را دارند که بلشویسم می‌تواند به منبع نابسامانی‌های بزرگی برای بورژوازی جهان بدل شود، زیرا همه‌ی ناراضی‌ها و همه‌ی ستم‌کشیده‌گان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به آن روی می‌آورند. پیشاپیش، در محیط سرخورده‌گی غرق در توهین، و نا امید خاور زمین، تنها نمونه‌ی زنده‌ی بزرگ‌ترین انقلاب‌ها، جرقه‌های دائمی احساس توهین از جانب توده‌های مردم و خیزش‌های پی‌در پی را موجب می‌شود.

در نگاه اول، این گونه به نظر می‌رسد که مبارزه مشترک بر ضد قهر کشورهای اروپای غربی، ارتباطی تصادفی بین بلشویسم و کشورهای اسلامی اسیر برده‌گی ایجاد خواهد کرد، که اهدافی که این دو جریان تعقیب می‌کنند، به کلی متفاوت‌اند. [یعنی] برنامه بلشویک‌ها دیکتاتوری پرولتاریا، محدودتر است. و پیش‌نشان آن وجود صنعت انکشاف نیافته است. [یعنی]، در نتیجه با توجه به صنعت دستی خاورزمین نمی‌تواند در آنجا کاربستی خوب پیدا کند. اما اگر این امر درست است، این نیز درست است که از نقطه نظر سرمایه‌داری جهانی، دیکتاتوری پرولتاریای پیروزمند همان قدر خسران بار است، که رهایی خلق‌های مستعمره و نیمه مستعمره. قدرت سرمایه‌داری عمدتاً ناشی از دارایی‌های آن در مستعمرات است. سرمایه‌داری جهانی برای [حفظ] وجود قدرت خود در آینده نیاز به کنترل بازارهای گسترده مستعمرات و تامین امکان استثمار این کشورها را دارد. اگر رژیم سرمایه‌داری انگلستان ارزش اضافی میلیون‌ها برده‌ی آسیایی و آفریقایی را نچاپیده بود، سال‌ها پیش در اثر توفان پرولتری به زیر کشیده شده بود.

مادامی که جهان سرمایه‌داری به حمایت و نیز ویژه‌گی اجتناب‌ناپذیر خود، استثمار مستعمرات، ادامه می‌دهد، نمی‌توان از رهایی کامل ملل زیر ستم صحبت داشت. از همین روست که گرایش بلشویک‌ها به جانشینی رژیم سرمایه‌داری توسط رژیم سوسیالیستی، ارتباطی مستقیم با مطالبات نجات‌بخش خلق‌های خاور دارد.

بلشویک‌ها در تلاش‌اند که به سلطه بورژوازی به مثابه طبقه پایان دهند. اما تمایز طبقاتی جامعه سرمایه‌داری با طبقه‌بندی ملت‌ها در سطح بین‌الملل امپریالیستی بر اساس وزن مخصوص سیاسی‌شان متناظر است. طرح جامعه‌ی ملل در پاریس سه بخش را پیش‌بینی کرد. ملت‌های مستقل، ملت‌های وابسته، و ملت‌های تحت قیمومیت. در میان ملت‌های تحت قیمومیت تقریباً، همه‌ی کشورهای خاور زمین دیده می‌شوند: سوریه، بین‌النهرین، عربستان، مصر، هندوستان، کره، چین و غیره. اینان چیزی جز ملت‌های پرولتری نیستند که تحت استثمار بی‌رحمانه‌ی قدرت‌های سرمایه‌داری قرار دارند. قدرت‌های بزرگ بر این تصوراند که این کشورها در آن‌چنان سطح نازلی از انکشاف قرار دارند که قادر نیستند خود را اداره کنند، به نحوی که باید یک کشور «متمدن» نقش معلم ایشان را به عهده گیرد. این معلم می‌بایستی کشور عقب افتاده را تربیت کرده، اصول اداره‌ی امور خود را به او بیاموزد. [از نقطه نظر ایشان] در واقع برخی از کشورها، مانند مصر، به ویژه مدت‌ها است که «توانایی» اداره امور خویش را دارا نیستند. نزدیک به چهل سال (از ۱۸۸۱ تاکنون) است که مصر تحت قیمومیت متمدن‌ترین ملل قرار گرفته است، یعنی انگلستان. اما با این همه هنوز هم موفق نشده است بر امور خود مسلط شود. پس از عقد قرارداد صلح ورسای و کنفرانس سن رمو، ترکیه نیز به یک ملت پرولتری بدل شد. روشن است که از نقطه نظر نظام امپریالیستی سلطه، بسیار سودمند است که در

اصل حضور يك کشور اسلامی را در میان قدرت‌های مستقل اروپایی غیرممکن به شمار آورند. رابطه بین ملل سلطه‌گر و ملت‌های زیر سلطه، به مناسبات بین کارخانه‌داران و کارگران بسیار شبیه است. کارخانه‌دار برای تامین استثمار کارگران به نحوی خشن هر چه موفق‌تر، مدیرعامل یا ناظری را از جانب خود برای نظارت بر کارگران می‌گمارد و او نیز از نافع ارباب به دفاع می‌پردازد. بر همین منوال است نحوه‌ی عمل دولت‌های سرمایه‌داری که این کشورهای [مستعمره] را به برکت عمال با وفای خود تحت قیمومیت و سلطه نگاه می‌دارند. سرمایه‌دار، کارگران خود را هم‌چون ذخیره‌ی زنده، به مثابه وسیله تولید به حساب می‌آورد، و به خاطر تامین منافع خویش، در راستای بهتر کردن وضعیت مادی حیات کارگران خود گام‌هایی بر می‌دارد. یعنی تا آن حدی که حافظ ظرفیت تولید کارگران باشد، یعنی به همان اندازه‌ی که مراقب باز تولید سرمایه اولیه است.

برهمن نسق، دولت مسلط نیز که دولت تحت سلطه را در استثمار خویش نگاه می‌دارد، به کار سازماندهی منظم دست می‌زند. اما مسلماً نه از برای افزایش و بهبود وضع کشور تحت سلطه، که برای تشدید استثمار ثروت‌های طبیعی آن.

در جامعه‌ی بورژوازی، سرمایه‌داری استثمارکننده [نیروی] کار کارگران، ارزش اضافی را تصاحب می‌کند. اما تحقق این ارزش اضافی عمدتاً به برکت وجود کشورهای پرولتری میسر است. میلیون‌ها برده در مستعمرات بالاجبار مصرف‌کننده مقادیر زیادی از محصولات صنعتی‌یی هستند که مراکز اروپایی و آمریکایی به کشورهای آفریقایی و آسیایی سرازیر می‌کنند. افزون بر این، فلاح مصری و رعیت ایرانی باید روز و شب به کار مشغول باشند تا موادخام مورد نیاز صنایع ایشان را تامین کنند. اینان خود به زنده‌گی قحطی‌زده و ترحمانگیزی ادامه می‌دهند تا سرمایه‌داران این امکان را بیابند که در قصرهای مجلل در کناره‌های پاریس و لندن زنده‌گی کنند.

یک انقلابی مصری (ا.ا.سید) پس از قبول قیمومیت مصر توسط انگلستان، از جانب پرزیدنت ویلسون در روزنامه هومانیته [ارگان حزب سوسیالیست و سپس حزب کمونیست] نوشت: که حتا صمیمانه‌ترین روی کرد و لیبرال‌ترین حکومت امپریالیستی نسبت به کشورهای عقب‌افتاده، در ریشه بورژوا امپریالیستی است. زیرا نمی‌توان چهره ساخته‌گی و دروغین‌یی را که منطقا" [از اعماق آن نظام] امپریالیستی نشأت می‌گیرد شناخت و پذیرفت. و مصر تنها هنگامی آزادی خویش را به دست خواهد آورد که نظام سرمایه‌داری را واژگون کرده، نظام سوسیالیستی را به جای آن نشانده باشد.

نبرد غول‌آسای بلشویسم بین‌المللی بر ضد سلطه‌ی سرمایه‌داری تمام ممالک پرولتری خاور را به مدد ضرورتی تاریخی و اجتناب‌ناپذیر به دایره نفوذ خود خواهد کشاند. زیرا بدون چنین رویدادی رهایی ملل زیر ستم میسر نخواهد افتاد. این حقیقت از هم‌اکنون در خاور زمین درک می‌شود. پس، بی سبب نیست که بلشویسم در آناتولی (ترکیه) ایران، هندوستان و چین از هم‌دردی بزرگی برخوردار است. روزنامه‌ی ترکی آچیک نیز می‌نویسد که این تنها مسئله آناتولی نیست که در دست حل است، بل که مسئله عبارت است از مسئله‌ی مرگ و زنده‌گی امپراتوری بریتانیا. در برابر انگلستان هم اکنون دو نیرو قرار گرفته‌اند که هم قوی‌اند و هم او را با خطر مرگ تهدید می‌کنند: بلشویسم و اسلام. این خطر با تحدی که بین این دو منعقد شده است، شدیدتر شده است. نبردی که در پیش است، بس بزرگ است. اما ترکیه تنها نیست. آری، این چنین است نظریه یک روزنامه ناسیونالیست ترک و در جریان رویدادها، همه خلق‌های زیر ستم در خاور زمین به این نظر خواهند رسید. بدون ویران کردن نظام سرمایه‌داری، ممالک پرولتری نمی‌توانند از یوغ ستم امپریالیستی رها شوند. و هرچه که رهبران جنبش‌های

رهایی بخش کشورهای اسلامی زودتر به این استدلال دست یابند، به همان سرعت نیز جنبش‌های پراکنده ملی به سیلی عظیم و بنیان‌کن سرمایه‌داری بدل خواهند شد و پیروزی نهایی را تسهیل خواهند کرد.

تعصب (فاناتیسم) مذهبی‌یی که به اسلام نسبت داده می‌شود، شدیداً "غراق‌آمیز و عمدتاً" زائیده خیال‌پردازی‌های دیوان‌داران تمدن بخش اروپایی افسارگسیخته است که لباس شوالیه‌های جنگ‌های صلیبی به تن کرده‌اند. کافی است به مطبوعاتی کشیشان فرانسه نگاهی بی‌افکنیم تا بدانیم که با چه تعصب قرون وسطایی خواسته می‌شود که هیچ مسیحی، هیچ انجمنی مسیحی در حیطه‌ی قدرت اسلام باقی نماند، که یونان با چه هیستری‌یی خواستار برپا داشتن صلیب بر فراز کلیسای سنت صوفی قسطنطنیه بود.

با این همه، هر تلاش خلق‌های مسلمان برای دفاع از حقوق خود صرفاً" به مثابه یک عمل تعصب‌آمیز و نفرت نسبت به مسیحیت تلقی می‌شود. در همین زمینه، کمال شمس‌ی ترک، در کنفرانس جامعه‌ی ملل در برن [سوئیس] اظهار داشت: «هیچ کس نسبت به نیروی نفرتی که در میان مردم مسلمان به ویژه در ترکیه، مصر و هندوستان برانگیخته شده است اشعار ندارد. همه می‌دانند که کارزاری بر ضد ما در جریان است، نه به خاطر پیش‌داوری‌های دینی، که صرفاً" از روی عطش سودجویی»

جهان اسلامی به مدت چند قرن در برابر جهان مسیحیت در حالت دفاعی قرار داشت. تلاش‌های مداوم تمدن‌بخشان اروپایی برای دخالت در حیات مستقل این کشورها در اینان نفرتی بی‌سابقه نسبت به مسیحیت آفرید، نفرتی که بیش از یک واکنش در برابر قهر خارجی نبود. پس از جنگ این نفرت ابعادی آن‌چنان بزرگ به خود گرفت که حتا زنان مسلمان را نیز به مبارزه کشاند.

در دسامبر ۱۹۱۹ [۱۲۹۸]، هنگامی که انگلستان مانع حضور هیئت نماینده‌گی مصر در کنفرانس صلح پاریس شد، نمایش بزرگی با شرکت بیست هزار نفر مسلمان در مقابله با انگلستان سازمان داده شد.

زنان ترک اکنون در جنبش‌های بخش ملی شرکت می‌جویند. بدین ترتیب است که ترکان شهر کادیک در نزدیکی قسطنطنیه تمام زنان ترک را فراخواندند که اجازه ندهند زادگاه‌شان در نزدیکی جابران اروپایی قرار گیرد. چه پیش‌رفت بزرگی لازم بود برای این که زنان مسلمان بار سنت‌های قرن‌سارشان بگسلند و بر پهنه مبارزه‌ی سیاسی پا گذارند.

پایان جنگ [جهانی اول] و تقسیم غیر رسمی جهان بین قدرت‌های بزرگ بیداری معنوی خلق‌های خاور زمین را سرعت بخشیده است. و این هنگامی روی می‌دهد که جهان سرمایه‌داری در زیر فشار بحران اقتصادی فزاینده در حال فروپاشی است. به مدد خلق‌های زیر ستم نیروی جدیدی زاییده می‌شود. نیروی پرولتاریای جهانی، که با گام‌های آهسته اما مطمئن بر ضد سلطه الیگارشی امپریالیست به پیش می‌رود. این دو جنبش، بنابر سرشت‌شان، همراهان متحداند و بایستی سرنوشت یگانه‌یی را در روز پیروزی و در روز شکست شریک شوند. و این تا روزی خواهد بود که نظام منفور سرمایه‌داری جهانی داغان شود، که بدون آن نمی‌توان سخنی از رهایی واقعی خلق‌های زیر ستم برود.^{۴۲}

۴۲ - ترجمه از برگردان فرانسه کتاب روسی اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای آسیای دور و نزدیک، مسکو، ۱۹۲۲، توسط خسرو شاکری. برگرفته از اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران: آثار آوتیس سلطان‌زاده جلد دوم

انقلاب در خاور زمین

پنجمین نشست دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۰
(گشایش نشست در ساعت ۱۱ صبح به ریاست رفیق زینوویف)
(بحث‌های پیرامون مسئله ملیت‌ها و مستعمرات ادامه می‌یابد)

سلطان‌زاده (ایران): «بین‌الملل دوم، در اغلب کنگره‌های خود مسئله مستعمرات را مورد بررسی قرار داده و قطع‌نامه‌های زیبایی درباره آن صادر کرده است که با وجود این هرگز نمی‌توانستند صورت تحقق به خود، بگیرند. غالباً این سئوالات مورد بحث قرار می‌گرفتند و تصمیماتی بدون شرکت نماینده‌گان کشورهای عقب‌مانده اتخاذ می‌شدند. باری مضافاً این‌که: هنگامی که پس از سرکوب نخستین انقلاب ایران توسط جلادان روسی و انگلیسی، سوسیال دموکراسی ایران از پرولتاریای اروپا _ که در آن زمان به وسیله بین‌الملل دوم نماینده گی می‌شد _ طلب کمک کرد. حتا این حق را نیافت که قطع‌نامه‌یی در این زمینه به رای گذاشته شود، امروز در دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی است که برای نخستین بار، این

مسئله از اساس و با شرکت تقریباً همه‌ی نماینده‌گان کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شرق و آمریکا، مورد بررسی قرار می‌گیرد. قطع‌نامه‌هایی که توسط کمیسیون ما پذیرفته شده‌اند، کاملاً" انتظارات توده‌های زحمت‌کش خلق‌های تحت ستم را برآورده می‌کنند و به ویژه به مثابه محرکی در خدمت حمایت از جنبش شورایی در این کشورها قرار می‌گیرند. در نگاه اول، ممکن است غریب به نظر برسد که در کشورهای وابسته و یا در کشورهای تقریباً" هنوز وابسته از جنبش شورایی صحبت شود. با این وجود، هنگامی که به اوضاع اجتماعی این کشورها توجه کافی مبذول داریم، می‌باید شک ما از میان برود. رفیق لنین قبلاً" درباره تجربیات حزب کمونیست روسیه در ترکستان، بشقیرستان، قرقیزستان سخن گفته است. اگر سیستم شورایی در این کشورها نتایج خوب به بار آورده، می‌باید جنبش شورایی در ایران و هند یعنی در کشورهایی که در آن‌ها جدایی طبقاتی با قدم‌های عظیم به وقوع می‌پیوندد، سریعاً" توسعه یابد.

در سال ۱۸۷۰، تمام این کشورها تحت سلطه سرمایه تجاری قرار داشتند. این وضع فقط به میزان کمی تغییر کرده است. سیاست استعماری قدرت‌های بزرگ، با جلوگیری از رشد صنعت ملی، این کشورها را به بازار و منابع مواد خام برای مراکز اروپایی تبدیل کرده است. واردات مصنوعات کوچک اروپایی به مستعمرات، ضربه نهایی را به صنعت بومی وارد ساخته است.

اگر رشد سریع صنایع سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی، صنعت گران قدیم را سریعاً" پرولتریزه کرد و در آن‌ها جهان‌بینی جدیدی به وجود آورد. در شرق جایی که شرایط، هزاران بدبخت وادار کرده است که به اروپا و آمریکا مهاجرت کنند، این حالت وجود نداشت. در این کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره، هم‌چنین توده‌های دهقانی وجود دارند که تحت اوضاع و احوالی تقریباً" غیرقابل زیست،

زنده‌گی می‌کنند. در سراسر خاور، سنگینی مالیات‌ها و عوارض در درجه نخست، به دوش این بخش بدبخت اهالی تحمیل می‌شود. از آن‌جا که دهقانان تقریباً تنها کسانی هستند که مواد غذایی تولید می‌کنند، باید تغذیه لژیون‌های بازرگانان و استثمارگران، سرمایه‌داران و استبدادگران را تامین کنند. در نتیجه‌ی این فشاری که به آنان وارد می‌شود، این طبقه تحت ستم خاور نمی‌تواند حزب انقلابی مستحکمی را ایجاد کند. در میان طبقات حاکم می‌توان خواست‌های گوناگونی را مشاهده کرد. منافع تجاری، ادامه سیاست استعماری قدرت‌های بزرگ را طلب می‌کنند. در مقابل، بورژوازی از طریق دخالت خارجی ضرر می‌بیند. از طرف دیگر، هنگامی که روحانیت علیه واردات کالاها از کشورهای دارای مذاهب دیگر اعتراض می‌کند، بازرگانان بدون معطلی با آنان وارد تماس می‌شوند. در میان طبقات حاکم وحدت وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

این واقعیت‌ها یک جو انقلابی پدید آوردند و توفان ملی بعدی در این کشورها می‌تواند سریعاً به یک انقلاب اجتماعی تبدیل شود، این است به طور کلی اوضاع و احوال در غالب کشورهای آسیا. آیا نتیجه این نیست همان‌طوری که رفیق رُی (Roy) اطمینان می‌دهد که سرنوشت کمونیسم در سراسر جهان به پیروزی انقلاب اجتماعی در خاور وابسته است؟ مسلماً نه. رفقای بسیاری از ترکستان به این اشتباه دچار شده‌اند. درست است که عمل کرد سرمایه‌داری در مستعمرات روحیه انقلابی را بیدار می‌سازد. اما این نیز درست است که توسط استثمار سرمایه‌داری در بین اشرافیت کارگری در متروپل، یک روحیه ضدانقلابی ایجاد می‌گردد. سرمایه‌داری آگاهانه می‌کوشد تا از طریق جلب اقشار کوچک و ممتاز کارگری به سوی خود، توسط اعطای امتیازات جزئی، مانع انقلاب گردد. فقط فرض کنیم که در هندوستان انقلاب کمونیستی آغاز شده است، آیا کارگران این کشور می‌توانند

بدون کمک یک جنبش انقلابی در انگلستان و اروپا در مقابل حمله بورژوازی سراسر جهان مقاومت کنند؟ طبیعتاً نه. سرکوب انقلاب در ایران و چین دلایل روشنی بر این مدعاست. اگر انقلابیون ایرانی و ترک اکنون انگلستان زورمند را به مبارزه می‌طلباند، بدین جهت نیست که آنان اکنون نیرومندتر گشته‌اند، بل که بدین سبب است که غارت‌گران امپریالیست قدرت خویش را از دست داده‌اند. انقلابی که در غرب آغاز شده است زمینه را در ایران و ترکیه نیز آماده ساخته و به انقلابیون نیرو بخشیده است. عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است.

به نظر من آن بند از ترها که حمایت از جنبش‌های بورژوادموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده را در نظر دارد، می‌تواند فقط مربوط به کشورهایی باشد که در آنها این جنبش در مراحل مقدماتی است. اگر در کشورهایی که هم اکنون تجربه ده سال یا بیش‌تر را پشت سر دارند، یا کشورهایی که در آنها جنبش هم اکنون مانند ایران قدرت را در دست گرفته [انقلاب گیلان] مطابق همان بند عمل شود، این به معنای راندن توده‌ها به دامان ضدانقلاب است.

مسئله بر سر این است که باید برخلاف جنبش‌های بورژوادموکراتیک یک **جنبش خالص کمونیستی** به وجود آورده و برپا نگاه داشته شود. هر ارزیابی دیگری از واقعیت‌ها می‌تواند به نتایج تاسف‌انگیزی منجر گردد^{۴۳}.

^{۴۳} - وحدت کمونیستی: ملاحظاتی درباره انترناسیونال سوم و مسئله شرق نص ۱۳۰-۱۳۳. مترجم: س. آذرپور

رویدادهای خاور نزدیک^{۴۴}

انقلاب ارمنستان و گسترش حکومت شوراها تا حوالی مرزهای ایران و ترکیه، نقشه‌های بانک‌داران فرانسوی را به کلی به هم ریخت. [دولت‌های] آنتانت به زودی مجبور خواهند گشت در سیاست غارت‌گرانه‌ی خود کوتاه بیایند. معاهده‌ی «سرز» که هدف‌اش تجزیه و چپاول ترکیه توسط سرمایه‌داران غربی بود، بدون تردید مورد تجدیدنظر قرار خواهد گرفت. این نظر را نیز حوادث یونان و سقوط ونزلوئوت (*venezelos*) تایید می‌کند و نتایج انتخابات [یونان] گواهی است بر خصومت توده‌های مردم علیه سیاست [دولت‌های] آنتانت که کشور ایشان را به جنگ علیه کمالیون کشانیدند.

بدین ترتیب، غارت‌گران غربی در آن واحد، دو سنگ پاسبان وفادار خود، ونزلوئوت و داشناک^{۴۵} ها را از دست دادند. روند رخدادها، اینان را مجبور می‌سازد که با ملیون ترک به توافق برسند، و بدین قصد که نه تنها آنان را از روسیه شوروی

^{۴۴} - بولتن کمونیست شماره ۴ ژوئن ۱۹۲۱

^{۴۵} - حزب داشناک اتحاد سوسیالیست‌ها و خرده‌بورژوازی ارامنه بود که تا دهه نخست سده کنونی [قرن بیستم] فعالیت مرفقی داشت. پس از این دهه است که راه ضدانقلاب را در پیش گرفت و مثلاً "در ایران در ردیف حزب سومکا بود.

جدا سازند، بل که هم چنین بدین منظور که اسلحه آنان را علیه ما به کار گیرند. اگر تا پیش از جنگ وجود ترکیه تعادل بین دو ائتلاف امپریالیستی را تضمین می ساخت، امروز برای تضمین همین تعادل بین کمونیسم رشد یابنده و سرمایه داری میرنده وجود ترکیه هنوز ضروری است. بدین دلیل است که آنتانت امتیازات عظیمی را خواهند پذیرفت. افزون بر این، مطالبات ملیون ترک گزاف نیست. اینان شرایط زیرین را به دولت دست نشانده ی آنتانت در قسطنطنیه پیشنهاد می کنند: تخلیه آدرمنویل، از میر، تغییر در مواد مالی و اقتصادی معاهده [سور]، لغو کابیتولاسیون، عفو عمومی، و تشکیل کابینه یی که مورد اعتماد مردم باشد، سلطان ترکیه صحیح و سالم می ماند، و این امری است که قبل از هر چیز مورد نظر آنتانت است.

سرمایه داران فرانسوی به نیکی می دانند که سایر مواد معاهده نیز در غالب موارد به بوته فراموشی سپرده خواهند شد. امتیازاتی که کمالیون در این مورد کسب می کنند، هرچه باشد، کم تر از پیش در چنگ بورژوازی لندن و پاریس نخواهند بود. و این است سرنوشت تمام خلق هایی که در صد داند در دوستی با قدرت های امپریالیستی به زنده گی ادامه دهند.

حاجت به گفتن ندارد، که چنین وضعی نمی تواند برای تمام محافل ترک ارضاء کننده باشد. جناح چپ مجلس ملی آنکارا هر نوع معاهده با آنتانت را قاطعانه مردود دانست. آرایش اجتماعی [طبقاتی] این جناح چپ از دهقانان و خرده بورژوازی است. دهقانان بیش از هر طبقه ی دیگر طی جنگ رنج کشیدند زیرا این طبقه بود که علاوه بر بیکاری، مجبور بود اسب و حیوانات بارکش و حمل و نقل ارتش را تامین سازد. به شکرانه ی محاصره، که به تعطیلی تقریباً "کامل تجارت انجامید، خرده بورژوازی شهری منهدم گشت. بدین ترتیب است که این طبقه تفکری انقلابی تری را داراست.

این قطعی است که سرمایه‌داران فرانسوی به سختی موفق خواهند شد میلیون ترک را به جنگ علیه روسیه برانگیزند. خاطره غارت‌گری‌هایی که خلق ترک خود بدان‌ها دچار گشت، هنوز تازه است. این فرضیه به هر حال هنوز فرضیه است مردود. ترکیه‌یی که در اثر جنگ‌های مداوم حتا بیش‌تر از روسیه صدمه دیده است، از شرکت در چنین اقدام ماجراجویانه‌یی سر باز خواهد زد.

انکشاف منطقی انقلاب جهانی آن‌چنان است که جنبش‌های آزادگرانه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در مرحله نخست مبارزه‌ی خود علیه امپریالیسم می‌باید به طور اجتناب‌ناپذیری در توافق با روسیه شوروی، یعنی تنها مدافع خلق‌های ستم‌دیده علیه سیاست یغماگرانه سرمایه‌داران امپریالیست گام بر دارند.

لکن در آینده ضرورتاً "تغییرات تمام عیاری پدید خواهد گشت. طبقات دارا که امروز در راس انقلاب‌های ملی قرار دارند، پس از کسب استقلال نسبی، به زودی مجبور خواهند گشت در اثر تشدید تضادهای طبقاتی با قدرت‌های امپریالیستی، یعنی با کسانی که با شدت بسیار علیه‌شان جنگیده‌اند، دست اتحاد دهند. افزون بر این، برای یک مملکت عقب‌افتاده، بسیار دشوار خواهد بود، خود را از کمک کشورهای امپریالیستی بی‌نیاز سازد. حال همین‌که این اتحاد برقرار گشت، این کشورها کاملاً "زیر نفوذ امپریالیست‌ها قرار می‌گیرند و به ابزار کوری در دست آنان بدل می‌گردند.

علاوه بر این‌ها در دوران مبارزات پر حرارت طبقاتی، حتا انقلابی کاذب می‌تواند بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را ارضاء کند.

از سوی دیگر، تضاد طبقاتی درون کشورهای متروپل هرچه رشد یابنده‌تر باشد، بورژوازی امپریالیست به امتیازات بیش‌تری در مستعمرات تن در خواهد داد، به ویژه به کسانی که خود را به یک انقلاب مستعمراتی [ضد امپریالیستی و نه

سوسیالیستی] محدود می‌سازند که به منافع اقتصادی و حمل مواد اولیه مورد احتیاج متروپل لطمه عمیق وارد نمی‌سازد. بدین دلیل است که ما فکر می‌کنیم که آنتانت امتیازات عظیمی را [به ترکیه] اعطا خواهد کرد، و مطالبات کمالیون به جز در موارد غیر مهمی برآورده خواهد شد. شبیح انقلاب جهانی امپریالیست‌ها را تا آن حد به هراس واداشته است که برای حفظ جامعه‌ی بورژوازی به همه چیز رضایت خواهند داد. ولی این شبیح تنها امپریالیست‌ها را به وحشت نی‌انداخته است، این شبیح همه‌ی جهان سرمایه‌داری را به لرزه انداخته است. هرچه جنبش کمونیستی بیش‌تر انکشاف می‌یابد بر تضاد طبقاتی نیز بیش‌تر افزوده می‌گردد و بورژوازی جهانی نیز مرتجع‌تر می‌گردد. همین امر است که آرزوی طبقات ممتاز دارا در کشورهای عقب‌افتاده (ایران، گرجستان، ارمنستان، و غیره) را دایر بر تمایل به حفظ مناسبات دوستانه با آنتانت روشن می‌سازد؛ اینان در دوستی با آنتانت، حمایت جامعه‌ی سرمایه‌داری را می‌جویند. تحول مبارزه طبقاتی در آینده بورژوازی حتا در کشورهای مستعمره را وادار خواهد ساخت که از هرگونه نظر انقلابی دست بشوید.

پرولتاریای ظفرمند غرب در بسیاری از این کشورها در شخصیت بورژوازی محلی و بورژوازی غربی که از انقلاب اجتماعی گریخته است ضدانقلاب [وانده *vandh*] را خواهد یافت.

سرمایه‌داری میرنده به هر اقدامی متوسل می‌شود تا مرگ خود را به تعویق بی‌اندازد. بشریت جالب‌ترین مرحله تاریخ خود را می‌گذارند. در میدان مبارزه طبقاتی دو نیروی عظیم در مقابل هم ایستاده‌اند و هر یک از دل‌بسته‌گی و امیدهای یک طبقه در این جهان برخوردار است. بانک‌داران پاریس با خواست تجدیدنظر در معاهده سور به سود ترکیه کار نمی‌کنند مگر برملا ساختن ناتوانی تام اربابان

پیشین جهان. و امپریالیسم باختری به منظور مبارزه امیدوارکننده علیه کمونیسم
رشدیابنده ناچار است تدریجا "دست آوردهای پیروزمندی را که با آن همه مرارت
کسب کرده، نفی سازد. (آ.سلطانزاده: آثار سلطانزاده، اسناد تاریخی جنبش
کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران: جلد چهارم: انتشارات مزدک:
ترجمه از فرانسه: ک.د.)

اسلام و پان اسلامیسیم^{۴۶}

مبارزه‌یی که برای آزادی ملی در تمام کشورهای تحت سلطه در حال وقوع است و روز به روز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد، برای رهبران مسلمان به مبارزه اسلام علیه اقتدار کفار بدل شده است. برخی از کانون‌های اسلامی به فکر ایجاد دولت یک پارچه و یکتای اسلامی افتاده‌اند، و بدین لحاظ تنفر عمیق خود را از سرمایه‌داری اروپا، که مخالف جدی تشکیل دولتی با قوانین الهی است پنهان نمی‌دارند. در نتیجه این جنبش علیه حاکمیت جهانی سرمایه‌داری سمت یافته، از این بابت به جنبش‌های بخش ملی کشورهای تحت سلطه یاری می‌رساند، با وجود این که اهداف آن عمیقاً "ارتجاعی" است.

قبل از جنگ از میان ۲۵۰ تا ۲۶۰ میلیون مسلمان، فقط ۳۷ میلیون در کشورهایی با «استقلال» سیاسی زنده‌گی می‌کردند، و باقی یعنی حدود ۹۰٪ مسلمانان ساکن کشورهای بودند که تحت نفوذ مستقیم دول سرمایه‌داری اروپا قرار داشتند. اکنون درصد این نیرو رو به افزایش است، و می‌تواند به مثابه محرک انقلابی مهمی در نظر گرفته شود. قبل از جنگ، انگلستان به تنهایی ۹۵ میلیون نفر از مسلمانان را

^{۴۶} - فصل هشتم از کتاب: اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای آسیای دور و نزدیک، مسکو ۱۹۲۲

تحت کنترل خود داشت که ۶۲۴۶۸۵۹۸، نفر آنها در هند زنده گی می کردند. بعد از انگلستان، نوبت دولت هلند بود، که ۲۴ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر مسلمان در مستعمره‌های شرقی آن می‌زیستند.^{۴۷} در ترکیب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چندین جمهوری خودمختار مسلمان با حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت وجود دارد، بقیه نیز در کشورهای تحت انقیاد فرانسه و ایتالیا می‌زیند.

امپراتوری چین، که کشوری غیرمسلمان است، بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر مسلمان را در خود جای داده است.^{۴۸} تفکر پان اسلام‌یسم خواهان تجمع کلیه‌ی مسلمانان به زیر پرچم واحد خلیفه به مثابه جانشین پیغمبر است، که باید زنده گی معنوی و مادی کشورهای اسلامی را تحت حکومت خود داشته باشد.

اسلام قرن هفتم میلادی در عربستان متولد شد. از این تاریخ به بعد عربستان به مرکز فتوحات سرزمین‌های وسیع و اقوام مختلف آن بدل گردید. تفکر مذهبی، محوری برای اتحاد قبایل چادرنشین این منطقه شد. در عین حال، این اتحاد تازه و ناپایدار می‌نمود، زیرا نزد اعراب بت پرست مذهب نقش ثانوی ایفا می‌کرد.

انکشاف روابط اقتصادی، ایجاد یک قدرت متمرکز دولتی را می‌طلبید. زنده گی روزمره اثبات می‌کرد که می‌بایست برای رسیدن به این هدف یک برنامه جدید مذهبی طرح شود، برنامه‌یی که خطوط زنده گی اجتماعی افرادی را، که این مذهب برای آنان ترویج می‌شد، در بر گرفته، قادر به بسیج کلیه‌ی نیروهای اجتماعی در حال انکشاف باشد. فکر ایجاد چنین دینی در سر محمد قریشی پا گرفت. محمد از سن ۱۲ ساله گی هم‌راه عموی خود در کاروان‌های تجاری بازارهای یمن و سوریه و بین‌النهرین سفر می‌کرد. با آدم‌های جدید آشنا شده،

^{۴۷} - آرشو علوم اجتماعی و سیاسی، به زبان آلمانی، ۱۹۲۱، ص ۳۷۶-۴۱۷

^{۴۸} - آرشو اقتصاد جهانی، به زبان آلمانی، ۱۹۲۱، جلد ۱۶، دفتر سوم، ص ۳۳۳-۳۴۷

زنده‌گی نوی را تجربه می‌کرد، و با عقاید مذهبی نوی آشنا می‌شد. این جوان حساس که هرگز به مدرسه نرفت، و احتمالاً "خواندن نیز نمی‌دانست، بعدها می‌بایست به ناجی کشور خود، که در اوضاع و احوال بسیار دشواری بود، بدل گردد. در اصل اصول اخلاقی که به مثابه پایه‌های دین جدید توسط محمد مطرح شد، در مقایسه با بت‌پرستی خشن و بی‌قانون اعراب، قدم بزرگی به جلو بود.

برای جایگزینی غریزه‌ی انتقام و جدایی طوایف گوناگون از یک‌دیگر، اسلام همبسته‌گی، برابری، شکیبایی و مهربانی را قرار داد. جنبه‌ی مرفقی اسلام نیز در همین نکته نهفته است. اوضاع مادی، که موجب پیدایش مذهب جدید شد، خود عامل مهمی در انکشاف آتی آن بود. عقاید انتزاعی نمی‌توانست موجب ایجاد و حمایت از یک دولت متمرکز قوی شوند. لازم بود که قانون‌های مشخصی تدوین شوند که، از طرفی راهنمای خطوط اساسی زنده‌گی اجتماعی باشد، و از طرف دیگر، با سطح زنده‌گی و آگاهی توده‌های مردم نیز خوانایی داشته باشند. بدین ترتیب، در حکومت جدید، رابطه‌ی نزدیکی بین نظرهای انتزاعی و قانون‌های مادی زنده‌گی مردم به وجود آمد: نظرهای انتزاعی جنبه‌ی اجبار به قانون‌های زنده‌گی می‌داد، که به نوبه‌ی خود نه تنها برای مردم بسیار قابل فهم و متناسب با عادات آن‌ها بود. بل که موجب تقویت اعتقاد به روحانیت و مبدأ ماورالطبیعه چنین افکاری نیز می‌شد.

خدای یکتا و توانا با بهشت و جهنم خود به این خاطر وجود داشت که توانسته بود پیغمبری منادی چنین قانون‌های خوب و جهان‌شمولی نازل آورد.

مسئله‌ی عملی در این زمینه خصوصاً "در اواخر عمر محمد ظهور کرد. زمانی که او به رهبر سیاسی توده‌های عرب تبدیل شده بود، او می‌بایست هر چه بیش‌تر دست به سازش بزند و اصول مذهب انتزاعی را با وضع موجود وفق دهد. برای مثال

زمانی که قصد جلب طوایف مستقل عرب را داشت. بسیاری از روش‌های آن‌ها را به رسمیت شناخت. البته او نتوانست کاملاً^{۴۹} با روابط اجتماعی ما قبل خود قطع رابطه کند. و فقط آن بخشی از سلوک و عادت‌ها را، که مانعی بر سر راه حاکمیت قانون‌های الهی و اتحاد طوایف گوناگون بود، از طریق مضمون‌های توده‌یی و جهان‌شمول در کتاب خود، قرآن جایگزین کرد تا به تواند به هدف خود یعنی یک حکومت متمرکز دست پیدا کند. او با تمام نیروی درایت رهبری و سازماندهی خود مبارزه می‌کرد و غالباً^{۵۰} در مبارزه پیروز می‌شد. برای رسیدن به هدف، از کاربرد شمشیر نیز دریغ نمی‌ورزید. هموطنان او، یعنی بازرگانان مکه، متوجه اهداف‌اش در زمینه‌ی گسترش روابط تجاری نشده، از محبوبیت او در بین مردم به هراس افتاده بودند، بر علیه او برخاستند (۶۲۲ میلادی) محمد به مدینه گریخت، و با کمک طوایف دیگر عرب، مکیان را سرکوب کرده، به اطاعت وا داشت. محمد برای جلب طبقات فقیر، که در آن زمان به آنان متکی بود، سخنانی بر ضد ثروت‌مندان ایراد داشت، و آن‌ها را گناه‌کار خواند، و برای جلوگیری از اسراف، قانون زکات را به نفع فقرا اجباری کرد. بعدها زمانی که طبقه تجار به رهبری او گردن نهادند، در جهت حفظ منافع آن‌ها کعبه و مکه را به مرکز تجاری و مذهبی جهان اسلام بدل کرد. بت‌ها را از مکه بیرون ریخت و فقط سنگ ابراهیم (حجر الاسود) را محفوظ داشت، و زیارت مکه را حداقل یک بار برای هر مؤمنی اجباری دانست. این عمل منافع تجار عرب را تأمین می‌کرد، و موجبی برای اتحاد فرهنگی و مذهبی مسلمانان شد.

با ایجاد یک مرکز یکتای اسلامی محمد امیدوار بود که تمام امت اسلام را به نام مذهب در یک جامعه‌ی مدنی [کذا] واحد گرد آورد. او می‌گفت: «به رحمت خداوندی همه‌گی برادر خواهیم شد و یک جامعه واحد به وجود خواهیم آورد.»^{۴۹}

^{۴۹} - گولوبورودکو: ترکیه کهن و جدید: سال؟، ص ۵۷-۵۶

در حکومت عثمان جمع‌آوری، بازبینی و نگارش وحی‌ها، افکار و تصمیمات محمد، که در زمان حیات او بر روی پوست، پاپيروس و سنگ نوشته شده بود، و هم‌چنین در بیش‌تر اوقات در حافظه‌ی افراد نقش بسته بود، عملی شد. نسخه‌های مخدوش و یا غلط نابود شدند. این چنین بود که مجموعه‌ی تحت نام قرآن، که اساس دین اسلام است (سال ۳۰ هجری قمری/ ۶۵۰ میلادی) ظهور کرد، و امروز بدون تغییر در دسترس ماست.

قرآن تمام قانون‌های پایه‌ی را، که به کلیه‌ی شئون زنده‌گی مسلمانان مربوط می‌شود، در خود دارد. قانون‌های مذهبی، مدنی، جزایی، مقررات سیاسی، اداری، اقتصادی و هم‌چنین قانون‌های زنده‌گی خصوصی و اجتماعی، و در یک کلام، آن چه که به سازماندهی و حکومت بر مردم در تمام حیطه‌های قانون‌گذاری بر می‌گردد، را شامل می‌شود. اما چون تمام این قانون‌ها در مورد عربستان در یک محدوده‌ی زمانی خاص وضع شده بودند، بعدها موجب تفسیرهای گوناگون شدند. تعداد این تفسیرها آن چنان زیاد است، که طبق گفته‌ی «ویل^{۵۰}» فهرست آن‌ها خود به اندازه‌ی یک کتاب است. در تنها کتاب‌خانه‌ی طرابلس در سوریه امروز و در شمال لبنان است، بیش از ۲۰۰۰۰ تفسیر وجود دارد^{۵۱}.

قرآن با اتکا به پیش‌بینی تقدیر امت توسط خدا، عملاً "آزادی اندیشه را از انسان سلب کرده است"^{۵۲}. خداوند مجازات شدیدی بر ضد کافران در نظر می‌گیرد:

^{۵۰} - سنگ کعبه (حجر الاسود) از خانواده‌ی اجرام سماوی است که ابعاد آن از هر سنگ دیگری از این نوع که دانشمندان تا حال شناخته‌اند بزرگ‌تر است.

^{۵۱} - قرآن، سوره ۳، آیه‌های ۹۸-۱۰۰: [بگو ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کافر شده و به اعمال زشت می‌گرایی؟ به ترسید که خدا گواه اعمال شماست. بگو ای اهل کتاب، چرا راه خدا راه می‌بینید؟ (رسالت پیامبر را انکار می‌کنید) و اهل ایمان را به راه باطل می‌خوانید؟ در صورتی که به زشتی این عمل آگاه‌اید. به ترسید که خدا بی‌خبر از کردار شما نخواهد بود. ای کسانی که به دین اسلام گرویده‌اید، اگر پیروی بسیاری از اهل کتاب را کنید، شما را بعد از ایمان به کفر بر می‌گردانند.]]

^{۵۲} - وایل، مقدمه‌ی انتقادی بر قرآن: به آلمانی: سال؟، ص ۶۸

«منزل گاه شما آتش خواهد بود و برای همیشه در آن جا خواهید ماند.» در این جا پیغمبر به صورت قابل فهمی برای جاهلان دوران خود نقطه نظر مجازات گناهان و قضاوت آخرین را طرح می کند. لکن محمد اساساً به توضیح و تشریح زنده گی در جهان دیگر پرداخته است؛ در مورد بهشت او هیچ چیز را از قلم نی انداخته است. تخیل عنان گسیخته ی او آن چنان بهشت را جذاب و قابل فهم توصیف کرد که موفقیت دین جدید را تضمین می کند. در بهشت فرد مؤمن تمام آن چیزهایی را می یابد که در صحرای وحشی، در فقر و کمبودهای آن هرگز نداشته است، و فقط در رویاهای خود می بیند. فرد ثروت مند هم چند برابر آن چه در روی زمین صاحب است در بهشت خواهد یافت.

گرمای طاقت فرسای عربستان آرزوی یک باغ مشجر را به صورت رویا در می آورد. بهشت به مثابه یک باغ بزرگ توصیف می شود که بسیار مجلل است. آرزوی آذوقه ی کافی و مستمر به صورت غذاهای لذیذ و بهترین شراب ها در بهشت تحقق می یابد.

اعراب رنگ های تند و لباس های براق را دوست دارند. در بهشت لباس های براق از ابریشم نازک و مملو از سنگ های گران قیمت، مروارید و الماس و تاج های زرین مزین به سنگ های قیمتی انتظارتان را می کشند. اعراب از کار طاقت فرسا بیزاراند، و برای کار خود به خرید و به کار گمارده گان می پردازند. بهشت به آنان صد برده و مستخدم می دهد، برده گان تمام امیال آنان را بر می آورند؛ غذای شان می دهند و آنان را لباس می پوشانند، غذا را در ظروف طلایی و آشامیدنی را در تئنگ های زرین به پیش شان می آورند. غذا و آشامیدنی در معده ی ساکنان بهشت از طریق یک عرق نامرئی هضم می شود.

اما بزرگ ترین خوش بختی فرد مؤمن در آغوش زنان بهشتی تحقق می یابد. فرد مؤمن می تواند زنان خود در این دنیا را هم راه خود بیاورد. لیکن علاوه بر آنان، فرد

مؤمن را هفتاد و دو حوری زیبا با چشمان درخشان انتظار می‌کشند. این حوریان زیبا و جوان به هیچ روی نقطه‌ی ضعف زنان زمینی را نداشته، بل که تمام محسنات آنان را در خود دارند. حوریان، زیبا رویان چشم سیاه با سینه‌های گلآیین، با سپید بندانی مرواریدگونه و مرجانی رنگ، هستند. «ما دخترانی در بهشت آفریدیم که از سرشت ویژه‌ی هستند، و با زنان زمینی قابل مقایسه نیستند، ما به آنان فضیلت بکارت ابدی داده‌ایم.» حوریان، ملبس به کمربندهای طلایی و لباس‌های زمینی اطلسی هستند و بر روی پشته‌ی‌ها می‌لمند. چه پاداش دل‌پذیری!

برای این که از لذایذ خود بهره‌مند شوند، مؤمنان با تمام نیروی جسمانی خود به زنده‌گی بهشتی باز می‌گردند، با نیروی جوانی سی ساله در زمان حیات زمینی و هرگز پیر نمی‌شوند. آنانی که خواهان تشکیل خانواده هستند صاحبان کودکانی خواهند شد که نه می‌گریند و نه فریاد بر می‌آورند. زنده‌گی مؤمنان در بهشت خالی از هرگونه نگرانی است و در میان جویبارهای شیر و عسل چشمه‌های شراب و آب زلال، که هم‌چون یخ، سرد است، خواهند زیست. آنان به روی جاده‌هایی مملو از مروارید، در باغ‌هایی با درختان سبز که از فرط بار سر خمیده کرده‌اند، به سیاحت خواهند پرداخت.

برای استراحت و خواب، صاحب قصرهایی با فرش‌های گران‌قیمت بر روی زمین و بر دیوار خواهند بود، و در بسترهای لطیف ابریشمین و لحاف‌های نو خواهند خوابید. پریان با اوراد الهی گوش‌های آنان را نوازش خواهند داد. تمام این تجملات، زنان، اغذیه‌ی خوب، هرگز فرد مؤمن را خسته نخواهد کرد. این است تصویر خوش‌بختی در بهشت که به غیر از چادرنشینان، دیگران را نیز به اسلام نزدیک‌تر می‌کند.^{۵۳}

^{۵۳} - قرآن، سوره‌ی ۲۲، آیات: ۱۹۱، ۲۳۹، ۲۴۰؛ سوره‌ی ۴ آیات، ۱۰۲، ۱۰۳؛ سوره‌ی ۶۲ سوره‌ی ۷۳ آیه ۲۰ و غیره [با کفار و مشرکان کار زار کنید و آنان را به قتل رسانید هر کجا آنان را بیابید از شهرهای به رانید، هم چنان که شما را از

اعتقاد به تقدیر در اسلام مهر طبقه‌ی حاکم را به این دین می‌زند، اسلام برده‌گی، استبداد و جهل را امری مقدس می‌نمایاند، و هرگونه گرایش به اعتلای فکری و معنوی را در نطفه خفه می‌کند. اگر خدا از همان ابتدا انسان را خوب یا بد، باهوش یا احمق، زرننگ یا تبیل آفریده باشد، آخر به چه درد می‌خورد که انسان آموزش به بیند و خود را اعتلا بخشد. خشک مغزی‌یی که برای یک هدف معین و برای تقویت شجاعت مؤمنان در جنگ عمل می‌کند، به مثابه دریچه‌ی اطمینان در زمان‌هایی که پیغمبر و خلفای جانشین او در معرض خطر قرار می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این شیوه‌ی تفکر با گذشت زمان آرام آرام به یک رکود اجتماعی و تقدیرگرایی محض می‌انجامد.

بدین ترتیب، اسلام که نخست تحت فشار ضرورت‌های انکشاف روابط اقتصادی، به صورت یک برنامه‌ی نو توسط محمد و جانشینان‌اش طرح شد، عاقبت به سرنوشتی گرفتار آمد که مذاهب دیگر بدان دچار شده بودند: یعنی سلاحی شد در دست طبقات حاکم برای حفظ منافع و حاکمیت ایشان بر کسانی که هیچ نداشتند و تنها فرمان‌برداری می‌کردند. اعراب دوران اسلام امکاناتی در اختیار داشتند که حتا طبقات حاکم در دوران امپراتوری روم فاقد آن بودند. آنان اختیار گنج‌های سه قسمت جهان، فرهنگ بیزانس، ایرانی و ویزیگوت^{۵۴} را داشتند، و خیلی زود به زنده‌گی جدید خود عادت کردند. فقط اولین نسل حاکمان با حالتی از وحشت در مقابل ثروت‌های جهان، که خداوند برای مؤمنان فرستاده بود، مقاومت کردند. (نظیر عمر).

وطن آواره کردند. و فتنه‌گری که آنان کنند، سخت‌تر از جنگ است و در مسجد الحرام (خانه کعبه) با آن‌ها به جنگ بر نخیزید، مگر آن که آنان پیش دستی کنند. در این صورت رواست که آنان را به قتل به رسانید و این است کفر کافران... الخ]

^{۵۴} - اشاره به قبایل گوت است که تا غرب اروپا پیش رفتند و در اسپانیا ساکن شدند.

در شهرهای اصلی ساختمان کاخ‌های اعجاب‌انگیز آغاز شد. به قول کرمر^{۵۵}: «قصر خلفا در دمشق از طلا و مرمر برق می‌زد، کاشی‌های شگفت‌انگیز تمام کف و دیوارهای آن‌ها را پوشانده بود. چشمه‌های دائمی و گیاهان مصنوعی سایه‌های دل‌پذیری را به وجود آورده بودند، که همراه با نجوای آب، منادی خواب شیرین می‌شدند. پیچ‌های مجلل و درختان سایه‌دار مأمّن پرنده‌گان خوش صدا شده بودند. سقف کاخ‌ها از طلا و نقوش مختلف برق می‌زد، و اتاق‌های با شکوه مملو از برده‌گان خوش لباس بود و در اندرون هم زیباترین زنان دنیا می‌زیستند.»

قصر خلفا در بغداد یک چهارم شهر را اشغال می‌کرد، و دست کمی از قصر دمشق نداشت. صاحب منصبان و تجار در ساختن قصر و اقامت‌گاه تابستانی با خلیفه در رقابت بودند. در اسپانیا عبدالرحمن سوم، دو سوم درآمد حکومت را به صرف ساختمان قصرها می‌رساند. در «کرددویا و سویل» در طول سواحل «گوادلکویر» کیلومترها باغ وجود داشت، که در میان آن‌ها ویلا و قصر بنا شده بود.

خرابه‌های الحمرا و قصرهای قرناطه حاکی از تجمل فرهنگ عرب و اسپانیولی است. در قصرهای مسلمانان آن چنان زنده‌گی دل‌پذیری گذارنده می‌شد که تقریباً در تاریخ سابقه نداشته است.

نگهداری قصر مأمون عباسی هفتاد هزار فرانک در سال خرج بر می‌داشت. خادمان قصر ۱۳۰۰۰ تن بودند که ۳۷۰۰ نفر آنان برده و ۶۳۰۰ تن، زنان حرم بودند. در قصر مقتدر عباسی ۱۱ هزار خواجه وجود داشت. زمانی که مقتدر امپراتور بیزانس را به حضور پذیرفت از ۱۲۰۰۰ قطعه پارچه ابریشمی مزین به طلا استفاده

^{۵۵} - بهشت و لذا یزد آن نگاه کنید به قرآن سوره‌ی ۵۵ آیات ۵۶، ۵۸، ۷۲، ۷۶، و سوره‌ی ۲ جهنم و عذاب‌های آن، آیات ۴، ۱۷، ۲۵، ۵۴، ۱۰۱، و سوره‌ی ۲۲ آیه‌ی ۲۲. [در آن بهشت‌ها زنانی زیبای با حیایی هستند که دست هیچ کسی (از جن و انسان) به آنان نرسیده است.] (۵۶-۵۵) ... «آن حوریان گویی چون یاقوت و مرجان‌اند.» (۵۵-۵۸)]]

شد. برای ساختمان مسجدها نیز خرج می‌شد. کلیسای سن ژان در دمشق با تمام تجمل معماری بیزانس به مسجد امیه بدل شد. در تمام شهرها مسجدهایی می‌ساختند که زمینه‌ی تجمل با حالتی مذهبی کلیساهای مسیحی برابری می‌کرد. شهر بصره به خاطر مسجدهایش گنبد اسلام نام گرفته بود.

پانصد هزار نفر جمعیت شهر «کردوبا» در زمان خلافت «عبدالرحمن سوم» از سه هزار مسجد و سی صد حمام عمومی بهره‌مند شدند. سخاوت خلفا موجبی برای رقابت اطرافیان ایشان، یعنی شاه‌زاده‌گان و صاحب‌منصبان بلند پایه بود، که به حفر چاه آب، کاروان‌سرا و آبراه می‌پرداختند. بنی‌امیه بیمارستان‌های عظیمی در دمشق بر پا داشتند. در زمان خلافت مقتدر، تمام بیمارستان‌های شهر بغداد تحت نظارت یک پزشک مسیحی اداره می‌شد. مقتدر شخصا هزینه احداث یک بیمارستان جدید را به عهده گرفت. در دوران طلایی اسلام تحت فشار طبقه‌ی بازرگان، به نگهداری و احداث راه و آبراه توجه بسیاری شد. این عمل خود زمینه‌ی رونق کشاورزی و تجارت را فراهم آورد.

زمین‌های لم یزرع توسط کانال‌های آب و آبادی‌های کشت شده، بدل شدند. در سیسل توجه زیادی به کشت زیتون، پنبه و نیشکر می‌شد. در اسپانیا دشت‌های قرناطه مورچیا و والنسیا آن‌چنان از امکاناتی نظیر سد و آبراه برخوردار بودند که انواع و اقسام فرآورده‌ها به دست می‌آمد.

تجملاتی که در قصرها رواج داشت زمینه‌ی انکشاف انواع حرف و هنرها را فراهم آورد. از دوران ساسانی صنعت ابریشم در ایران بسیار پیش‌رفته بود، و در دوران خلفا نیز انکشاف چشم‌گیری یافت. بغداد اولین شهر دنیا، در بافنده‌گی پارچه‌های ابریشمین شد. مناطق شرقی قلمرو خلفا به غیر از پارچه‌های ابریشمین، پارچه‌های پشمین و نخی نیز می‌بافتند.

آسیای غربی در زمینه‌ی فرآورده‌های چرمی و کتان‌ی شهرت داشت. در سوریه صنعت شیشه، در مصر صنعت کاغذ رواج فراوان داشت. از قرن سوم هجری به بعد، کاغذهایی که در شرق از پنبه درست می‌شد، رقابت با کاغذهای گران‌قیمت مصر را آغاز کرد. در این دوران تجارت کاغذ بسیار رواج داشت. قرن‌ها غرب از کاغذهایی که در شرق مسلمان ساخته می‌شد استفاده می‌کرد. ایران خصوصاً در زمینه‌ی فرآورده‌های فلزی، ابزار جنگی، و تزیینی شهرت به سزایی داشت.

در اسپانیا تحت حکومت بنی‌امیه، تجارت ابعاد گسترده‌تری از شرق گرفته بود. گمرک ورودی - خروجی کالا در دوران شکوفایی اسلام مهم‌ترین بخش درآمد دولتی را تشکیل می‌داد. در زمان عبدالرحمن سوم، ثروت آن چنان گسترش یافته بود که به گفته‌ی گائوری هیچ مسلمانی پیاده راه نمی‌رفت. «جهان در حاکمیت خداست و او آن را به خادمان خود ارزانی داشته است.» از قرار معلوم، خادمان خدا اشرافیت عرب و مفسران کتاب‌های مقدس بودند. در کنار این قصرهای خیره‌کننده، تعداد بی‌شماری کلبه‌های گلین بود که فقر گرسنه‌گی در آن‌ها فرمان می‌راند. تقریباً تمام صنعت این زمان در جهت ارضای خواست‌های بوالهوسانه‌ی طبقات حاکم به کار افتاده بود و هرگز به برآوردن نیازهای توده‌ی وسیع مردم در نظر گرفته نمی‌شد.

در کنار این تجملات بی‌حد و حصر و فقر دهشت‌ناک جنگ‌های داخلی برای تاج و تخت خلیفه ابعاد گسترده داشت. بعد از قتل خونین خلیفه‌ی چهارم علی و جانشین‌اش (۶۸۰ میلادی)، سلطنت به خلفای بنی‌امیه رسید^{۵۶}، که برای انشعاب در اسلام از هیچ کاری روگردان نبودند. پس از کشتار کربلا، شهرهای مذهبی علیه سیاست خشن بنی‌امیه قیام کردند، که با سرکوب وحشیانه و غارت ارتش سوریه

^{۵۶} - از این برهه به بعد اسلام به دو فرقه‌ی شیعه و سنی تقسیم شد

مواجه شدند، به گونه‌یی که طی آن مسجد پیغمبر در مدینه به اصطبل تبدیل شد.^{۵۷} خلفای بنی امیه مذهب را به مسخره می‌گرفتند و حتی یکی از آنان زیارت قبر پیغمبر را ممنوع کرده بود. ولیای دوم کار را به آنجا رساند که یکی از معشوقه‌های خود را به جای خویش به نماز جماعت فرستاد. او از قرآن به عنوان هدف تیراندازی استفاده می‌کرد.^{۵۸}

در چنین اوضاع و احوالی طبیعی بود که صاحب منصبان اسلام برای تصاحب تاج و تخت خلیفه به هر کاری دست به زنند. در اتاق‌های این قصرهای حیرت‌انگیز قتل و دسیسه امری عادی شده بود. بعد از خلفای صدر اسلام [در سنت] فقط چهار جانشین مستقیم وجود داشت و از ۲۶ خلیفه‌ی عباسی، تنها شش نفر جانشین مستقیم بودند، بقیه این مقام را از طریق به راه انداختن سیل خون به دست آوردند. مراد سوم در ترکیه برای از میان برداشتن مدعیان تاج و تخت، دستور داد سه برادر خود را خفه کنند و سپس برای آمرزش روح آنان زکات داد و جلسات قرائت قرآن به پا داشت. پس از دفن سلیم دوم، جانشین او، محمد سوم، ۱۷ برادر خود را خفه کرد.^{۵۹} در این دوران‌ها یک بار برای همیشه اصول اسلام درباره‌ی برابری و تقسیم ثروت بین مؤمنان به فراموشی سپرده شد. خلفا و سپس سلاطین، امرا، خان‌ها، و شیوخ به ابعاد بی‌شمارانه‌یی می‌اندوختند و توده‌های مردم، بالعکس، از سیر کردن شکم خود عاجز بودند. حتا اکنون نیز [۱۹۲۲] صاحب یک چهارم دیم [۱/۰۹۲۵هکتار] در آسیای مرکزی به عنوان یک مرد ثروتمند شناخته می‌شود. این اوضاع کاملاً از روح شریعت به دور افتاده بود. اما طبقات حاکم تمام این احکام را به نفع خود تغییر دادند. آنان دستور قرآن و شریعت را که در جهت

۵۷ - تسوتکف: اسلام‌میسیم: به روسی: ۱۹۱۴: فصل ۴: ص ۶۲

۵۸ - آ. کریمسکی: دین اسلام و آینده‌ی آن: به روسی: مسکو: ۱۸۹۹: ص ۲۰-۲۱

۵۹ - گائوری: اسلام و نفوذ آن بر مؤمنان: محل و سال انتشار؟: ص ۳۹۰ و ۳۸۹

تقویت منافع خود بود مورد استفاده قرار دادند و کلیه‌ی نکاتی را که با منافع آنان در تضاد قرار می‌گرفت نفی کردند.^{۶۰}

خان‌های ترک در مواردی با استفاده از مذهب و پان‌اسلامیسم مرزهای خود را گسترش داده، بدین منظور به روی آیات قرآن تکیه کردند^{۶۱} که دنیا را به دو بخش، بخش اسلام به نام «دارالاسلام» و بخش کفار به نام «دارالحرب» تقسیم می‌کند. بخش اول متعلق به مسلمانان و جایگاه فرزندان مؤمن است. رهبری «دارالاسلام» باید در دست خلفا باشد. فرق خلیفه و انواع و اقسام سلطنت این است که خلافت تنها شکل حکومتی است که توسط قانون الهی به رسمیت شناخته شده، یکتا و جهان‌شمول است، در حالی که اشکال دیگر حکومت اسلامی توسط شریعت به رسمیت شناخته نشده، حتا محکوم نیز شده است.

دو مانع بزرگ در راه اتحاد ۲۵۰ میلیون مسلمان که تحت حکومت سلطان‌های ترک بودند به وجود آمد. از یک طرف کشته‌های فزاینده‌ی امپریالیسم جهانی، که خواهان تسلط بر تمام کشورهای اسلامی آزاد بود و از طرف دیگر، تقویت جنبش ملی تحت رهبری بورژوازی جوان، که در پهنه‌ی خاور زمین بزرگ شده، و در زمان جنگ بسیار تقویت شده بود. در ترکیه حتا جوانان ترک فکر پان‌ترکیسم (پان‌تورانیسم) را در مقابل پان‌اسلامیسم مطرح می‌کردند. آنان می‌کوشیدند تمام عوامل اساسی متحدکننده‌ی عنصر ترک را مستقل از اسلام مطرح کنند. به جای رابطه‌ی مذهبی، رابطه‌ی نژادی ترک‌ها را عنوان می‌کردند، و خواهان اتحاد ترک‌های آناتولی، ایران، قفقاز، روسیه،

^{۶۰} - قرآن، در مورد استبداد و دولت روحانی (تئوکراسی) سوره ۲ البقره: آیه ۲۲۸

^{۶۱} - قرآن، سوره ۲ آیات ۸، ۹، ۱۴، ۱۶، ۴۷، آیات ۸، ۹: «گروهی از مردم منافق گویند که ما ایمان آورده‌ایم به خدا و روز قیامت و حال آن‌که ایمان نیاورده‌اند و می‌خواهند که خدا و مؤمنان را فریب دهند. و حال آن‌که خودشان را فریب می‌دهند، ولی نمی‌فهمند.»

ترکستان، چین و ... تحت حاکمیت امپراتوری ترکیه بودند، که شامل هفتاد میلیون می‌شد.^{۶۲}

قیام اعراب در جنگ جهانی اول تحت رهبری شریف مکه، که با شرکت انگلستان همراه بود، موجب جدایی شهرهای مذهبی مکه و مدینه از ترکیه شد. پس از این روی داد جوانان ترک به صورت قاطع تری از ایده‌ی پان‌اسلامیسم روی گردان شدند. افزون بر این، جنگ مذهبی (جهاد) که بر ضد امپریالیست‌های متفق در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ [۲۹ آبان ۱۲۹۳]، اعلام شد، نتوانست به دنیای اسلام الهام لازم را بدهد، و پرچم سبز پیامبر که این چنین کفار را به لرزه در می‌آورد هیچ‌گونه تأثیری باقی نگذاشت. امپریالیست‌های انگلیسی که از همه بیش‌تر، از خطر جنگ مذهبی می‌هراسیدند، با یک محاسبه‌ی درست از این موضوع کاملاً^{۶۳} بهره گرفته، «شریف مکه» را که خلیفه‌ی همه‌ی مسلمانان بود، تحت حمایت خود به شورش وا داشتند.

البته روشن است که خلافت به این شکل مضحکه، هیچ کس را ارضاء نمی‌کرد، زیرا نظریه‌ی یک دولت اسلامی یکتا و جهان شمول را که تقریباً^{۶۴} توسط سلطان سلیم و جانشینان او به وجود آمده بود، از بین می‌برد. حتا قبل از جنگ یکتایی، خلافت با جدا شدن الجزایر، تونس، مصر، سودان، لیبی، ... خدشه‌دار شد. وضعیت پس از جدایی شریف مکه که استقلال حجاز را اعلام داشت، بدتر شد، و معاهده‌ی «سیور» [سیور نام شهری در فرانسه] جنگ صلیبی طولانی سرمایه‌داری جهانی علیه اسلام را به اوج خود رساند. امروز تکه‌های سرزمین‌های اسلامی در مقیاس وسیع توسط امپریالیست‌های اروپایی اشغال شده‌اند، و جنبه‌ی جهان‌شمول خلافت، بار دیگر به پنداری بدل شده است. «دارالاسلام» دوباره به دست کفار

^{۶۲} - جهان اسلام: به روسی: ۱۹۱۳: فصول ۸ و ۹ درباره‌ی پان‌اسلامیسم و پان‌تورانیسم.

افتاده است. اگر یک بورژوازی مسلمان، خواه در هند، خواه در مصر یا ترکیه، با وجود این که گاهی اوقات چون ناسیونالیست‌های ترک از سلاح برای مبارزه آزادی بخش ملی بر ضد سرمایه‌داری غرب سود می‌جوید، به آن با خون سردی می‌نگرد. همین امر در مورد اشرافیت مسلمان و روحانیت با رتبه صادق نیست.

«شیخ زنوزی» آفریقایی، امیر امان‌الله خان افغانی، تحرک بسیاری برای برقراری خلافت به سبک سنتی از خود نشان می‌دهند. در نظر آنان جنبش ملی در آناتولی به مثابه مبارزه‌ی اسلام بر ضد یوغ سرمایه‌داری اروپاست. پیش از این، [در فصل‌های پیشین این کتاب مترجم] گفتیم که زنوزی شخصا در کنگره‌ی میهن پرستان ترک در ارزروم شرکت جسته، همبسته‌گی کامل خود را با این جنبش از طریق دعوت مسلمانان برای حمایت مسلمانان از آن نشان داده بود. در این مورد نامه‌ی امیر افغان به مصطفی کمال پاشا بسیار گویاست: «به رزمنده‌ی شجاع و با ارزش اسلام مصطفی کمال پاشا، که امیدوارم که از این پس نیز پیروزی‌های فراوانی بر دشمنان اسلام به ارمغان بیاورد»^{۶۳}.

بدین ترتیب، این مبارزه در نظر اشرافیت بزرگ مسلمان و روحانیت چیزی جز مبارزه بر ضد دشمنان اسلام نیست.

این نکته خصوصاً در کنفرانس اسلامی صاحب‌منصبان در کابل (ژوئن ۱۹۲۰) [۱۲ خرداد ۱۲۹۹] تأکید شد، که قطع نامه‌ی زیر را به تصویب رساند: «شرایط صلح ترکیه که خصوصاً توسط انگلستان تحمیل شد، یک دست‌اندازی به دین ماست. هر مسلمانی باید هم‌کاری با دولت بریتانیا را مردود بداند، هرگونه منصب افتخاری را که توسط انگلیسی‌ها تفویض می‌شود، به دور افکند، برای بررسی وسایل و راه‌های مختلف دفاع از اسلام باید کنگره‌ی در افغانستان متشکل

^{۶۳} - روزنامه‌ی ینی‌گون (ترکیه) مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۲۰

از علما و روحانیون تحت ریاست «امیر امان‌الله‌خان» تشکیل شود. باید خلیفه‌ی اصلی مسلمانان را «سلطان محمد ششم» دانست و پیمان وفاداری به «شریف مکه» را بی اعتبار اعلام داشت. چون گسترش اسلامیت در کمال استقلال منوط به تعهد قدرت سیاسی بدان و دفاع از آن است، تمام مسلمانان باید خواهان استقلال و آزادی قدرت سیاسی باشد^{۶۴}».

نظریه‌ی خلافت با سلسله مراتب روحانیت و هم چنین پان‌اسلامیسم مطمئناً عمیقاً ارتجاعی است. اما در اوضاعی که طبقات فوقانی مسلمانان را بر ضد سرمایه‌داری غرب و درجه‌ی اول سلطه‌ی بریتانیا بسیج می‌کند، تا حدی نقش انقلابی ایفا می‌کند، زیرا از هم گسیخته‌گی سرمایه‌داری جهانی را تسریع کرده، پایه‌های سلطه‌ی لندن را سست می‌کند.

زمانی که ناسیونالیست‌های ترک نخستین مرحله‌ی مبارزه‌ی خود را بر ضد سلطه‌ی غارت‌گران اروپایی پیروزمندانه به اتمام رساندند، کوشیدند برای آزادی کامل خود با الهام از روحانیت ترک، کشورهای دیگر اسلامی را نیز در مبارزه بسیج کنند. بدین منظور، «مجمع عمومی ملی» در آنکارا (۱۹۲۱-۱۳۰۰) به اتفاق آرا طرح دولت را برای دعوت کنگره‌ی پان‌اسلامیسم در آنکارا به تصویب رساند. در این کنگره تصمیم گرفته شد که از تمام نمایندگان جهان اسلام، از جمله الجزایر و هندوستان، دعوت به عمل آید. به موازات این، انگلستان کنگره‌ی مشابه در مکه دعوت کرد. اما تمام گرایش‌های پان‌اسلامیست با تمام کوشش خود در جهت برقراری خلافت منتج از روح اسلام، طبیعتاً بر ضد انگلستان سمت و سو پیدا خواهند کرد. این‌جا باید نقطه نظر آن فیلسوف هندی را پذیرفت که می‌گفت: «من سه دوست دارم، دوست خودم، دوست دوستم، و دشمن دشمن‌ام».

^{۶۴} - در نویه اورینت (خاور نو): سپتامبر ۱۹۲۰؛ شماره‌های ۵ و ۶؛ ص ۱۹۸

انگلستان امروز بزرگ‌ترین دشمن انقلاب جهانی است و تمام کسانی که بر ضد بختک سرمایه‌داری می‌رزمند، صرف‌نظر از هدف نهایی آنان، به وظیفه‌ی پرولتاریای بین‌المللی برای اتمام کار سلطه بورژوازی یاری می‌رسانند. (ترجمه از برگردان فرانسه‌ی متن روسی - به علت طول کلام، چند صفحه‌ی اول فصل به تلخیص ترجمه شده‌اند)^{۶۵}

^{۶۵} - منبع: اسناد تاریخی جنبش کارگری/سوسیال دموکراسی و کمونیستس ایران (۲۰) آثار آوتیس سلطانزاده (۳)

ایران پایگاه امپریالیسم بریتانیا^{۶۶}

دولت ایران که بر مرتجع‌ترین عناصر متکی است، ساختمان راه آهن سراسری ستراتیژیک ایران و جاده‌های ستراتیژیک را به پیش می‌برد، راه‌های ارتباطی را آماده می‌سازد، به تاسیس استحکامات دریایی در دریای مازندران و پایگاه زیردریایی [بندر] گز دست زده است. در [بندر] پهلوی یک اسکله زیردریایی ساخته خواهد شد. لایحه‌یی قانونی به منظور تعیین وظایف نظامی عرضه خواهد شد. تعداد سربازان ایران به غیر از نفرات ذخیره‌اش، به ۲۰۰ هزار نفر بالغ می‌شود که هم اکنون کلاً با سلاح‌های جدید مسلح می‌گردند. ۶۰ درصد بودجه ایران به مصارف نظامی می‌رسد. تنها از چکسلواکی صد هزار قبضه تفنگ و شش هزار مسلسل و دیگر تسلیحات سفارش داده شده است. سه میلیون پوند سترلینگ از درآمد شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور مصارف نظامی کنار گذاشته شده است که می‌تواند

^{۶۶} - *Inprekorr, D...ahe Ausg, No. 44, 12 Mai, 1931, ssit... 1057-8 La Part du Proche*

Orient dans la Preparation متن فرانسه تحت عنوان زیر است: «نقش خاور نزدیک در تدارک جنگ ضد شوروی»؛ *Inprekorr, Ed. Fr. No. 43, 15 Mai, 1931. P. -de la Guarre Anti-Bdvietique, 595 Engl, Ed, No. 25, 13 May, 1931, pags 453*

در خارج به مصرف برسد. مذاکرات شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور افزایش سهم ایران از ۱۶ به ۲۰ درصد درآمد خالص که باز باید به مصرف خرید تسلیحات اختصاص یابد در جریان است.

طبیعتاً "نادرست خواهد بود اگر باور داشته باشیم که امپریالیسم فرانسه امروز با شناسایی سیادت سیاسی خود از طرف انگلستان در قاره اروپا در عین حال کل اقدام تدارک جنگ علیه اتحاد شوروی دست کم در مرزهای باختری آن را هدایت می کند و هم چنین این که امپریالیست های انگلیسی به فرانسه کمک می کنند تا وظیفه خود را به انجام برساند و [بالاخره] این که بریتانیای کبیر نقش کمکی ایفا می کند.^{۶۷} انگلستان و فرانسه از ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] به بعد در زمینه تقسیم نقش های خود به توافق رسیدند که فرانسه تدارک دخالت در مرزهای باختری را عهده دار شود و بریتانیای کبیر تدارک دخالت در خاور نزدیک را به عهده بگیرد.

از ۱۹۲۷ به این طرف، انگلیسی ها فعالیت شدیدی را در سرکوب انقلاب چین و در تدارک سقوط حکومت در افغانستان به منصفه ظهور رسانده اند. در همین زمان، ایجاد یک ارتش ۳۰۰ هزار نفری در هندوستان آغاز گشته است، که تحت نظر ستاد فرماندهی لندن قرار دارد؛ تدارک یک پایگاه هوایی و پیست های هواپیمایی از مصر تا هندوستان انجام گرفته است. هم چنین جزایر بحرین در خلیج فارس [بدین منظور] اشغال شده اند. از ۱۹۲۷ به این طرف بریتانیای کبیر نیروهای خود را در ایران و افغانستان به طرز فوق العاده ای تقویت کرده است. دولت های هر دوی این کشورها اساساً دست نشاندهی بریتانیای کبیراند. بورژوازی ایران که از گسترش انقلاب اکتبر وحشت زده بود، در همان سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] به یک نیروی ضد انقلابی بدل شد و همراه زمین داران فئودال به سمت امپریالیسم بریتانیا گروید.

^{۶۷} - در متن فرانسه این قسمت متفاوت است. نکته مهم آن که در متن فرانسه سلطان زاده از «رقایی» سخن می گوید که معتقدند که فرانسه نقش اول حمله به اتحاد شوروی و بریتانیا نقش درجه دوم را داراست.

قدرت اقتصادی امپریالیسم بریتانیای کبیر در ایران به سرمایه‌گذاری کلان در ایران متکی است. بریتانیای کبیر در ایران مجموعاً ۴۲ میلیون لیره سترلینگ سرمایه‌گذاری کرده است، که از آن ۳۵ میلیون در صنایع نفت است. در حالی که اتحاد شوروی ۲/۲ میلیون لیره سترلینگ سرمایه‌گذاری کرده است عمدتاً در رشته‌های تجاری به کار افتاده‌اند. آمریکا، بلژیک، و آلمان ۱/۱ [میلیون لیره سترلینگ] سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بدین سان ایران تنها گذرگاه هندوستان نیست، بل که هم‌چنین برای بریتانیا اهمیت اقتصادی فوق‌العاده در بر دارد. شرکت نفت ایران و انگلیس به تنهایی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰، ۵۵ میلیون لیره سترلینگ سود ویژه تحصیل کرد. از این [مبلغ] ۱۰ میلیون لیره سترلینگ بابت سهم به ایران تعلق می‌گرفت. اکنون مطبوعات ایران به دنبال مطبوعات فرانسه و انگلیس، لاینقطع درباره‌ی خطر تجارت با شوروی قلم‌پردازی می‌کنند. پس از این‌که فرانسه، بلژیک، رومانی، بایکوت [تحریم] تجاری علیه اتحاد شوروی را اعلام داشتند ایران نیز قانونی درباره‌ی انحصار تجارت خارجی علیه اتحاد شوروی به تصویب رساند. دولت ایران دست اندر تدارک مسئله‌ی اعطای انحصار نفت به بریتانیای کبیر است تا بدین ترتیب بازارهای شمال را از دست اتحاد شوروی خارج سازد و شرکت ایران و انگلیس را قادر سازد در آن‌جا [شمال ایران] پایگاهی برای نگاهداری قشون موتوریزه در جنگ آینده ایجاد کند. در افغانستان نیز همین امر با کمک نادرشاه در شرف انجام است؛ ارتش منظمی ایجاد می‌گردد؛ راه آهن ستراتژیک کابل - پیشاور و راه‌های شوسه ساخته می‌شود؛ فغانستان با انگلستان قرارداد وامی به امضا رسانده است و از انگلستان ۲۰ هزار قبضه اسلحه به عنوان هدیه دریافت می‌دارد. از جنگ جهانی [اول] به این طرف مسائل دفاع از هندوستان در ماهیت خود، دست‌خوش تغییرات جدی شده‌اند. بریتانیای کبیر بناست بنابر طرح لرد کیتمر (*kitohmar*) از

دفاع منفعل به دفاع فعال هندوستان گذر کند. بدین منظور هندوستان باید مرزهای خود را از خارج در افغانستان و ایران حفاظت نماید، به طوری که نیروهای دشمن نتوانند به هندوستان هجوم آرند، زیرا ایشان [نیروهای خارجی] می‌توانند در داخل مرزهای کشور به روی بخش ناراضی اهالی نفوذ فراوان داشته باشند. بدین منظور، بریتانیای کبیر اقدامات عظیمی را برای آماده ساختن هندوستان در جنگ آینده به انجام می‌رساند. امروز هندوستان هفت هزار میل راه آهن دارد. به منظور گسترش خط راه آهن به سمت مشهد که به سوی مرزهای شوروی در ترکستان هدایت می‌یابد، انگلیسی‌ها از نیک‌شهر [؟] تا دزدآب [زاهدان: مترجم] ۵۵۰ کیلومتر راه آهن احداث کرده‌اند. احداث راه آهن بغداد - تهران - هایفه نیز آغاز گشته است. بستر شط العرب گسترش می‌یابد و بدین سان کشتی‌های اقیانوس پیما می‌توانند به رودخانه وارد شوند.

انگلیسی‌ها جزایر بحرین در خلیج فارس را تقویت می‌کنند. در خوزستان ایران کناره‌های رودخانه کارون را مستحکم می‌کنند و به خرج دولت ایران بندر بزرگ خلیج فارس، بندر شاهپور، احداث می‌گردد که می‌بایست برای لنگراندازی اقیانوس پیماها مناسب باشد. هم اکنون بریتانیای کبیر متجاوز از ۲۴ تا ۲۵ گردان هوایی در هندوستان، عراق، مصر، و فلسطین، با روی هم رفته ۵۰۰ هواپیما، در اختیار دارد. بسیاری از این هواپیماها دور پروازاند و قادراند تا تبریز، مشهد و کابل پرواز کنند و از آنجا به باکو، مرو و واحدهای تژن کراسنسوسک [؟] حمله برند. فن مدرن هواپیمایی میسر می‌سازد از پایگاه هوایی بصره در منطقه خلیج فارس به باکو نزدیک شد و بازگشت بدون آن که در این فاصله فرود آمدن ضروری گردد. موافق طرح‌های تجهیززی، ارتش هندوستان - ایران - افغانستان می‌بایستی ظرف نخستین ماه جنگ، ۳۰۰ هزار پیاده نظام و ۳۵ رژیمن [فوج] سواره نظام را در بر

گیرد؛ در دومین ماه جنگ ارتش هند-انگلیسی می‌بایست به تواند به تنهایی به ۳۰۰ هزار تن افزایش یابد. در شش‌مین ماه، انگلستان در هندوستان ۶۵۰ هزار تن را زیر پرچم خواهد داشت. نبرد با چنین ارتش عظیمی هنگامی که در پشت جبهه آن کار جدی با پایه سیاسی صورت نگیرد، بسیار دشوار خواهد بود.

نوسازی ارتش هند هم‌چنین با شتاب نیرومندی به پیش می‌رود. این ارتش با اتومبیل‌های موربون و تورنکرافت مجهز می‌گردد. این اتومبیل‌ها می‌توانند هم‌چنین در جاده‌های بسیار ناهموار پیش بروند. افزون بر این، ۴۰ هزار اتومبیل در اختیار هندوستان و ۵۰۰۰ اتومبیل در اختیار عراق است. ایران و افغانستان در تمام طرح‌های امپریالیست‌های انگلیسی به مثابه منطقه آغاز حمله علیه اتحاد شوروی در نظر گرفته شده‌اند. طبقه حاکم در ایران کاملاً "آگاهانه کشور را از نظر سیاسی نیز برای جنگ آماده می‌سازد.

ایرانی که بحران اقتصادی در هم‌اش کوفته است، به منظور داغان ساختن هر جنبش انقلابی در کشور به اقدامات وسیعی دست زده است. از جلوس پادشاه جدید به تخت سلطنت به این طرف، روزی نبوده که دست‌گیری، لشکرکشی‌های تنبیهی و تیرباران قطع شده باشد. تنها طی پنج سال گذشته ده قیام بزرگ سرکوب شده، و به مدد دادگاه‌های نظامی، در حدود دو هزار نفر تیرباران شده‌اند، و برخی از آنان در خیابان‌های رشت، مشهد، یا سایر شهرها به دار آویخته شده‌اند. در حال حاضر ۳۰۰۰ نفر در زندان‌ها اسیراند که از میان آنان ۱۵۰ نفر عضو حزب کمونیست‌اند. حزب کمونیست غیرقانونی است، و هر کمونیستی که توسط پلیس دست‌گیر گردد، به زیر شکنجه و مجازات‌های سخت کشانده خواهد شد. همین اخیراً در مشهد چندین کارگر زیر شکنجه جان سپردند.

ولی علاوه بر همه‌ی این‌ها، جنبش انقلابی در این کشور بدون توقف به پیش می‌رود. حتا هنگامی که امپریالیست‌ها با هم دستی ارتجاع سیاه نقش جلاد را به

عاهده می‌گیرند، تردیدی نیست که توده‌های کارگری و دهقانی در ایران، هندوستان، و مابقی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره خواهند فهمید که [باید] برای دفاع از جمهوری کبیر پرولتری و رهایی خویش مبارزه کنند

آیا عصری به نام سرمایه مالی هست؟^{۶۸}

برنامه بین‌الملل کمونیست باید جوهر تئوری اقتصادی معاصر را باز گوید، پس آن‌چه را که موجب کوچک‌ترین تردیدی است باید از برنامه زدود. طرح برنامه [کنگره ششم، ژوئیه ۱۹۲۸] کمینترن چون هیلفردینگ، دوران معاصر را دوران

^{۶۸} - نویسنده معتقد نیست که مقاله‌ی او مسئله‌ی سرمایه مالی را کاملاً روشن می‌کند. چارچوب تنگ مقاله امکان نمی‌دهد که خصلت اپورتونیستی تئوری هیلفردینگ، آن‌طور که باید، برملا شود. به همین دلیل مسائل دیگری نیز، که با این تئوری مرتبط‌اند، مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

هم‌چنین برای نویسنده ممکن نیست تئوری فروپاشی سرمایه‌داری را - که باید هم چون نتایج تمام دستگاه اقتصاد انحصاری انگاشت - و برای ما بسیار مهم است، مورد بحث قرار دهد. نویسنده امیدوار است به تواند در فرصت دیگری درباره‌ی همه‌ی این مسائل گفت‌گو کند. (سلطان‌زاده)

ارزیابی انتقادی از این مقاله‌ی رفیق سلطان‌زاده را در یکی از شماره‌های آینده چاپ خواهیم کرد. (هیات تحریریه بین‌الملل کمونیست) [این ارزیابی انتقادی در هیچ یک از شماره‌های بعدی مجله به چاپ نرسید. ویراستار]

- این مقاله از متن آلمانی مندرج در مجله بین‌الملل کمونیست، شماره ۲۹-۳۰، مورخ ژوئیه ۱۹۲۸؛ *Die Kommunistische Internationale Heft 29-30:1928* تحت عنوان؛ *Gibt Es Eine Epoche des Finanzkapitals?* به فارسی ترجمه شده است. برای تسهیل مرجعه با ماخذی که در این مقاله ذکر شده‌اند، چاپ‌های تازه‌ی کتاب **سرمایه** اثر مارکس و سرمایه مالی اثر هیلفردینگ، تا آن‌جا که میسر بوده، با مشخصات زیر، در دو اپرو (مورد استناد قرار گرفته‌اند): *Karl Marx Das Kapital in MEW Dietz Verlag: Berlin* و *Rudolf Hilferding Das Finanzkapital Furopaische Verlaganstalt Frankfurt 1968*. رجوع به ترجمه فرانسه سرمایه مالی را مترجم به پانویس‌ها افزوده است:

Capital Financier Les Editions Minuit Paris 1970

سرمایه مالی می‌نامد. نویسنده‌گان طرح این ادعا را از نظر تئوری چنین مدلل می‌کنند:

((در پی عصر سرمایه‌داری صنعتی، با شروع سده‌ی بیستم، عصر جدیدی آغازید؛ عصر امپریالیسم، یعنی رشد پر جهش و کشاکش سرمایه‌داری که در آن رقابت آزاد محو انحصار شده است، و مناطق به اصطلاح آزاد مستعمرات تقسیم شده‌اند، و مشاجره برای تقسیم نو مستعمرات و مناطق نفوذ ضرورتاً باید به طور عمده شکل مبارزات مسلحانه به خود می‌گرفت.))

((بدین ترتیب، تضادهای جهانگیر سرمایه‌داری بیان کامل خود را تازه در امپریالیسم (سرمایه‌داری مالی) یافتند که شکل جدید تاریخی سرمایه‌داری، رابطه‌ی جدیدی بین اعضای مختلف اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و تغییری در روابط طبقات اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری است. این مرحله‌ی نوی تاریخی بر مبنای انکشاف قوانین حرکت جامعه‌ی سرمایه‌داری پدید آمد. قانون تجمع و تمرکز سرمایه به تشکیل اتحادیه‌های انحصاری (کارتل، سندیکا، تراست)، به اشکال جدیدی از سازمان‌های غول‌آسای تولیدی مرکب، که بانک‌ها مجتمع می‌کردند، انجامید. آمیختن سرمایه صنعتی با سرمایه‌ی بانکی و خصلت انحصاری این شکل سرمایه‌داری، عصر سرمایه صنعتی را به عصر سرمایه مالی تبدیل می‌کند. «رقابت آزاد» سرمایه‌داری صنعتی، که جایگزین انحصارهای فتودالی و انحصار سرمایه‌ی تجاری شده بود، به نوبه خود به انحصار سرمایه مالی بدل می‌شود^{۶۹}))

بدین ترتیب، نویسنده‌گان طرح تقریباً واژه به واژه موضع هیلفردینگ را که در کتاب سرمایه مالی آمده است، اتخاذ می‌کنند و نتایج نظری او را به کار می‌بندند. گرچه مدت‌ها است که سیر واقعیت تئوری هیلفردینگ را رد کرده است، ولی این تئوری هنوز در محافل مارکسیستی، به ویژه در اتحاد شوروی، یکی از

رایج‌ترین و توده‌پسندترین تئوری‌ها است. بعد از انقلاب اکتبر، اثر او به نام سرمایه مالی چندین بار به طبع رسید. علاوه بر این، تئوری هیلفردینگ به وسیله اقتصاددانان جوان مجدانه تبلیغ می‌شود. هیلفردینگ خود این تئوری را چنین تعریف می‌کند:

((بخش دائم‌التزایدی از سرمایه‌ی صنعتی از حیثی اختیار سرمایه‌داران صنعتی خارج می‌شود. دسترسی آنان به سرمایه به میانجی بانک انجام می‌گیرد، که در برابر آنان نقش صاحب سرمایه را دارد. از سوی دیگر، بانک نیز باید بخش دائماً بیش‌تری از سرمایه‌های خود را در صنایع به کار اندازد، بدین جهت [این بخش] در میزان تصاعد یابنده‌ی به سرمایه‌ی صنعتی بدل می‌شود. من این سرمایه را که در واقعیت به سرمایه‌ی صنعتی تبدیل شده است، سرمایه مالی می‌نامم^{۷۰})).

هیلفردینگ در پایان کتاب می‌گوید:

((نقش اجتماعی‌کننده‌ی سرمایه مالی گذار از سرمایه‌داری را فوق‌العاده تسهیل می‌کند. زمانی که سرمایه مالی مهم‌ترین رشته‌های صنعت را زیر کنترل خود آورده است، کافی است که جامعه از طریق ارگان آگاه خود، یعنی حکومتی که کارگران تسخیر کرده‌اند، سرمایه مالی را به دست گیرد تا بلافاصله مهم‌ترین رشته‌های صنایع در اختیار او در آید. سایر رشته‌ها به این بخش‌ها از صنایع وابسته‌اند و تسلط بر صنایع بزرگ خود به معنی موثرترین کنترل اجتماع است، حتا بدون اجتماعی کردن بلاواسطه‌ی [سایر رشته‌ها] ... تصاحب شش بانک بزرگ برلین امروز به معنی تصاحب مهم‌ترین بخش‌های صنایع بزرگ است، و در دوران گذار، تا هنگامی که دستگاه حساب‌داری سرمایه‌داری مفید به نظر برسد، [تصاحب این بانک‌ها] سیاست سوسیالیستی را در آغاز فوق‌العاده تسهیل خواهد کرد^{۷۱})).

DAS FINANZ KAPITAL, WIEN, 1923, (F.K. , II, SEITE 309/ C. F. PP 317-18 - ۷۰

IBID , SEITE; (F. K. I, S. 503/ C.F. , P. 493- ۷۱

در پیش‌گفتار این کتاب هیلفردینگ مدعی می‌شود که:

((آنچه مشخص‌کننده‌ی سرمایه‌داری «جدید» است جریان تمرکزی است که از یک سو در «برداشتن، رفع، *AUFHEBUNG* رقابت آزاد» از راه تشکیل تراست‌ها و کارتل‌ها، و از سوی دیگر، در رابطه‌ی بیش از پیش درونی سرمایه صنعتی و بانکی بروز می‌کند. از طریق این رابطه سرمایه شکل سرمایه به خود می‌گیرد که بالاترین و مجردترین شکل تظاهر سرمایه است.^{۷۲}))

پس آن پولی، یا دقیق‌تر بگوییم، آن سرمایه‌ی بانکی را که در واقعیت به سرمایه صنعتی تبدیل شده است، سرمایه می‌نامند. این سرمایه مالی مهم‌ترین رشته‌های صنعت را زیر کنترل خود در آورده است. هنگامی که پرولتاریا سرمایه مالی را زیر تسلط خود می‌گیرد از این طریق مهم‌ترین مواضع را به دست می‌آورد. تصاحب شش بانک بزرگ برلین را باید چون تصاحب مهم‌ترین رشته‌های صنعت انگاشت. هیلفردینگ بارها در کتاب خود ادعا می‌کند که انکشاف سرمایه‌داری وابسته‌گی صنایع را به بانک‌ها افزایش می‌دهد، زیرا بانک‌ها با بسیج پول طبقات غیرمولد می‌توانند بخش همواره فزاینده‌ی از این پول را مداوماً "تحت اختیار خود داشته باشند. مادامی که این واسطه‌های پولی فزون از حد نبودند، بانک آن‌ها را به مصرف اعطای اعتبار برای بورس‌بازی و پرداخت مبادلات می‌رساند، و از این طریق، به اهداف خود می‌رسید. حال با توجه به افزایش دائم میزان این پول و کاهش اهمیت بورس‌بازی و تجارت، باید بخش دائم‌التزایدی از این پول به سرمایه صنعتی بدل شود. هیلفردینگ هم چنین می‌گوید:

((مادامی که بانک‌ها واسطه‌ی گردش پرداخت‌ها هستند، آن‌چه برای ایشان مهم است وضع آنی موسسه [ی‌گیرنده‌ی اعتبار] و قدرت پرداخت آن است. آن‌ها

سفته‌هایی را که از این نظر معتبر بودند نقد می‌کردند و کالاهایی را پیش می‌پرداختند، یا سهامی را در برابر وام به ضمانت بر می‌داشتند که برحسب وضع فعلی بازار به قیمت متعارف قابل فروش بودند. بدین‌سان، میدان عمل آنان نیز بیش‌تر سرمایه بازرگانی و در کنار آن، ارضای نیازمندی‌های بورس بود، تا سرمایه صنعتی. هم‌چنین روابط آنان با صنعت کم‌تر به پروسه تولید می‌کشید و بیش‌تر به فروش کالا توسط صاحبان به عمده‌فروشان محدود می‌شد.

((ولی هنگامی که بانک به جایی می‌رسد که سرمایه برای تولید در اختیار صاحبان صنایع بگذارد، دیگر منافع او به وضع آنی موسسه‌ی تولیدی و موقعیت آنی بازار محدود نمی‌گردد، بل که اکنون مسئله بیش‌تر بر سر سرنوشت دراز مدت موسسه و وضع آینده بازار است. منافع آنی به منافع دراز مدت بدل می‌گردد، و اعتبار هرچه بزرگ‌تر باشد، و به خصوص هر چه آن بخش از سرمایه‌ی استقرایی که به سرمایه ثابت (*FIX*) بدل شده است بیش‌تر سنگینی کند، همان قدر هم این منافع بزرگ‌تر و مداوم‌تر خواهند بود.^{۷۳}))

بدین‌سان هیلفردینگ معتقد است که جدیدترین مرحله‌ی سرمایه‌داری به «وابسته‌گی روز افزون صنایع به بانک‌ها» و به سروری سرمایه‌ی مالی انجامیده است، و این امر پس از پیدایش سرمایه‌ی مالی در زمان نیرومندترین تجمع سرمایه‌ی صنعتی - یعنی در دوران موسسات انحصاری (تراست، کارتل، سندیکا و غیره) رخ داده است.

ولی آیا تمام این‌ها درست است؟

اعتبار و اهمیت آن در سرمایه‌داری

^{۷۳} - DAS F. K., S. 96; (F.K., SEITEN 118-19/ C.F., P.145. -

در وهله نخست باید علل ضرورت اعتبار و وجود بانک‌ها را در دوران سرمایه‌داری به بحث گذاشت. در جامعه‌یی که رکن اساسی آن مالکیت خصوصی و تقسیم کار است روابط اجتماعی، پروسه تجدید تولید اجتماعی تنها به برکت تبدیل محصولات به کالا و مبادله‌ی آن‌ها برقرار می‌گردند. مناسبات اعتباری بر اساس این مبادلات پدید می‌آیند که باید به مثابه مرحله‌ی بعدی انکشاف مبادله در نظر گرفته شوند و دارای همان ریشه‌هایی هستند که خود مبادله داراست. یعنی ماهیت ویژه‌ی مناسبات تولیدی جامعه‌ی مورد بحث. ولی وام با مبادله یکی نیست. اعتبار کالایی شکل تغییر یافته مبادله و اعتبار سرمایه‌یی (اعتبار بانکی یا ربایی) تبدیل مبادله به وام است. بدین ترتیب ضرورت اعتبار تنها بسته به نوع (سامان) استروکتور تولید نیست. گرچه این مهم‌ترین علت است، ولی تنها علت نیست. به موازات آن عوامل اقتصادی مشخص‌تری موثراند که همیشه یکی نیستند، بل که با شکل و نوع اعتبار تغییر می‌کنند. در اقتصاد کالایی ساده روابط اعتباری بر زمینه اوضاع و احوال ابتدایی زیر به وجود می‌آیند:

((تولید یک کالا نیازمند زمان کم‌تر و تولید کالایی دیگر نیازمند زمان بیش‌تری است. تولید کالاهای مختلف به فصول وابسته است. کالایی در خود بازار ساخته می‌شود و کالای دیگری باید به [بازاری] دور دست سفر کند. از این رو دارنده‌ی کالایی می‌تواند چون فروشنده زودتر وارد بازار شود تا دیگری چون خریدار. همین علل در دوران سرمایه‌داری نیز صادق‌اند. اهمیت آنان در این‌جا باز هم بیش‌تر است. تقسیم کار در این‌جا شدیدتر، بازار وسیع‌تر، و نیروهای تولید کننده به طور غیرقابل مقایسه‌یی رشد یافته‌ترند. به سبب اعتبار، نه تنها عملیت صنعتی و تجاری گسترش می‌یابند، بل که فرآیند (پروسه‌ی) تجدید تولید به طور کلی تسریع می‌شود.))

((همان‌طوری که می‌دانیم، در رابطه با پروسه‌ی تجدید تولید، بر مایه‌ی صنعتی در حرکت خویش سه شکل به خود می‌گیرد. نخست چون پول متظاهر می‌شود،

سپس به سرمایه‌ی مولد، یعنی به وسایل تولید و نیروی کار مبدل می‌شود، و دست‌آخر به صورت سرمایه‌ی کالایی تبدیل مجدد خود را به پول می‌جوید و غیره. روابط اعتباری بعد از آن که سرمایه به صورت کالا از پروسه‌ی تجدید تولید جدا شد، برقرار می‌شود.))

((... سرمایه‌های به قرض رفته، سرمایه‌های کالایی هستند که برای مصرف فردی و یا برای تعویض عناصر پایای سرمایه مولد ساخته شده‌اند. بنابراین آنچه در این جا چون سرمایه قرض داده شده بروز می‌کند همیشه سرمایه است که در مرحله معینی از پروسه تجدید تولید قرار دارد. ولی از طریق خرید و فروش از دستی به دست دیگر منتقل می‌شود، در حالی که هم ارز یا معادل آن در موعد مقرر به فروشنده پرداخت می‌شود. به عنوان مثال: پنبه در برابر سفته به بافنده منتقل می‌شود، نخ تابیده در برابر سفته در اختیار بافنده کتان قرار می‌گیرد، کتان در برابر سفته به دست تاجر می‌رسد و از دست او در برابر سفته به صادرکننده و از دست صادرکننده در برابر سفته به دست تاجری در هندوستان می‌رسد که آن را می‌فروشد و به جایش نیل می‌خرد و غیره ... اعتبار در این جا میانجی مراحل مختلف فرآیند (پروسه) تجدید تولید می‌شود. بدون آن که بافنده [بهای] پنبه را، کتان‌باف [بهای] نخ تابیده را و تاجر [بهای] کتان را [نقداً] پرداخته باشند^{۷۴})).

با رشد تجارت و دستگاه تولید سرمایه‌داری، این زمینه‌ی طبیعی اعتبار گسترش می‌یابد، تحکیم می‌شود، و اهمیتی عمومی کسب می‌کند. اعتبار این جا، در مجموع، تنها نقش یک وسیله‌ی پرداخت را دارد، یعنی کالا نه در برابر پول، بل که در برابر قول کتبی پرداخت در موعدی معین، یعنی در برابر سفته فروخته می‌شود.

حال فرق بین اعتبار تجاری و سرمایه‌یی در چیست؟ این فرق ناشی از اختلاف سرمایه صنعتی و سرمایه‌ی نزولی است. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، البته همیشه یک

DAS KAPITAL , BAND III, I. II, S. 19, (DAS KAPITAL III, SEITEN 498-99, - ۷۴

سرمایه و همان سرمایه است که می‌تواند در دست یک سرمایه‌دار قرار گیرد. ولی در واقع این سرمایه همان طور که مارکس می‌گوید، دارای حرکتی دوگانه و مختلف است.

ما در وهله‌ی نخست به خصوصیات سرمایه صنعتی می‌پردازیم. ویژه‌گی نخستین آن این است که سرمایه صنعتی چون سرمایه فقط در فرایند (پروسه‌ی) تولید فعلیت می‌یابد، یعنی در فرایندی که نیروی کار استثمار می‌شود و در نتیجه ارزش اضافی به وجود می‌آید. این سرمایه در تضاد مستقیم با کار است و سرمایه‌داری که تشخص (*PERSONIFKATION*) این سرمایه است در تضاد با کارگر قرار دارد. ثانیاً، این سرمایه‌ی است که در دست صاحب خود باید تغییر شکل دهد، یعنی، این سرمایه برای سرمایه‌دار به شکل سرمایه‌ی کالایی وجود دارد، سرمایه‌ی که بازگشت به شکل پیشین خود را می‌طلبد یا دست‌کم، و در وهله نخست، باید به پول تبدیل شود. این دگرذیسی (*METAMORPHOS*) کالا در حالتی که منظور ما است به وسیله‌ی اعتبار انجام می‌گیرد. در جریان این تغییر و تبدیل، این سرمایه نه چون سرمایه، که چون پول عمل می‌کند.

سرمایه صنعتی در سرمایه‌داران صنعتی، و سرمایه نزولی در نوع ویژه‌یی از سرمایه‌داران پولی - متجسم می‌شود. این سرمایه‌داران ارزش اضافی به دست آورده را بین خود تقسیم می‌کنند. اولی سود صنعتی یا بازرگانی دریافت می‌کند و دومی نزول. از آن‌جا که حرکت سرمایه صنعتی با حرکت سرمایه‌ی نزولی تفاوت دارد، سود صنعتی و نزول نه تنها تقسیم کمی بل که تقسیم کیفی ارزش اضافی را بیان می‌کند. در سود صنعتی، سرمایه‌دار صنعتی، و در نزول، سرمایه‌داری پولی متظاهر و تجدید تولید می‌شوند. این تقسیم کیفی «ناشی از تقسیم کمی یک بخش و همان بخش از ارزش اضافی است.» (مارکس) صاحب سرمایه نزول دریافت می‌کند و کارفرمای سرمایه‌دار (*UNTERNEHMER*) سود کارفرمایی (*UNTERNEHMUNG*).

مارکس می‌گوید: ((اگر قرض‌گیرنده نخواست پول را چون سرمایه به کار برد، به خود او مربوط است ... سرمایه‌ی صنعتی مستلزم تبدیل نیروی کار به کالا است. سرمایه‌ی بی‌کار به شکل ربایی نزول می‌گیرد، دارای روش ویژه‌ی استثمار سرمایه است بدون آن‌که وجه ویژه‌ی تولید آن را دارا باشد ^{۷۵})).

از این رو هنگامی که سرمایه‌ی صنعتی هنوز به اصطلاح در گهواره بود، سرمایه‌ی نزولی نه تنها اضافه‌کار بل که اغلب کاری را که برای گرداندن تولید اهمیت داشت می‌مکید، مانند کرمی به ریشه‌ی نیروهای مولده می‌چسبید و دستگاه تولید را منهدم می‌کرد. بدین‌سان این همیشه سرمایه‌دار است که به هنگام وام دادن سرمایه‌ی نزولی یا گشودن اعتبار سرمایه‌ی بی‌کار، عنوان اعتباردهنده را دارد. ولی برحسب موقعیت اقتصادی اعتبارگیرنده این اعتباردهنده گاه در نقش رباخوار و گاه چون بانک‌دار و صندوق‌دار سرمایه‌داران صنعتی ظاهر می‌شود.

پس مطابق نظر مارکس، بانک‌دار کسی جز صندوق‌دار سرمایه‌داران صنعتی نیست. و این صندوق‌داران با اعطای اعتبار بانکی نزول خود را نه از کار اعتبارگیرنده، بل که از کار کارگر، از اضافه‌ارزشی که از کارگر اخذ می‌شود و به تملک سرمایه‌دار در می‌آید، به دست می‌آورند. کاملاً روشن است که سرچشمه‌ی تحصیل نزول در این است که:

((سرمایه‌دار پولی و سرمایه‌دار مولد واقعا" در برابر هم قرار دارند، نه تنها چون شخصیت‌های مختلف حقوقی، بل که چون شخصیت‌هایی که در فرایند (پروسه) تجدید تولید نقش‌های کاملاً مختلفی را بازی می‌کنند. یا در دست آنان همان سرمایه واقعا" حرکتی دوگانه و کاملاً متفاوت می‌کند، یکی آن را فقط به قرض می‌دهد و دیگری آن را در تولید به کار می‌برد ^{۷۶})).

^{۷۵} - DAS KAPITAL, B.III, T.II, S. 138 -

^{۷۶} - IBID, B. III, T. I, S. 357 -

پس رابطه‌ی این دو سرمایه‌دار با کار یکی است، چه یکی چون دیگری اضافه ارزش می‌گیرد و موضع طبقاتی هر دو یکسان است. این رابطه‌ی یکسان با کار ناشی از آن است که سود صنعتی و نزول هر دو بخشی از اضافه ارزش و بیان اشکال گوناگون آن‌اند. اما هنگامی که سخن بر سر سود صنعتی و نزول چون صور مختلف اضافه ارزش است، باید آن دو را نه در برابر کار، که در برابر هم نهاد. مارکس می‌گوید:

((در رابطه با سرمایه‌داران پولی، سرمایه‌دار صنعتی کارگر است، ولی کارگری با خصیصه‌ی سرمایه‌دار، یعنی بهره‌کشی از کار بیگانه^{۷۷}))

مادامی که فرایند تولید به طور عادی جریان دارد، و بنابراین، بازگشت سرمایه قطعی است، اعتبار وضع محکمی دارد و خود را گسترش می‌دهد - گسترشی که متکی به گسترش خود فرایند تجدید تولید است. ولی همین که در نتیجه‌ی تنزل قیمت‌ها و اشباع بازارها، بازگشت سرمایه آهسته شد، مازادی از سرمایه صنعتی در شکلی فراهم می‌آید که در آن شکل این سرمایه دیگر قادر به ایفای نقش خویش نیست. توده‌یی از سرمایه کالایی در دست است، ولی بزرگ‌ترین بخش آن در نتیجه‌ی اختناق فرایند تجدید تولید راکد می‌ماند. اعتبار محدود می‌شود:

۱. زیرا سرمایه عاطل است، یعنی در یکی از مراحل تجدید تولید خویش بند شده است و نمی‌تواند شکل خود را تغییر دهد.

۲. زیرا اعتماد به گردش لاینقطع پروسه‌ی تجدید تولید متزلزل شده است.

۳. زیرا تقاضای اعتبار تجاری کاهش می‌یابد. بافنده‌یی که تولید خود را محدود می‌کند و انبارش آکنده از نخ‌های تابیده‌ی نفروخته است در پی اعتبار

^{۷۷} - مولف منبع دقیق نقل قول را ذکر نمی‌کند.

نیست تا پنبه‌ی بیش‌تری بخرد. بازرگان نیز کالایی به نسیه نمی‌خرد، چه بیش از آن‌چه باید کالا در انبار دارد.

اختلال‌هایی در رشد یا حتا اختلال در شدت معمول فرایند تجدید تولید باعث نقصان اعتبار می‌شود، و مبادله کالاها در برابر اعتبار سخت‌تر می‌شود. تقاضای پرداخت نقدی و تجدید فروش در برابر اعتبار به خصوص ویژه‌ی آن مراحل از (سیکل) صنعتی است که بلاواسطه پس از یک بحران اقتصادی فرا می‌رسد. بدین‌سان انکشاف لاینقطع یا به عبارت درست‌تر انکشاف متناوباً "منقطع فرایند تجدید تولید اجتماعی به وسیله‌ی شکل اجتماعی تولید، به وسیله‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری تعیین می‌شود.

اعتبار چون یکی از مقولات درونی شیوه تولید سرمایه‌داری نه تنها (در مرزهایی که ذکر آن رفت) شرط ادامه‌ی تجدید تولید اجتماعی است، بل که پیشنهاده (*VORAUSSETZUNG*)ی لازم تحقق چرخش کل سرمایه اجتماع و بخش‌های مفرد آن است. بدون دستگاه روابط اعتباری، تجدید تولید در جامعه‌ی سرمایه‌داری اصولاً "غیرممکن می‌شد، یعنی امکان چرخش سرمایه‌ی اجتماعی و در نتیجه استمرار خود دستگاه تولید سرمایه‌داری - که مبتنی بر پایه‌ی مادی رشد یافته‌ی از نظر فنی است - مطرح نمی‌شد.

فعالیت و نقش نوی بانک‌ها

پس اعتبار در جامعه‌ی سرمایه‌داری امری ناگزیر و از مهم‌ترین عوامل فرایند تولید است. از این رو طبیعی است که انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری انکشاف متناظر سازمان‌های اعتباری را نیز به همراه آورده باشد. امروز جای باجه‌های محقر بانکی را بانک‌های عظیمی که دخل و خرج‌شان سر به میلیارد می‌زند، گرفته‌اند؛ ولی این

امر در اساس سیاست بانکداری تغییر زیادی نداده است. چه بانک بزرگ و چه بانه‌های بانکی، این نماینده‌گان سرمایه‌داران پولی، همان نقش واسطه میان سرمایه‌داران پولی و صنعتی را ایفا می‌کنند.

اما هنگامی که هیلفردینگ به نقش نوی بانک‌ها - در رابطه با پیدایش شکل شرکت‌های سهامی - در سازماندهی موسسات صنعتی اشاره می‌کند، کاملاً "محقق" است. این وضع اولاً "موجب جنبش تجمع خود سرمایه‌های بانکی شده بود، و ثانیاً" بانک‌ها می‌توانستند به شکرانه‌ی مناسبات خود با بازار پول، از سرمایه‌داران صنعتی حمایت کنند. سرمایه‌داران صنعتی در سه حالت نیازمند حمایت مالی یعنی ورود سرمایه‌های متنابه از خارج هستند:

۱. هنگام پایه‌گذارش موسسات جدید

۲. هنگام توسعه‌ی موسسات موجود

۳. و هنگامی که به اشکال مختلف اتحاد، کنترل و ادغام دست می‌یازند.

بدین علت هنگام پایه‌گذاری موسسات جدید، غالباً "سهام آن‌ها برای توزیع در اختیار بانک‌ها گذاشته می‌شود. تامین مالی (*FINAZIERUNG*) از سوی بانک‌ها بدین طریق متحقق می‌شود که سهام، یعنی سرمایه‌ی موهوم (*FIKTINES*)، به میانجی آن‌ها بین مردم توزیع و به سرمایه‌ی واقعی مبدل می‌شود. انتشار اوراق با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که هر یک از این تراست‌ها می‌تواند هر گاه بخواهد، نه یکی، بل که چند بانک از نوع «بانک آلمان» را به وجود آورد. در واقعیت نیز وضع بر این منوال است. سرمایه بانکی که *AEG* به وجود آورده است از سرمایه‌ی هیچ یک از بانک‌های بزرگ برلین کم‌تر نیست. پارفانیاک می‌گوید: «صنایع در جست‌وجو و مبارزه برای پول ارزانی که به طور دراز مدت سرمایه‌گذاری شود، تنها به خدمات بانک‌ها قناعت نمی‌کند. به موازات تغییری که در خود سرمایه

پدید می‌آید، آن‌ها دست به تاسیس موسسات مالی می‌زنند که در آن‌ها فعالیت صنعتی و بانکی به هم می‌آمیزند.»

این سامان سازمانی نوی، ولی، نه تحت رهبری عالی بانک، بل که بر عکس به وسیله صنایع ایجاد می‌شود که تنها هدف آن‌ها تبدیل بانک به منبع اعتبار ارزان و صندوق‌داری سرمایه‌ی مولد است.

گرایش‌های رشد سرمایه‌داری مارکس یا هیلفردینگ

در آغاز این مقاله متذکر شدیم که نویسنده‌گان طرح برنامه‌ی کمیترن عصر ما را عصر سرمایه‌ی مالی می‌نامند لکن نشان دادیم که واقعیت ناقض این تعریف است زیرا پیش‌رفت عظیم جریان تمرکز سرمایه‌ی صنعتی، سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی را غیرممکن می‌سازد. ما با آوردن مثالی از تراست پولاد به این نکته اشاره کردیم که حتا امکانات چندین بانک هم برای حمایت مالی موثر از یک تراست بزرگ کافی نیست و در عین حال اصول بانک‌داری، بانک را از نهادن سرمایه‌ی آزاد خود در موسسات [صنعتی] منع می‌کند. هیلفردینگ نیز خود می‌گوید که «بانک نمی‌تواند تنها در یک موسسه مشارکت کند. باید الزاما» گرایشی پدید آید که این ریسک را با شرکت در چندین موسسه تخفیف دهد. این امر هم‌چنین به منظور تضمین بازگشت منظم سرمایه‌ی متشکل انجام می‌گیرد.

این به طور کلی به معنای آن است که ادامه‌ی تمرکز سرمایه‌ی صنعتی یا منجر به کشیده شدن این یا آن بانک در حیطه‌ی نفوذ سرمایه‌ی صنعتی می‌شود، یا این که بانک فقط به وسیله‌ی تحقق اراده‌ی سرمایه‌داران صنعتی بدل خواهد شد. اگر در نظر بگیریم که حساب تراست پولاد امریکا نزد بانک‌ها بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار

یعنی بیش از تمام «بدهی» بعضی از بانک‌های بزرگ برلن بوده است، آن وقت می‌بینیم که صحبت از وابسته‌گی این تراست به بانک‌ها مسخره است. هنگامی که بیست موسسه‌ی صنعتی امریکایی در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] سود خالصی معادل ۶۷۶ میلیون به سهام‌داران خود می‌پردازند صحبت از وابسته‌گی روز افزون صنایع به بانک‌ها خنده‌آور است.

ولی همان‌طور که پارفانیاک در اثر خود کارتل‌ها، کنسرن‌ها و تراست‌ها می‌گوید، از این حمایت متقابل بانک‌ها و صنایع نمی‌توان سلطه‌ی بانک‌ها را بر صنایع استنتاج کرد. بانک‌ها کماکان در مناسبات خود با صنایع نقش تبعی و امدادی دارند و ابتکار در دست صاحبان صنایع باقی می‌ماند. سلطه‌ی ظاهری بانک‌ها بر صنایع را در دستگاہ اقتصادی معاصر، بدین طریق می‌توان توضیح داد که صنایع خود بیش از پیش به فعالیت‌های خلاصا^۱ ملی می‌پردازند.

مسئله^۲ مواردی هست که بانک چون (*KOMANDITTEILHEBER*) یعنی با حقوق محدود وارد موسسات صنعتی موجود می‌شود. این وسیله به ویژه آن جایی مطلوب است که بانک قصد دارد در فعالیت‌های بانک دیگری اعمال نفوذ کند. «ولی علی‌القاعده باید پذیرفت که برای بانک‌ها باز فروش هر چه سریع‌تر موسساتی که از جانب آن‌ها پایه‌گذاری شده ارجح است.» وبر (*DEPOSITENBANKEN UND SPEKULATIONSBANKEN, WEBER*) به دشواری می‌توان برای کارخانه یا موسسه‌ی دیگری یک جا خریداری یافت، لکن فروش مالکیتی تکه تکه شده یا، به عبارت دیگر، سهام کار آسانی است. در تاریخ انکشاف بانک‌ها، مواردی بسیاری هست که در آن، بانک‌هایی که قوانین اساسی سیاست بانک‌داری - یعنی نقدینه‌گی بیلان و اعتبارها - را رعایت نکرده‌اند، زیان‌های سنگینی متحمل شده‌اند، زیان‌هایی که گاه ورشکسته‌گی را در پی داشت.

یک موسسه‌ی سالم بانکی در به کار انداختن پول خویش اساساً از این اصل پیروی می‌کند که بین معاملاتی که زیر عنوان دارایی و بدهی قرار دارند توازن برقرار باشد. بانک باید دائماً مراقبت کند که بتواند هر آن، تعهداتی که در برابر سپارنده‌گان پول تقبل کرده است، خوب گو باشد. مسئله اساساً بر سر سپرده‌هایی است که اساس تمام معاملات بانکی را تشکیل می‌دهند.

ماهیت سیاست داخلی بانک در این است که توازن بین این اساس، که تمام عملیات بانکی بر آن مبتنی است، و معاملاتی را که بر این اساس انجام می‌گیرند، حفظ کند. قبل از هر معامله‌یی که زیر عنوان دارایی می‌آید، بانک باید به دقت بررسی کند که آیا این معامله متضمن اصل فوق نیز هست یا خیر.

بدین جهت مدیریت بانک باید در وهله‌ی اول مواظب نقدینه‌گی بیلان یا ترازنامه باشد. در این باره که چه قسمت‌هایی از بیلان را باید نقد، نیمه نقد، یا غیرنقد شمرد تئوری‌های بسیاری وجود دارند. در این مقاله نمی‌توان به این مسئله پرداخت اما باید دوباره تاکید کرد که هیچ بانک نیرومندی امروزه نمی‌تواند این نکته را از نظر دور بدارد و بدون مخاطره مبالغ مهمی را چون سرمایه صنعتی به کار اندازد، به ویژه هنگامی که بانک می‌خواهد (آن طور که هیلفردینگ می‌گوید) سلطه‌ی سرمایه مالی را در صنایع تضمین کند.

در این رابطه، سرگذشت ورشکستن بانک لایپزیک که مجدانه در موسسات صنعتی شرکت می‌جست و مقادیر زیادی از سهام آن‌ها را می‌خرید و نزد خود نگاه می‌داشت، بسیار آموزنده است. در سال ۱۹۰۱ هنگامی که یک رکود شدید علائم خود را ظاهر می‌ساخت، شورای نظارت بانک لایپزیک مجبور شد اعلام کند که بانک موقتاً از هر نوع پرداختی خودداری خواهد کرد. بدین ترتیب، موسسه‌یی که شصت سال فعالیت پشت سر داشت، و به شکرانه‌ی صنایع ساکسن و بازار

مکاره‌ی لایپزیک، شهرت‌اش از مرزهای آلمان می‌گذشت، ورشکست شد. یک روز پیش از آن، نرخ سهام بانک فوق، در بورس ۱۴۰٪ بود، روز بعد به ۴۰٪ تنزل یافت. بیم آن می‌رفت که تمام بانک‌هایی که در کار بورس‌بازی بودند ورشکست شوند و این بیم را تنزل نرخ سهام تقویت می‌کرد. کافی است به ارقام زیر نظری بی‌افکنیم:

نام شرکت	بالاترین نرخ در سال ۱۹۰۰	نرخ ۱ ژوئیه ۱۹۰۱
<i>Hasper eisen</i>	۴۵۵	۱۱۵
<i>Koelner bergwerk</i>	۴۹۹	۲۸۰
<i>Westfaelischestahlwerke</i>	۲۶۱	۱۰۳
<i>Deutsche gasgluehlichgesel-schat</i>	۵۲۰	۲۸۸
<i>Bismarck-heutte</i>	۳۴۰	۱۹۶

ویر می‌گوید: اگر بانک‌های آلمانی همان قدر در نرخ اوراق بهادار ذینفع بودند که بانک فرانسوی کردیت موبیل (Credit mobilier) و بانک ایتالیایی کردیتو موبیلیره (Credito mobiliere)، آن وقت فاجعه‌ی رخ می‌داد که عواقب آن قابل پیش‌بینی نبود. ولی سایر موسسات اعتباری راه بانک لایپزیک (Leipzig Bank) را تعقیب نکردند.

حال این‌جا، این تداخل، وحدت و تصرف سهامی که کنترل موسسات صنعتی را ممکن می‌کرد. هیلفردینگ دایما" از آن سخن می‌گوید، کجا به چشم می‌خورد؟ مسلماً" منافع بانک‌ها، بازی در بورس سهام، و تحصیل سود انتشار سهام را ایجاب می‌کند ولی غیرممکن به نظر می‌رسد که این امر برای مدتی طولانی رخ

دهد. بعضی از رفقا می‌خواهند سلطه بانک‌ها بر صنایع را از این‌جا استنتاج کنند که بانک‌ها نماینده‌گان خود را به شورای نظارت (هیئت مدیره) این یا آن موسسه می‌فرستند. این امر از آن‌جا ناشی می‌شود که بانک‌ها که اعتبار مهمی در اختیار موسسه گذاشته است می‌خواهد اطمینان حاصل کند که این موسسه از بانک‌های دیگری اعتبار نگیرد و اعتبار به مصارفی که از قبل تعیین شده است برساند. زیرا مواردی پیش آمده است که موسسه‌یی از ده تا پانزده بانک، اعتبار گرفته و بعد وارد بورس بازی شده است و کل جریان به فاجعه انجامیده است. مثلاً در ورشکستن موسسه‌ی (*Ter linden*) در سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ که چهارده بانک آلمانی را متضرر کرد، چنین پیش آمده بود. هم‌چنین بعد از ورشکستن کارخانه چوب ساختمانی (*Julius Bruhlet Veletin-Bauholz Firma*) در سال ۱۹۰۵، معلوم شد که این شرکت از ۱۲ بانک اعتبار گرفته بوده است. بعضی از موسسات، مانند میلر *Miller* در آلتونا، ۳۳ اعتباردهنده داشتند. در برخی موارد بانک‌ها نماینده‌گان خود را به شوراهای نظارت می‌فرستند زیرا قصد دارند با صنایع روابط دائمی حساب جاری داشته باشند. آیدیلز (*Eidels*) از این نوع نماینده‌گی در سال ۱۹۰۳ سخن می‌گوید که هیلفردینگ هم از او نقل قول می‌آورد. ولی بر اساس چنین روابطی نمی‌توان از سلطه افزایش‌یابنده‌ی بانک‌ها بر صنایع سخت گفت، به ویژه این که بانک‌ها در این روابط ذینفع‌تراند تا صنایع.

بانک‌ها و صنایع کدام یک به دیگری وابسته‌اند؟

حال می‌دانیم که اعتبار مانند مبادله یکی از محل‌های پروسه تولید است، و در شکل امروزی خود کاملاً محصول دوران سرمایه‌داری است. هم‌چنین می‌دانیم که بانک‌ها در فعالیت خود باید بلاشرط از اصل نقدینه‌گی بیلان پیروی کنند، و

آه‌هایی که این اصل را خدشه‌دار کنند، و بدون تامل دست به اعطای اعتبارات دراز مدت زدند، خود و موسسات دیگر را به خاک سیاه نشانند.

بنابراین، همان‌طور که دیدیم، تبدیل روز افزون سرمایه استقرایی به سرمایه اساسی (*Grundkapital*) [موسسات صنعتی] برای بانک‌ها خطری بزرگ در بر دارد و به آن ساده‌گی که هیلفردینگ می‌اندیشد نیست. هیلفردینگ، که تمام تئوری‌هایش مبتنی بر تبدیل سرمایه بانکی به سرمایه صنعتی است، این زحمت را به خود نمی‌دهد که حساب کند تا چه حدی بانک‌ها می‌توانند پولی را که به آن‌ها سپرده شده است، در سرمایه اساسی صنایع به کار اندازند. این امکان برای بانک‌ها به هیچ‌رو چندان وسیع نیست. اگر هیلفردینگ پراتیک بانک‌داری را از نزدیک بررسی می‌کرد، می‌دید که بین سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۱۰، یعنی که در همان سال‌هایی که کتاب او انتشار یافت. در ترازنامه‌ی بانک‌های آلمانی، تناسب بین نقدینه‌ها و تعهدات هیچ‌گاه از ۸۲ الی ۸۶٪ کم‌تر نبود، و حتا در سال ۱۹۱۰ این نسبت به ۹۴٪ رسیده بود. و این‌جا باید در نظر داشت که بسیاری نقدینه‌گی اوراق بهادار صنعتی یا سهام را ۱۰ الی ۲۵٪ ارزش آن‌ها ارزیابی می‌کنند، زیرا در دوران رکود و بحران نرخ این سهام پایین می‌افتد و فروش آن‌ها تقریباً غیرممکن می‌شود. اگر این مطلب را به زبان ارقام بیان کنیم، معلوم می‌شود که بانک‌های آلمانی که ترازنامه خود را در نشریه دویچه انتسایگر *Deutscher Anzeiger* منتشر می‌کنند، در سال ۱۹۱۰ تعهدات بی‌محل‌ی بالغ بر ۱۶۱۲ میلیون مارک داشتند. حتا اگر تمام این مبلغ به اضافه کل سرمایه خود بانک‌ها در سرمایه اساسی صنایع به کار افتد، باز این امر برای تامین سلطه بانک‌ها بر صنایع کافی نخواهد بود. در حاشیه باید متذکر شد، که بانک‌های بزرگ برلین معمولاً بیش از بانک‌های شهرستان‌ها مواظب نقدینه‌گی ترازنامه‌ی خویش‌اند. جدی بودن توجه به نقدینه‌گی بیلان را از

این جا می توان تشخیص داد که قبل از جنگ، در سال ۱۹۱۴، هنگامی که بانکها نقدینه گی بیلان خود را به ۸۳٪ تنزل داده بودند، رئیس بانک مرکزی آلمان (Reichsbank) به بانکهای بزرگ پیشنهاد کرد پشتوانه ی نقد سرمایه های دریافتی را از ۶ به ۱۰٪ افزایش دهند. برای بانکهای بزرگ تجاری این امر به معنی آن است که باید پول نقد در صندوق را تا ۳۰۰ الی ۴۰۰ میلیون مارک افزایش دهند.

لکن هیلفردینگ معتقد است که بزرگترین بخش سرمایه استقرایی باز در خود بانک باقی می ماند. گرچه مقدار آن دائما "دست خوش تغییر است، اما حداقل معینی، همیشه در دست است. و درست همین حداقل همواره ماندنی، که در اختیار بانک است، می تواند چون سرمایه ی اساسی در اختیار صنایع قرار گیرد.

به نظر من این بخش آن قدر بزرگ نیست که به توان از وابسته گی تصاعدی صنایع به بانکها سخن گفت. قطعاً، بانکها می توانند بخشی از سرمایه اساسی خود را نیز بدین منظور به کار برند، ولی در این صورت پیش از آن که از چنین گرایشی در انکشاف سرمایه داری سخن رود باید ثابت کرد که اولاً "افزایش سرمایه اساسی بانکها سریع تر از افزایش سرمایه ی صنعتی است، ثانیاً "تجمع سرمایه در بانکها از تجمع آن در صنایع فراتر می رود. بدیهی است که هیچ یک از این دو را نمی شود اثبات کرد؛ تشکیل اتحادیه های غول آسای صنعتی با میلیاردها سرمایه در سالهای اخیر هرگونه توهمی را در این جهت از میان بر می دارد.

اصولاً "هرکسی که با کار بانکهای بزرگ آشنا باشد، می داند که آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه اساسی صنایع، یعنی سرمایه گذاری دراز مدت بانک در صنایع آن طور که هیلفردینگ می پندارد آسان نیست، به ویژه اگر ضایعه هایی را که در چنین حالاتی رخ داده است به خاطر آوریم.

شاید هیلفردینگ خرید سهام صنعتی به وسیله بانک‌ها را از سرمایه‌گذاری در صنایع می‌انگارد. ولی این کاملاً درست نیست. آدلف وبر، یکی از بهترین بانک‌شناسان آلمان در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

((شرکت داوطلبانه و مستمر بانک‌ها در موسسات به صورت تحصیل سهام آن‌ها امروزه تنها در موارد بسیار نادر قابل رویت است - البته اگر شرکت بانک‌ها در سایر موسسات اعتباری که ذکر آن رفت منظور نباشد - برعکس، ما گاه‌گاهی مواردی از مشارکت اجباری هستیم، چنین مواردی را با توجه به ویژه‌گی بانک‌های آلمانی باید مواردی دانست که مطلقاً اجتناب‌ناپذیر بودند. کارل موراویتس، مدیر یکی از بانک‌های وین، یک بار به درستی می‌گفت که «با تجربه‌ترین متخصص‌ها هنگام ارزیابی آینده‌ی رشد این یا آن موسسه، در هر قدم همان قدر اشتباه می‌کنند که مدیران تماشاخانه‌ها در تصورات‌شان راجع به موفقیت این یا آن نمایش نامه.»

کفاره خوش‌بینی مبالغه‌آمیز بانک‌ناشر سهام، راکد ماندن مبالغ متناهی برای سال‌ها و گاهی ده‌ها سال در دست اوست، تا آن‌که فروش این اوراق در میان مردم ممکن شود^{۷۸}))

پیش آمدن چنین «آموزشی» را، که ناشی از اشتباه است، می‌توان تصدیق کرد. البته این بدان معنی نیست که شرکت عامدانه بانک‌ها در موسسات صنعتی از راه تحصیل سهام هرگز صورت نمی‌گیرد؛ برعکس، چنین مواردی نادر نیستند. لکن ما مدعی هستیم که این معاملات بانک‌ها که به ویژه در آلمان سخت رایج‌اند، به قصد بورس بازی انجام می‌گیرند و خصلتی گذرا دارند. از سوی دیگر، چنان‌که وبر می‌گوید، تبدیل بخشی از سرمایه خود بانک به اوراق بهاردار و بدین ترتیب تشکیل اندوخته‌یی که هم به آسانی قابل نقد کردن است و هم سودآور، جزیی از

WEBER, A, DIE DEPOSITENBANKEN UND SPEKULATIONSBANKEN, [?, ?] -^{۷۸}

معاملات متعارف بانکی است. مطلوب بانک آن است که همواره اندوخته‌ی معینی به صورت اوراق بهاداری که به بورس راه دارند در اختیار داشته باشد. و یکی از دلایل آن امکان برآوردن سریع‌تر تقاضاها در این زمینه است.

یک بار دیگر باید تاکید کنم که سهام جزو اوراق بهاداری که به آسانی قابل نقد کردن‌اند محسوب نمی‌شوند. این جا سخن بیش‌تر بر سر اوراق بهادار مستحکم دولتی است که نرخ‌ی کم و بیش ثابت دارند.

تئوری هیلفردینگ درباره‌ی وابسته‌گی تصاعدی صنایع به بانک‌ها از طریق تبدیل بخشی از سرمایه‌ی استقرایی به سرمایه اساسی صنایع با نظر کسانی که در کار بانک‌داری هستند مطابق نیست. متاسفانه مسئله را نمی‌توان در چارچوب یک مقاله عمیق‌تر بررسی کرد، ولی یک نکته کاملاً روشن است؛ و آن این که هیچ بانکی بدون تقبل مخاطراتی بزرگ در راهی که هیلفردینگ پیش کشیده است گام نمی‌گذارد و نمی‌تواند گام گذارد.

حال چه‌گونه رفقای ما تئوری هیلفردینگ را بدون انتقاد می‌پذیرند از مثال زیر معلوم می‌شود: یک بار من از رفیق وارگا که یکی از بهترین شناسنده‌گان اوضاع اقتصادی آلمان است، تقاضا کردم مآخذی را ذکر کند که در آن‌ها به توان داده‌های مشخصی درباره شرکت بانک‌ها در این یا آن موسسه انحصاری یافت. رفیق وارگا اظهار داشت که او چنین مآخذی را نمی‌شناسد، ولی در آلمان همه از این جریان مطلع‌اند. باید اعتراف کنم که اگر چه من چندین بار در آلمان بوده‌ام ولی چیز مشخصی در این جهت نشنیدم. اگر بانک‌های آلمان واقعا "صاحب بخش مهمی از سهام صنایع بودند، در دوران تورم تقریباً" بیش از نیمی از سرمایه اساسی خود را از دست نمی‌دادند، چه ارزش سهام صنایع در تمام این مدت بسیار بالا بود.

مطلب غیر قابل فهم‌تر می‌شود هنگامی که سخن از سلطه‌ی بانک‌ها بر صنایع در دوران سازمان‌های غول‌آسای انحصاری است. هیلفردینگ می‌گوید: «هنگامی

که اعتبار به مرحله معینی از رشد رسید تحصیل آن برای یک موسسه‌ی سرمایه‌داران ضرورتی است که از رقابت ناشی می‌شود»^{۷۹}.

درست، اما وسعت و قدرت موسسات به تدریج افزایش می‌یابد، در نتیجه رقابت آن‌ها نیز دامنه‌دارتر می‌شود، به نحوی که حمایت بانک هر چقدر هم بانک بزرگی باشد، کافی نخواهد بود تا رقابت بین غول‌های صنعتی را جدا "تحت تاثیر قرار دهد. به طریق اولی نمی‌توان از سیادت سرمایه مالی بر این غول‌ها سخن گفت. بگذار مثالی از زنده‌گی اقتصادی آلمان بیاوریم که هیلفردینگ نیز در تئوری خود به آن استناد می‌جوید. جنبش تمرکز سرمایه در صنایع آلمان بعد از جنگ پیش‌رفت عظیمی کرده است. بعضی از شاخه‌های صنعت مثل شیمی، الکترونیک، فولاد، اکنون متعلق به یکی دو شرکت بزرگ هستند. چون نمونه می‌توان از تراست فولاد آلمان که مدت‌ها است زیر نام (*Deutsche stahlwerk A.G*) تشکیل یافته است نام برد. پ. او فرمان در کتابی به نام تراست فولاد آلمان داده‌های با ارزشی درباره‌ی این غول‌های صنعتی به دست می‌دهد. در سال ۱۹۲۶ [۱۳۰۵] سرمایه اساسی این تراست بالغ بر ۱۵۳۲ میلیون مارک بود و شعبه‌های آن، سرمایه‌ی معادل ۳۶۲ میلیون مارک داشتند. سرمایه‌ی شرکت‌هایی که زیر نفوذ مستقیم این تراست بودند ۱۷۰۸ میلیون و سرمایه آن‌هایی که زیر نفوذ غیرمستقیم آن قرار داشتند ۸۵۷ میلیون مارک بود. پس در مجموع، سرمایه‌ی تمام سازمان‌هایی که این تراست را رهبری می‌کند به ۴۵۵۱ میلیون مارک می‌رسد، در حالی که سرمایه تمام بانک‌هایی که با این تراست همکاری می‌کنند فقط ۲۰۸۶ میلیون مارک است. تازه این بانک‌ها علاوه بر شش بانک بزرگ برلین، ۱۴ بانک خارجی را نیز در بر می‌گیرند. نکته‌ی جالب این است که سرمایه‌ی تمام بانک‌های آلمانی مذکور از

^{۷۹} - DAS FINANZ KAPITAL, SEITEN 121-122, F.K., I, S. 116: C.F., P.142.

۸۱۵ میلیون مارک تجاوز نمی‌کند، یعنی تقریباً "معادل نیمی از سرمایه اساسی تراست فولاد است، بدون محاسبه سرمایه‌ی ۴۰۵ گروه صنعتی دیگر که به آن متعلق‌اند. حال چه گونه می‌توان از سیادت سرمایه‌ی مالی سخن گفت؟ و ما هنوز از (Steel Corporation) امریکا که سرمایه‌ی آن به ۱۴۰۰ میلیون دلار می‌رسد، سخنی نگفته‌ایم. این مقاله جای توضیح تشکیلات این تراست نیست، ولی بهادار صنعتی برای بانک ریسک معینی دارد، و هر قدر میزان پولی که بانک باید تا توزیع کامل سهام پیش پرداخت کند بیش تر باشد، این ریسک هم بزرگ تر است. سرمایه بانک برای مدت معینی در سهام ثابت می‌شود و نقد کردن آن در هر لحظه همیشه ممکن نیست. از این رو لازم است که بانک خود دارای سرمایه مهمی باشد.

برای انتشار سهام، حتا، اغلب لازم است چندین بانک در یک کنسرسیوم بانکی متحد شوند، زیرا یک بانک هر چقدر هم بزرگ باشد، مایل است، برای ایمنی خود، دیگران را هم در این ریسک شرکت دهد. و این امر باز به این علت ضروری است که وظایف بانک به توزیع سهام میان مردم منحصر نمی‌شود، بل که، بانک باید هنوز مدتی نرخ این سهام را کنترل کند، تا این نرخ از نرخ انتشار [یا بهای اسمی سهم] پایین تر نیاید. در این مهم، بانک از سرمایه‌دار صنعتی ذینفع تر است زیرا افزایش نرخ سهام در بورس سودهای کلانی عاید بانک می‌کند. ولی گسترش این سود خود محدودی دارد. اولاً "ممکن است افزایش مبالغه‌آمیز نرخ انتشار نسبت به نرخ سایر اوراق هم طراز در بورس باعث شود که این سهام خریدار پیدا نکند و یا مدت طولانی‌تری برای توزیع آن بین مردم لازم باشد و بانک که بخشی از سرمایه خود را در این سهام نهاده است متضرر شود. در عین حال افزایش شدید نرخ سهام توسط بانک ممکن است به ضرر موسسات صنعتی تمام شود، و اعتبار آن‌ها را خدشه‌دار کند. اگر موسسه نتواند پس از مدتی، برای سهامی که نرخ آن‌ها

به طور تصنعی افزایش یافته است، سودی متناسب به پردازد، نرخ این سهام سخت تنزل می‌یابد و باعث اختلال وضع موسسه می‌شود. ولی بانک پس از آن که سهام را با سود کلان بین مردم توزیع کرد، اهمیت موسسه طبیعتاً برای آن تقلیل می‌یابد. علاوه بر این، آنچه بانک را به تامین منابع مالی موسسات بر می‌انگیزد، امید برقراری روابط اعتباری دائمی در آینده با موسساتی است که جدیداً تاسیس شده‌اند. ولی محرک نیرومند بانک‌ها در این امر، تمایل به تحصیل منافع انتشار سهام یا «سود موسس» است. «سود موسس» قبل از جنگ، ۱۸ تا ۲۰٪ از درآمد ناخالص بانک‌های آلمانی را که به تامین منابع مالی موسسات می‌پرداختند، تشکیل می‌داد. بدین ترتیب می‌توان فهمید که چرا بانک‌ها با وجود خطری که این‌گونه معاملات - که در حقیقت با امر بانک‌داری بیگانه است - در بر دارد، به آن دست می‌یازند. هر اندازه مبلغی که بانک در موسسات صنعتی نهاده است بیش‌تر باشد، و هرچه مدتی که پول‌ها در سهام ثابت شده‌اند طولانی‌تر باشد، این خطر هم بزرگ‌تر است. خطر در این است که در ادوار رکود و دشواری‌های اعتباری، بانک که پول‌های خود و مشتریان‌اش را برای مدتی طولانی در موسسات صنعتی نهاده است قدرت پرداخت خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل نیز بانک‌ها تمام سعی خود را مبذول می‌دارند تا سهام را هرچه زودتر در بازار به فروش رسانند.

سود جنرال موتورز تنها ۲۲۲ میلیون دلار بود، مبلغی که تقریباً دو برابر سرمایه‌ی بزرگ‌ترین بانک نیویورک است.

در همین سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶]، در امریکا ۲۰۲۶۵ موسسه ورشکست شدند، امری

که تعداد مشتریان بانک را به نحو قابل ملاحظه‌ی تقلیل داد.

بعضی از «جانشینان» مارکس به شتاب کتاب هیلفردینگ را در ادامه‌ی

سرمایه‌ی مارکس خواندند. ولی هر که مارکس را در رابطه با صحت تئوری

هیلفردینگ به دقت مطالعه کرده باشد، باید اذعان کند که مارکس سلطه‌ی سرمایه‌ی بانکی را بر صنایع غیرممکن می‌داند و بارها می‌گوید که بانک‌ها صندوق‌دار سرمایه‌داران صنعتی هستند.

((سرمایه‌ی صنعتی تنها شیوه‌ی هستی سرمایه است که در آن نقش (فونکسیون) سرمایه نه فقط تملک اضافه ارزش - اضافه محصول - بل که در عین حال آفریدن آن است بدین جهت، خصلت سرمایه‌داری تولید بسته به [سرمایه‌ی صنعتی] است. وجود آن متضمن وجود تضاد طبقاتی سرمایه‌داران و کارگران مزدور است. تا حدی که [سرمایه صنعتی] بر تولید اجتماعی مستولی می‌شود، تکنیک و سازمان فرایند کار، و با آن، نوع اقتصادی - تاریخی جامعه دگرگون می‌شود. سایر انواع سرمایه که پیش از آن، در بطن اوضاع تولید اجتماعی سرآمده، یا در حال فروافتادن، پدید آمدند، نه تنها به سرمایه صنعتی وابسته می‌شوند، بل که دیگر فقط بر اساس [این سرمایه] حرکت می‌کنند، و با این اساس می‌زیند و می‌میرند، بر پا می‌مانند و می‌افتند. سرمایه‌ی پولی و سرمایه‌ی کالایی تا آنجا که با نقش (فونکسیون) خود چون محمل شاخه‌ی اقتصادی ویژه‌ی در کنار سرمایه‌ی صنعتی بروز می‌کنند، چیزی نیستند جز شیوه‌های هستی اشکال فونکسیونل گوناگونی که سرمایه‌ی صنعتی در حوزه‌ی گردش متناوبا^۸ به خود می‌گیرد و از خود می‌زداید، شیوه‌های هستی‌یی که به وسیله‌ی تقسیم اجتماعی کار مستقل شده‌اند و یک سویه رشد یافته‌اند^۸)).

سرمایه تجاری و سرمایه‌ی پولی تنها به شکرانه‌ی تقسیم کار توانستند استقلال‌ی به دست آوردند و هر دو سرمایه‌ی صنعتی را در چرخش آن حمایت می‌کنند. مارکس در جای دیگر به نقش سرمایه‌ی پولی چون «محرک اولیه» اشاره می‌کند که تمام فرایند تولید را به جریان می‌اندازد.

^۸ - DAS KAPITAL, B. II, S. 29/ DAS KAPITAL, II, s. 61.

هنوز می‌توان نقل قول‌های دیگری از مارکس آورد که ناظر بر نقش تبعی سرمایه‌ی پولی یا بانکی است. ما قبول می‌کنیم که در مرحله‌ی معینی از انکشاف سرمایه‌داری وقتی که هزارها موسسه صنعتی، منفرد، بدون رابطه با یکدیگر عمل می‌کردند، وقتی که در نتیجه‌ی رقابت آزاد همه علیه هم می‌جنگیدند، آن وقت نیروی بانک‌ها نسبت به صنایع بیش از امروز بود. لکن در آن هنگام نیز این پدیده آن‌چنان عمومیت نداشت که بتوان از یک «عصر» سخن گفت.

اگر می‌خواهیم از یک عصر سرمایه‌ی مالی، یعنی از سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی بر سرمایه‌ی صنعتی صحبت کنیم، - چرا نتوانیم از یک عصر سلطه‌ی سرمایه‌ی تجاری بر همین صنایع سخن گوئیم؟ زمانی بود که سرمایه‌دار صنعتی شدیداً به عمده فروش وابسته بود که کالاهای او را از طریق شبکه‌ی مبادلات توزیع می‌کرد. لکن می‌دانیم که تمرکز افقی و عمودی سرمایه‌ی صنعتی به ایجاد سازمان‌های بزرگ فروش انجامید و صنایع را از وابسته‌گی به عمده فروشان رها ساخت. امروزه این سازمان‌ها خود مستقلاً نه تنها با عمده‌فروشان، بل که با خرده‌فروشان نیز معامله می‌کنند و توسعه‌ی انبارها این عمل را تسهیل کرده است. همان‌طور که صنایع بزرگ متجمع طریق ایجاد سازمان‌های فروش متعلق به خود، خود را از اعمال قدرت واسطه‌های تجاری آزاد کردند، همان‌طور نیز این غول‌های صنعتی خود را از اعمال قدرت واسطه‌های پولی یعنی بانک‌ها خواهند رهانید، و این امری، به معنی تاریخی، اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین جدیدترین گرایش‌های سرمایه‌داری به هیچ وجه وابسته‌گی صنایع را به بانک‌ها طلب نمی‌کند (حتا اگر چنین وابسته‌گی‌یی واقعا وجود می‌داشت) برعکس آن گرایش‌ها، صنایع بزرگ را از واسطه‌های تجاری و پولی می‌رهاند. مارکس می‌گوید:

((سرمایه‌ی پولی، سرمایه‌ی کالایی و سرمایه‌ی مولد این‌جا به سرمایه‌داران مستقلی اطلاق نمی‌شوند ... آن‌ها این‌جا فقط اشکال فونکسیونل ویژه‌ی سرمایه

صنعتی را بیان می‌کنند، اشکالی که سرمایه‌ی صنعتی، یکی بعد از دیگری به خود می‌گیرد.^(۸)

درست در همان سال‌هایی که هیلفردینگ تئوری خود را درباره‌ی سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی تدوین می‌کرد، کاردروف، یکی از مدیران برجسته‌ی صنایع، در جلسه‌ی «اتحادیه برای سیاست اجتماعی»، به سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] نطقی ایراد کرد و گفت که «بانک‌ها هرگز به اندازه‌ی امروز در برابر ما بی‌قدرت نبوده‌اند.» سه سال بعد، یعنی در سال ۱۹۰۸، در گزارش سالیانه‌ی بانک درسدن، که یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های آلمان است، چنین می‌خوانیم: «جریان تمرکز و سیستم کارتل در صنایع، به خصوص در صنایع سنگین، بی‌شک صنایع را از بانک‌ها مستقل‌تر ساخته است.» چه‌گونه می‌توان از وابسته‌گی فزاینده‌ی صنایع به بانک‌ها سخن گفت وقتی که گزارش یک بانک بزرگ به جریان تمرکز صنایع و افزایش استقلال آن‌ها نسبت به بانک‌ها اشاره می‌کند؟ جنبش تمرکزی‌یی که در سال ۱۹۰۸ از آن سخن می‌رود بعد از جنگ ده بار قوی‌تر شده است.

اغلب می‌گویند که در دوران مارکس بانک‌ها بی‌اندازه ضعیف بودند و در نتیجه مارکس نمی‌توانست نقش آینده آن‌ها را پیش‌بینی کند. یا این که باز می‌گویند مارکس نتوانست جلد سوم سرمایه را به اتمام رساند و بدین جهت قانون انکشاف بانک‌ها را به دست نداده است. تمام این گفته‌ها بی‌اساس است. وقتی که مارکس توانست [یا بررسی] نمونه‌ی انگلستان، انکشاف سرمایه‌داری، به ویژه ضرورت تجمع و تمرکز سرمایه را پیش‌بینی کند، می‌توانست به همان شیوه نیز سلطه آینده بانک‌ها را پیش‌بینی کرده باشد. ولی در آثار او کلامی در این باره یافت نمی‌شود.

^۸ *IBID, B.II, S.26/ DAS KAPITAL, II, S.56.*

این تئوری مارکس و نه تئوری هیلفردینگ است که راه‌های انکشاف سرمایه‌داری را به درستی از پیش ترسیم می‌کند. به همین دلیل نیز عصری به نام عصر سرمایه مالی وجود ندارد. عصر امپریالیسم - عصر عالی‌ترین شکوفایی تکنیک ماشینی - عصر انکشاف یافته‌ترین سرمایه‌داری است. به این دلایل ما فکر می‌کنیم که در طرح برنامه‌ی کمیترن نباید جایی برای این تئوری‌های مشکوک وجود می‌داشت^{۸۲}. (آ.سلطان‌زاده: ترجمه جلال منصور [بیژن حکمت^{۸۳}])

^{۸۲} - برگرفته از «اسناد تاریخی جنبش کارگری/سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (۲۰) آثار آوتیس سلطان‌زاده (۳) [بازنویس]

^{۸۳} - این مقاله در سال ۱۳۵۴ به پیشنهاد این ویراستار توسط بیژن حکمت برای چاپ در مسائل انقلاب و سوسیالیسم (مانیفست ۳) به فارسی برگردانده شد. در چاپ تازه پاره‌یی تغییرات وسیله‌ی ویراستار انجام گرفته است. برخی واژه‌های معادل نیز یا تغییر داده شده یا در کنار گزینش‌های مترجم اضافه شده‌اند. این مقاله اخیراً^{۸۳} به ترجمه از چاپ فرانسوی آن ترجمه و در زمان نو (پاریس) به چاپ رسیده است. روشن است که مترجم و ناشر از ترجمه ۱۳۵۴ آگاه نبودند. ترجمه فرانسوی مقاله تلخیص شده است.

سخن رانی ها در کنگره ششم کمیترن

(تابستان ۱۹۲۸)

۱. خاورمیانه و حمله به اتحاد شوروی

۲. سرمایه مالی (کمیسیون)

۳. سرمایه مالی (مجمع عمومی)

۴. برنامه کمیترن برای مستعمرات

۱. در مجمع عمومی درباره خاورمیانه و حمله به اتحاد شوروی^{۸۴}

(نشست بیست و یکم، ۴ اوت ۱۹۲۸)

رفقا. تردیدی نیست که محرک اصلی جنگ [علیه اتحاد شوروی] انگلستان خواهد بود. گروه‌های ضربتی هرچه باشند، این همواره لندن خواهد بود که از پس پرده جریانات را اداره خواهد کرد. همه تدارکات علنی یا پنهانی در سراسر خاور

^{۸۴} - *Inprakorr (Ed.Fr) No.100,7.9.1928, page1073-41(Ed.Eng) No.81, Bspt, 1928, pages 1079-80 (Ed-Dautach) Protokoll VI Wltkongress der k.I. Naohf.Verl. Hamburg, 1928, aeiten 897-9.* جلد یکم

نزدیک نشانه این واقعیت انکارناپذیر است که انگلستان در چند سال اخیر سرگرم تدارک بر خورد نظامی آینده بوده است. من ایقان راسخ دارم که در جنگ آینده خاور نزدیک و میانه نقش پایگاه اصلی حمله به اتحاد شوروی را خواهد داشت. از مصر گرفته تا فلسطین، ماورا اردن، بین‌النهرین، عربستان و ایران، و تا هندوستان، در همه این کشورها که کلا و جزئا" تحت سیادت انگلستان قرار دارند، تدارک [جنگی] دیده می‌شود.

اخیرا امری (Emary) وزیر مستعمرات بریتانیا اعلام داشت، «به منظور تضمین نفوذ خود در خاور نزدیک و تحکیم ترعه سویز، ما باید نیروهای خود را در این کشورها و به ویژه در مصر افزایش دهیم، و دوستی همه خلق‌های کشورهای هم‌جوار ترعه [سوئز] را جلب کنیم.»

این برنامه نظامی وزارت جنگ بریتانیا، هم اکنون از طرف فرمانده نیروهای بریتانیا در مصر که فرماندهی عالی ارتش آن را در انگلستان به دست گرفته است، و پارلمان آن نیز منحل شده است و [در آن] آزادی کاملی به فرماندهی عالی نظامی بریتانیا اعطا شده است، تا بدون دغدغه تمام تدارکات ضروری را فراهم آورد، دنبال می‌شود. افزون بر این، در جنگ آینده فلسطین نقش مهم‌تری را ایفا خواهد کرد. فلسطین آن کشور کوچک و ناچیز امروز بنا بر اراده فرماندهی عالی [بریتانیا] حتا فراتر از آنچه یک صهیونیست پر حرارت می‌توانست به خواب به بیند، گسترش می‌یابد. هم اکنون یک لنگرگاه نظامی در بندر هایفه [حیفا] در دست ساختمان است و یک میلیون و نیم لیره استرلینگ بدین منظور تخصیص داده شده است. پادگان‌های نظامی با اماکن دیگری برای اقامت ده‌ها هزار سرباز در دست ساختمان است.

افزون بر این، تدارکات برای تاسیس خطوط هوایی از قاهره به کراچی که قرار است از فلسطین، بین‌النهرین، ایران به هندوستان بگذرد، در جریان است. تعدادی

پایگاه آخرین سیستم هوایی هم اکنون در فلسطین تاسیس شده‌اند. علاوه بر این شبکه‌یی از شاهراه‌های ستراتژیک در دست ساختمان است. شاهراه اورشلیم - بغداد که از میان صحرا می‌گذرد، به اتمام رسیده است. و بالاخره خط کاننارا - هایفه که بخشی از خط اصلی آینده قاهره - بغداد - کلکته است، نیز پایان یافته است.

در همسایه گی فلسطین منطقه‌ی ماوراء اردن است که پادشاهی «مستقلی» را تشکیل می‌دهد. این پادشاهی «مستقل» سه ماه قبل قراردادی با انگلستان به امضا رساند که به اعتبار آن پادشاه انگلستان حق دارد هر تعدادی قشون که بخواهد در آن کشور به منظور دفاع و «حفظ قانون و نظم» بسیج کند، در حالی که بودجه اداره قشون را باید [پادشاهی] ماوراء اردن به پردازد. خلاصه این که این کشور «مستقل» که قبلاً "بندر عقبه در بحر احمر در اختیارش قرار گرفته است، بیش از پیش برای نقشی که باید در آینده برای وزارت جنگ بریتانیا ایفا کند، آماده می‌گردد.

مقام دیگر در تدارک جنگی را عراق و بین‌النهرین به عهده دارند. شما می‌دانید که انگلستان باید چه مشکلاتی را از سر می‌گذرانید تا آن کشور را از چنگ امپریالیست‌های آلمانی بیرون آرد.

راه آهن بغداد همواره خاری در چشم امپریالیسم بریتانیا بود. این راه را که آلمان‌ها ساختند تهدید مداومی علیه متصرفات بریتانیا به شمار می‌رفت. امروز این کشور «مستقلی» است که قیومیت آن از جانب جامعه ملل به انگلستان واگذار شده است. در این جا هم اقدامات فوق‌العاده‌یی وسیله مقامات بریتانیا در دست انجام است. بیش از همه، فرودگاه‌های عظیمی در خاک این کشور در دست ساختمان است. خط راه آهن بصره به بغداد در جوار مرز ایران خط آهن ستراتژیک بی‌نهایت مناسبی است که کوتاه‌ترین راه برای حمله به اتحاد شوروی را از مرز ترکستان تضمین می‌سازد.

بستر رودخانه شط‌العرب تعمیق و گسترش یافت تا کشتی‌های اقیانوس پیما به
توانند مستقیماً" تا بندر بصره پیش بروند. اخیراً دژ نظامی فائو برای تسلط به تمام
منطقه ساخته و مجهز شده است.

تحریکات انگلستان با شدت غریبی در این منطقه جریان دارد. تحریکات برای
تشکیل حکومت گُرد در کردستان ایران و ترکیه تحت قیومیت انگلستان جریان
دارد. اگر این طرح اجرا گردد، بدین معنی خواهد بود که خط نظامی از طریق
کردستان تا مرزهای شوروی ادامه خواهد یافت.

سیاست فرماندهی عالی بریتانیا در ایران اخیراً" عبارت از این بود که سرسختانه
به دولت ایران اصرار ورزد تا حق پرواز از آسمان ایران به هندوستان را تحصیل
کند. دولت ایران زیر فشار توده‌های مردم تا چندی قبل در اعطای چنین حقی
تردید کرد؛ ولی اخیراً به علت چندین شورش که در چند نقطه کشور رخ داد،
دولت لازم داشت با تقاضای بریتانیا موافقت کند و ساختمان چند پایگاه هوایی در
خاک ایران را مجاز شمارد. رفقا، در تمام این کشورها نه تنها تدارکات فنی برای
جنگ دیده می‌شود. بل که انگلستان از نظر سیاسی نیز در فعالیت است. هرگاه که
لازم آید وی پادشاهان و تزارهای کوچک مورد نظر خود را بر تخت می‌نشاند؛
هرجا که پارلمان را بتوان منحل و دولت منتخب را واژگون ساخت، انگلستان بدان
دست می‌زند، و دولتی که چون ابزار امپریالیسم بریتانیا عمل می‌کند جانشین آن
می‌گردد. این امر در مصر روی داد. همین امر را ما در فلسطین، در بین‌النهرین، و
بالاخره در ایران که در آن سلسله جدید سلطنتی مستقیماً" به دست انگلستان به
تخت شاهی نشانده شد، شاهد بوده‌ایم. سلسله جدید سلطنتی که جانشین سلسله
قدیم قاجار شده است، آهسته آهسته، ولی به یقین، از همه لحاظ تسلیم فرماندهی
عالی بریتانیا می‌گردد. هم اکنون خط راه آهنی وسیله دولت ایران در دست

ساختمان است که از بغداد به بحر خزر کشیده خواهد شد. در بندر گز، در انتهای این خط، بندری در دست ساختمان است، این بندر پایگاه زیر دریایی علیه باکو خواهد بود تا رابطه مراکز صنعتی اتحاد شوروی را با منابع مواد خام قطع سازد.

۲. در کمیسیون بر نامه، درباره سرمایه مالی^{۸۵}

رفیق سلطانزاده (ایران) - علیه این نقطه نظر مجادله [پولمیک] می کند که در مقدمه برنامه عصر امپریالیسم به مثابه عصر سیادت سرمایه مالی مشخص شده است. بنابر نظر رفیق سلطانزاده این بازگشت به تئوری هیلفردینگ است که اساس واقعی اقتصادی بی ندارد و نمی تواند در مقابل هیچ گونه انتقاد جدی دوام آورد. در واقع امر بر خلاف آنچه که هیلفردینگ مدعی است چیزی به نام سیادت سرمایه مالی وجود ندارد.

سلطانزاده نمونه های تاریخی را یاد آور می شود تا ثابت کند که کوشش برای در آمیزی نزدیک بانک ها با شرکت ها (موسسات) بزرگ با به ورشکسته گی بانک ها یا تسلیم آن ها به صنایع می انجامد.

تأمین اعتبارات مالی از طریق بانک ها به هیچ وجه به معنی نظارت (کنترل) بانک ها بر صنایع نیست. رفیق سلطانزاده بر این نظر است. که در مورد آنچه به امروز مربوط می شود، باید به ویژه تاکید کرد در سال های اخیر تغییرات اصولی ملاحظه شده اند. بانک ها دیگر با تک شرکت ها روبرو نیستند، بل که با تراست ها، کنسرن های بزرگ مواجه اند و به اصطلاح به دفترهای حسابداری این تراست ها و کنسرن ها بدل گشته اند. از نظر اصولی نادرست است که عصر حاضر را عصر سرمایه مالی بی انگاریم.

^{۸۵} - خلاصه اظهارات رفیق سلطانزاده در کمیسیون برنامه کنگره ششم کمیترون [ژوئیه ۱۹۲۸] به نقل از:

Inprekorr ... andernu...er 24, (No.92) 28 Aug. 1928, eeita 1725
Iprekorr, Engl. Ed., No,88, Vol.8,1928, pp.1183-88, Ed. Fr. 21Sept. 1928, 1188-9

۳. درباره سرمایه مالی (مجمع عمومی)

(نشست ۲۶؛ ۱۲ اوت)

رفقا، در کمیسیون برنامه من علیه آن نکته از طرح برنامه که عصر ما را عصر سرمایه مالی تعریف می کند، سخن گفتم. به نظر من این اشتباه بزرگی است که این عصر [عصر سرمایه مالی] را با عصر امپریالیسم یکی بدانیم [یا انتباه کنیم]. مقصودم این است که تئوری سرمایه مالی هیلفردینگ (*Hilferding*) تئوری کاملا نادرست و مصنوعی است. به هر جهت این [تئوری] مبین واقعیات نیست. من مطلقاً ایقان دارم که هرگز عصری به نام عصر سرمایه مالی وجود نداشته است، و هم اکنون که صنعت در حد اعلا متمرکز و مجتمع است، نیز چنین عصری وجود ندارد. من به ویژه مخالفت خود را با تعریفی که هیلفردینگ از سرمایه مالی می دهد، ابراز داشتم [حال] آن چه بخارین^{۸۶} گفت و آن چه که به اختصار در طرح برنامه آمده است، با آن چه هیلفردینگ می گوید [نیز] (به طور محسوسی) کاملاً متفاوت است. من به این دومی می پردازم. هیلفردینگ تئوری خود را چه گونه تعریف می کند؟ او می گوید:

((بخش افزایش یابنده‌یی از سرمایه صنعتی دیگر از آن صاحبان صنایع که آن را به کار می برند، نیست. صاحبان صنایع حق استفاده از این سرمایه را از طریق بانک‌ها کسب می کنند. سرمایه بانکی که از این طریق به کار گرفته می شود آن چیزی است که من سرمایه مالی می خوانم.))

^{۸۶} - در مورد جواب بخارین، به غیر از مذاکرات کنگره ششم، نگاه کنید به:

International Communist, No, 18, B...pt. 1928, pages 1415-27 در مورد تایید نظر

سلطانزاده در این مورد نگاه کنید به: *Do B...nksrs Control Corporetions,*

مقاله‌یی که اخیراً در مجله مستقل مارکسیستی *The Monthly Review, Jun 73* به قلم *E.S.Her...* نوشته

شده است، خواننده از این مقاله در خواهد یافت که رفیق سلطانزاده با مطالعه عمیق خود مطلب را دقیقاً بررسی

کرده بود. (د.بزرگ) مطالبی که در دو ابرو (آمده‌اند تفاوت‌های ترجمه فرانسه متن است.

این تعریفی است که هیلفردینگ خود از ماهیت سرمایه مالی به دست می‌دهد، یعنی سرمایه بانکی به کار گرفته شده در صنعت، که وی سرمایه مالی می‌خواند. هیلفردینگ در سراسر کتاب خود «سرمایه مالی» کرارا اعلام می‌دارد که مرحله کنونی انکشاف سرمایه‌داری آن مرحله‌یی است که طی آن سیادت سرمایه مالی و وابسته‌گی صنعت به بانک‌های مدرن تا حد زیادی رشد یافته است. هیلفردینگ در پایان کتاب خود تا این حد پیش می‌رود که بلاشرط اعلام می‌دارد، بانک‌های مدرن کنترل خود را بر رشته‌های اصلی صنعت مدرن بزرگ‌پا تثبیت کرده‌اند، و اگر پرولتاریای آلمان می‌توانست شش بانک بزرگ برلن را تصاحب کند، بدین وسیله قادر می‌شد کنترل خود را بر شاخه‌های اصلی صنعت استوار سازد. هیلفردینگ خود چند بار وزیر دارایی بوده است، ولی هرگز تحقق همین برنامه خود را صلاح ندانسته است.

من بر این عقیده‌ام که سیادت بانک‌ها بر صنایع نه در ثئوری میسر است و نه در عمل. از نقطه نظر صحیح بانک‌داری چنین امری غیر میسر است. همان طوری که می‌دانید مارکس در جلد دوم سرمایه تک تک عناصر تجدید تولید را به دقت تحلیل کرده است. مارکس به خوبی نشان داد که تجدید تولید سرمایه‌داری در مجموع چیست، چه گونه به عناصر متشکله‌اش تقسیم می‌شود، در کجا فرایند گردش اشکال مستقل به خود می‌گیرد و چه گونه این عناصر کاملاً تحت قوانین انکشاف تولید قرار می‌گیرند، و در حالی که در برخی مراحل انکشاف سرمایه‌داری، یکی [از این عناصر] ممکن است استقلال‌ی چند کسب کند، - به مثابه سرمایه پولی (بانکی)، تجاری و غیره - با این همه، این عناصر طی روند گردش هم‌زمان، و در وابسته‌گی مطلق با انکشاف صنعت، با نوسانات صنعت حرکت می‌کنند.

تئوری سرمایه مالی نه تنها نادرست است، زیرا با تئوری مارکسیستی در تضاد قرار دارد، بل که هم‌چنین زیرا که اجرای سیاست ابتدایی بانک‌داری را نقض می‌کند، چون هیچ بانک بزرگی قسمت اعظم سرمایه خود را در صنعت به کار نمی‌اندازد. در تاریخ بانک‌داری مواردی دیده شده است که بانکی بخش بزرگی از سرمایه خود را در صنعت، در تقویت یک شرکت یا سیکولاسیون به کار انداخته باشد. ولی این موارد معمولاً "به ورشکسته‌گی منتج می‌گردند، چنان‌که در مورد کردیت موبیلیه (*Credit mobilier*) در فرانسه و کردیتو موبیلیره (*Credito mobiliere*) در ایتالیا رخ داد.

ما هم‌چنین از تاریخ بانک‌داری در آلمان می‌دانیم که سقوط بانک لایپزیگ (*Leipzig Bank*) در آغاز سده بیستم از این واقعیت ناشی شد که این بانک بیش از حد به امر خرید سهام شرکت‌های صنعتی می‌پرداخت. این تجربیات تلخ بانک‌های مدرن را تشویق نمی‌کند به چنین ماجراهایی گام گذارند و اینان هرگز نه تنها سرمایه خود، بل که حتا سپرده‌ها [ی بانکی مشتریان] را برای مدت مدیدی یا حتا چندین سال در صنعت حبس نمی‌کنند. اگر قرار بود بانک‌ها به چنین امری دست زنند، در نخستین بحران صنعتی با ورشکسته‌گی روبرو می‌شدند.

من شدیداً با این اظهاریه مخالفم که انکشاف سرمایه‌داری مدرن به سوی دگرسانی سرمایه بانکی به سرمایه مالی گرایش می‌یابد، و این که عصر حاضر عصر سرمایه مالی است، این که گرایش انکشاف صنعت به این سمت است که صنعت، چنان که هیلفردینگ می‌گوید، هرچه بیش‌تر به بانک‌ها وابسته گردد. این امر نه از نظر فنی و نه از نظر عملی میسر نیست - به ویژه پس از جنگ جهانی [اول] که شرکت‌های صنعتی عظیمی که خود قادرند بانک‌های بزرگی را چون دویچه بانک (*Deutsche Bank*) تاسیس کنند، پدید آمده‌اند.

تراست فولادسازی بی که اخیراً در آلمان به پا شد، سرمایه‌ی بالغ بر ۱۵۰۰ میلیون مارک دارد، و ۴۰۷ تا از بزرگ‌ترین گروه‌های صنعتی در صنعت فولادسازی [آلمان] را در بر می‌گیرد. تمام این گروه‌های سرمایه‌داری مستقیماً یا به طور غیرمستقیم به این تراست وابسته‌اند که می‌تواند بر سرمایه مرکبی بالغ بر ۴۵۰۰ میلیون مارک کنترلی دقیقاً واقعی، و نه مانند بانک‌ها، کنترلی نیم بند، اعمال کند. من می‌پرسم کدام بانک مدرنی است که می‌تواند چنین غولی را تحت کنترل بگیرد؟ به نمونه دیگری به پردازیم: آمریکن ستیل کور پوریشن (*American Steel Corporation*) سرمایه‌ی بالغ بر ۱۴۰۰ میلیون دلار دارد. کدام بانک نیویورک است که قادر باشد حتی کنترلی جزئی (*Partial*) بر این غول اعمال کند؟ چه رسد به این که بر آن تسلط داشته باشد، زیرا سرمایه بزرگ‌ترین بانک نیویورک از ۲۰۰ میلیون دلار تجاوز نمی‌کند. سخن گفتن از کنترل چنین غولی مسخره است.

مع الوصف، هیلفردینگ هنگامی که می‌گوید یک بانک نمی‌تواند سرمایه‌اش را در یک شرکت به کار اندازد و به منظور تخفیف ریسک باید سرمایه‌اش را در چند شرکت سرمایه‌گذاری کند، کاملاً ذیحق است. در چنین حالتی باید نه تنها بر یک، بل که بر چند تراست کنترل اعمال کند. در دوران کنونی سرمایه‌داری انحصاری، پوچی این امر کاملاً واضح است. شایسته ذکر است که رفقای که سامان سازمان‌های انحصاری مدن را مطالعه کرده‌اند، حتی هنگامی که مدافع تئوری هیلفردینگ باشند، باید اعتراف کنند که بانک‌ها نفوذ کاهش‌یابنده‌ی را بر این سازمان‌ها [انحصارات سرمایه‌داری] اعمال می‌کند.

با رشد سازمان‌های انحصاری، نفوذ بانک‌ها باید لامحاله کاهش یابد و بدین گرایش یابند که خود را به وظیفه خاص دستگاه حساب‌داری، به مثابه تحویلداران مالی سرمایه‌داران صنعتی محدود سازند.

رفقا، در دوره انکشاف سرمایه‌داری پیش از جنگ ما حتا یک مورد را هم که یک سرمایه‌دار صنعتی یا یک کنسرن عظیم علنا" به جنگ بانک‌های بزرگ بروند، شاهد نبودیم. لکن در حال حاضر ما موارد متعددی از این را ملاحظه می‌کنیم. ما همه نبرد کنسرن ستینز (*Stinnes*) علیه بانک‌های برلن را می‌شناسیم و هم چنین با مبارزه خسته‌گی ناپذیر فورد علیه بانک‌های نیویورک و سایر بانک‌ها آشنا هستیم. و باید بگویم که این واقعا" مبارزه‌ی موفقیت‌آمیزی است که سرمایه‌داران صنعتی علیه بانک‌ها به پیش می‌برند، زیرا ایشان منابع مادی عظیمی را در محیط تولید تحت فرمان دارند. (که بدون آن‌ها، مطالعات خود را این‌گونه بی‌باکانه مطرح سازند.) این بدین معناست که منابع مادی زیر فرمان بانک‌ها ناچیزتر و ضعیف‌تر از آن است که کنترلی بیش از سطحی بر فورد، ستینز یا دیگران اعمال کنند.

رفیق بخارین چه در جلسه کمیسیون برنامه و چه در مجمع عمومی با نقطه نظر من مخالفت ورزیدند. رفیق بخارین در پاسخ این نظر من که هیلفردینگ مرتد است و تئوری او باید به زباله‌دان تاریخ انداخته شود - چنان‌که کارگران انقلابی در گذشته خود وی را رهسپار زباله‌دان تاریخ ساختند - می‌گوید در میان مرتدان کسانی هستند مانند کائوتسکی که راه کسب قدرت را نوشت که ما هنوز از آن می‌توانیم بسیار بیاموزیم، اگر چه خود کائوتسکی به سوسیالیسم خیانت ورزیده است. ولی در پاسخ این باید بگویم کائوتسکی امروز آن‌چه در گذشته گفته بود، نفی می‌کند، در حالی که هیلفردینگ حتا خواب چنین کاری را نیز نمی‌بیند، اگر چه باید افزود که در تئوری هیلفردینگ تحولی نیز صورت گرفته است.

رفیق بخارین اظهار داشت که سرمایه‌داری حکومتی (*Capitalism d'Etat*) روینای اجتماعی است که اقتصاد سرمایه‌داری را اداره می‌کند. در این باره با وی کاملا" موافقم. این درست است که سرمایه‌داری حکومتی جامعه سرمایه‌داری را

مطیع خود می‌سازد، و بدین امر نیز قادر است. ولی بین آنچه من گفتم و آنچه رفیق بخارین اظهار داشت، تفاوت عظیمی هست. سرمایه‌داری حکومتی واقعا "هم‌روبنای اجتماعی است. لیکن سرمایه پولی یا اعتبار تنها یکی از عناصر فرایند تجدید تولید است. اعتبار تنها بخش کوچکی از سرمایه تجدید تولید کننده است، در حالی که سرمایه‌داری حکومتی به راستی روبنا است. همان گونه که بورژوازی سازمان داده در حکومت روبنای مناسبات سرمایه‌داری است، و سازمان طبقاتی کل جامعه را اداره می‌کند، به همان گونه نیز سرمایه‌داری حکومتی می‌تواند تولید کل جامعه سرمایه‌داری را اداره کند. ولی این مسئله مورد بحث نیست. به نظر من روابط اعتباری که بخشی از فرایند تجدید تولیداند، نمی‌توانند کل فرایند تولید را اداره کنند، بالاخص اساس این فرایند تولیدی را - یعنی صنعت.

نکته دیگری که رفیق بخارین بر علیه من عنوان ساخت به قرار زیر است: رفیق بخارین می‌پرسد چه گونه ممکن است نقش سرمایه مالی را ناچیز شمرد، هنگامی که مثلا "آلمان توانست به کمک اعتبارات آمریکا از نو به پا خیزد؟ به نظر من می‌رسد که هر یک از ما اگر بدین سبک ساده اندیشانه از اعتبار سخن بگوییم، به راحتی از درک اصل قضیه باز خواهیم ماند. و البته من منکر این نیستم که بانک‌ها سرمایه خود را در اعطای وام به خارج به کار می‌اندازند. من منکر این نیستم که بانک‌ها در سرمایه‌داری مدرن نقش کمی ایفا می‌کنند، و اینان عامل مهمی در بسیج ذخایر طلای اقتصاد سرمایه‌داری هستند. من انکار نمی‌کنم که در زمان معینی بانک‌ها قادرند بخشی از سرمایه موجود خود را در آن کشورهایی به کار اندازند که در آن‌ها سود کلان به دست می‌آید، چنان که در مورد آلمان صادق بود. این عبارت است از [اعمال] صرف سیاست تنزیل. اگر امروز نرخ تنزیل در کشوری از آمریکا بالاتر باشد، به سود سرمایه‌داری آمریکا خواهد بود. سرمایه خود را در

صنعت آن کشور به کار بی‌اندازند تا سود کلان‌تری را تحصیل کنند. اما وجوهی که در اختیار صنایع آلمان قرار گرفت وجوه بانکی نبود، بل که پول سرمایه‌داران صنعتی که سرمایه موجود در اختیار داشتند، و اجازه دادند آن را به منزله وام صنعتی در آلمان به کار اندازند. بانک‌ها نمی‌توانند بدون اجازه صاحبان سپرده‌ها، سرمایه ایشان را چون سرمایه صنعتی برای مدت طولانی‌یی در صنعت سرمایه‌گذاری کنند. در عصر سرمایه‌داری انحصاری، هنگامی که تجمع و تمرکز سرمایه به مرحله‌یی عالی رسیده است، صنایع اجازه نمی‌دهند بانک‌ها چنین خودسرانه عمل کنند. تراست‌های مدرن که مبالغ هنگفتی را در کنسرن‌های خویش تجمع می‌سازند، به مراتب قوی‌تر از زمانی هستند که صنعت به شرکت‌های کوچک منقسم بود. در آن زمان البته بانک‌ها می‌توانستند هر آنچه می‌خواهند با شرکت‌های کوچک بکنند. ولی با ورود سرمایه بزرگ استحکام یافته در شکل تراست به میدان، وضعیت تغییر می‌یابد، بنابراین کاملاً طبیعی است که در دوران اقتصاد انحصاری سهم ارزش اضافی که نسبت بانک‌ها می‌شود، روز به روز کاهش یابد.

هرچند رفیق بخارین استدلال مرا کودکانه خواند، مع‌الوصف من باید بگویم من پس از چهار سال مطالعه عمیق و جدی این فرایند به این نتایج کودکانه رسیدم. در واقع هیلفردینگ تئوری خود را از کجا آورد؟ من ترازنامه بانک‌های برلن را برای مدت ده سال پیش از جنگ جهانی [اول] تا ده سال پس از آن به دقت مورد مطالعه قرار دادم و در آن‌ها هیچ چیز که بتواند نقطه نظر هیلفردینگ را تایید کند نیافتم. بیایم ترازنامه سه تا از بزرگ‌ترین بانک‌های برلن را بررسی کنیم. درسدنر بانک *Dresdner Bank* دارمشتات بانک *Darmstadt Bank* و دویچه بانک *Deutsche Bank*، بیهوده می‌کوشیم برای این پرسش که بانک‌ها چه بخشی از این

وجوه را در صنعت سرمایه‌گذاری کردند، پاسخی بیابیم. برخی افراد ساده لوح می‌گویند بانک‌ها این امر را از عامه پنهان می‌دارند، لکن این سخن پوچی است. در تمام این ترازنامه‌ها مورد ویژه‌یی به نام «کارگذاری سرمایه» یافت می‌شود که «سرمایه‌گذاری دائمی» خوانده می‌شود. افزون بر این، مورد دیگری وجود دارد به نام سهام مشترک *shares in consortium participation*. این مورد تمام وجوهی را شامل می‌گردد که بانک به مثابه شرکت‌کننده مشترک در سهام صنعتی تضمین شده از جانب کنسرسیوم سرمایه‌گذاری کرده است یا در وام به شهاداری‌ها یا حکومت به کار انداخته است. هر دوی این موارد بخش نسبتاً ناچیزی از موجودی بانک‌ها را در بر می‌گیرد. جدول زیر این مطلب را نشان می‌دهد:

جدول ترازنامه مرکب به میلیون مارک		
نام بانک / سال	۱۹۱۳	۱۹۲۷
۱. درسدنر بانک	۱۵۳۸	۱۸۸۵
سرمایه‌گذاری واقعی	۳۹	۲۸
سهام مشترک	۵۵	۱۴
۲. دارمشتات بانک	۷۹۸	۱۷۷۲
سرمایه‌گذاری واقعی	۸	۲۲
سهام مشترک	۴۵	۲۴
۳. دویچه بانک	۲۲۴۶	۲۳۲۰
سرمایه‌گذاری واقعی	۸۲	۲۶
۵۳ سهام مشترک	۵۳	۳۵

باید این را هم اضافه کرد که در مورد همه بانک‌ها سرمایه‌گذاری دائمی عبارت است از سرمایه‌گذاری در سایر بانک‌ها و نه در صنعت. هیلفردینگ این ادعای خود را که بخش افزایش یابنده‌یی از سرمایه بانک‌ها در صنایع به کار گرفته می‌شود و به سرمایه مالی بدل می‌گردد، بر چه اساسی استوار می‌سازد؟ من ادعا می‌کنم که این افسانه است. ادعای دیگر هیلفردینگ دایر بر این که هر بانکی خود بورس سهامی است، نیز افسانه‌یی بیش نیست. هیلفردینگ به درستی اشاره می‌کند که با انکشاف آخرین گرایش‌های، سرمایه‌داری نقش بورس سهام کاهش می‌یابد، ولی نه به این دلیل که بانک‌ها به بورس سهام بدل گشته‌اند، بل که به این دلیل که تحت سرمایه‌داری انحصاری تنها سرمایه‌دارانی چند به بورس سهام پا می‌گذارند، در حالی که در گذشته هزاران سرمایه‌دار بدان روی می‌آوردند. لذا در گذشته بورس تنظیم‌کننده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری بود؛ لیکن اکنون دیگر این نقش را ایفا نمی‌کند، نه به این خاطر که بانک‌ها این نقش را به عهده گرفته‌اند، بل که به این سبب که سرمایه‌داری انحصاری از اهمیت بورس سهام در کل دستگاه سرمایه‌داری کاسته است. و اکنون کلامی چند درباره «سرمایه مالی» چنان که رفیق بوخارین توضیح داده است. باید بگوییم تعریف طرح برنامه از سرمایه مالی با تعریف هیلفردینگ متفاوت است. طرح برنامه می‌گوید:

((ادغام سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی و ماهیت انحصاری این شکل

سرمایه‌داری عصر سرمایه صنعتی را به عصر سرمایه مالی بدل می‌سازد.))

رفیق بوخارین هنگامی تعریف خود را از سرمایه مالی عرضه کرد، همین مطلب را گفت. او گفت که ادغام سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی واقعیت انکارناپذیری است. ولی از این بیان درست نتیجه‌یی کلاً نادرست راجع به سلطه به اصطلاح سرمایه مالی گرفته می‌شود. من نمی‌گویم که سلطه سرمایه مالی به هیچ وجه وجود

ندارد، یا این که بانک‌ها به زائده‌ی صنعت بدل می‌گردند. ولی من تاکید می‌کنم که سرمایه صنعتی می‌تواند بانک خود را تاسیس کند و بدین ترتیب است که سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی ادغام می‌گردند. این درست همان چیزی است که در حال حاضر اتفاق می‌افتد. لکن باید اضافه کنم که رفیق بوخارین با تعریفی که عرضه می‌کند تئوری هیلفردینگ را واژگون می‌سازد. من می‌توانم به قید چند شرط با تعریف سرمایه مالی رفیق بوخارین موافقت داشته باشم. نخست این که سرمایه صنعتی بانک‌های خود را تاسیس می‌کند و بدین وسیله تامین بودجه می‌نماید. دوم این که، ادغام سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی تحت کنترل صنعت و به مقصود حمایت از آن صورت می‌گیرد و بالاخره این که گرایش انکشاف سرمایه‌داری به سوی رهایی صنعت از دست بانک‌هاست، و بانک‌ها به دستگاه حساب‌داری و تحویل‌داری سرمایه‌داران صنعتی تقلیل اهمیت می‌یابند. هیلفردینگ خود در این زمینه دست‌خوش فرایند تحول گشته است.

در کنگره حزب سوسیال دموکرات‌های آلمان به سال ۱۹۲۷، کمیسیون برنامه‌ی وجود داشت که در آن هیلفردینگ و کائوتسکی عضویت داشتند و در آنجا پیرامون این مطلب بحث پر حرارتی در گرفت. سرانجام نکته‌ی به برنامه افزوده گشت دایر بر این که کوشش سرمایه‌داری در جهت انحصار، به امتزاج *amalgamation* رشته‌های صنعت، ادغام مراحل تولید، و تجدید سازمان صنعت در اشکال کارتل؟ و تراست می‌انجامد. این فرایند سرمایه صنعتی، تجاری و بانکی را در سرمایه مالی ادغام می‌کند. لذا به نظر این مارکسیست پیشین، سرمایه صنعتی، سرمایه تجاری و سرمایه بانکی روی هم رفته سرمایه مالی را تشکیل می‌دهند. پس بنابر تعریف هیلفردینگ دایر بر این که سرمایه مالی عبارت است از سرمایه بانکی که در صنعت به کار گرفته می‌شود، چه می‌آید؟ به سر این تئوری چه آمده است؟

به نظر من آنچه هیلفردینگ امروز می گوید بیان هجوآمیز آن چیزی است که در گذشته می گفت، اما همین هجو نیز نادرست است. به طور کلی چنین امتزاجی رخ نمی دهد. و هنگامی که رخ می دهد منحصرًا تحت کنترل سرمایه صنعتی انجام می گیرد.

رفقا بنابر اساس انکشاف سرمایه داری می دانیم چه گونه سرمایه صنعتی گام به گام بر سرمایه تجاری تفوق یافت و چه گونه در بسیاری از رشته های صنعتی وی سرمایه داران تجاری را وادار ساخت به عمال فروشندهی کالاهای وی بدل گردند. قدرت غول آسای سندیکاها و انبارهای مدرن این امر را تحقیقا" ثابت می کند. این تحول از تکامل خود سرمایه داری ناشی می گردد. به همان ترتیب بانک های مستقل به عمال و تحویلداران سرمایه صنعتی بدل می گردند. که نتیجه اجتناب ناپذیر انکشاف بعدی سرمایه داری است.

روزنامه نگاران ما در غالب اوقات لفظ سرمایه مالی را به نحوی بسیار غیر مسئول به کار می برند، زیرا غالبًا نیز نمی دانند از چه داد سخن می دهند.

به نظر من باید این لفظ را دقیق تر ساخت و آن را به طرزى که ما می فهمیم به کار بست. من تکرار می کنم که خود هیلفردینگ تعریف دیگری برای لفظ سرمایه مالی اختیار کرده است. این واقعیت که ما در برنامه خود درباره ادغام سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری ماده یی را پذیرفته ایم نشانه این است که از تئوری هیلفردینگ بسیار دور شده ایم. همان گونه که پرولتاریای انقلابی خود هیلفردینگ را به زباله دان تاریخ افکند، تئوری وی را نیز باید به همان زباله دان پرتاب کرد. (آ.سلطانزاده: ترجمه از متن فرانسه و انگلیسی: د. ک)

۴. در مجمع عمومی درباره برنامه کمیترون برای مستعمرات

(نشست ۲۵، ۱۷ اوت ۱۹۲۸)

رفقا، هنگامی که تزه^{۸۷} را دریافت داشتیم و خواندن آن‌ها را آغاز کردم، لحظه‌یی تصور کردم که در مسکو نیستم، بل که در یکی از مستعمرات که تزه‌های رفیق کولونمان [؟] بدان‌ها می‌پردازد. و هر چه کوشیدم ایران را در این طرح که ممالک مستعمره و نیمه مستعمره را به چهار گروه تقسیم می‌کند، به گنجانم، موفق نگشتم. واقعیت درباره‌ی ایران کدام است؟ آیا ایرن می‌تواند از انکشاف سرمایه‌داری در گذرد؟ آیا ممکن است فوراً "یک نظام سوویت (شوروی) در ایران ایجاد کرد؟ یا این که در آن‌جا باید در فردای انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را اعلام داشت؟ آیا می‌توانیم انقلاب ارضی را به سرانجام برسانیم، یا این که باید از این امر در این کشور چشم به پوشیم؟ متاسفانه من بدین پرسش‌ها که برای ما اهمیت بسیار زیادی دارند، پاسخی نیافتم.

به نظر من طرح رفیق کولونمان [؟] بیش از حد کلی است و در آن هیچ مضمون عینی (*Concretisation*) یافت نمی‌شود؛ ممالک آن‌چنان گروه‌بندی شده‌اند که میسر نمی‌شود مقام درست هریک را بیابیم. فکر نمی‌کنم در این امر من تنها باشم. ایقان دارم که رفقای ترک در همین وضع قرار دارند. مطمئن هستم که رفقای کشورهای عربی از این لحاظ نیز در همین موقعیت هستند. درپاره‌یی موارد به سوریه و هندوستان یک‌جا پرداخته می‌شود، و بدین ترتیب چون وارد گروه اول می‌گردد. و من فکر می‌کنم که برای این مطلب هیچ توجیهی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این همه ناشی از آن است که در مورد طرح به دقت تفکر نشده است. رفقا، ما می‌دانیم که ریختن طرحی، به ویژه برای توده‌های به چنین عظمتی که در نقاط گوناگون کره می‌زیند مطلب بسیار مشکلی است؛ مشکل است، زیرا این

^{۸۷} - تزه‌های مطرحه در کنگره ششم که پیش از کنگره بین نماینده‌گان پخش شده بود.

ممالک تحت اوضاع و احوالی بی زنده‌گی می‌کنند که در آن‌ها ما عالی‌ترین صورت‌بندی‌های اجتماعی را در کنار عقب‌مانده‌ترین صورت‌بندی‌ها مشاهده می‌کنیم. در این اوضاع و احوال بسیار دشوار است تصویری خلاصه از این ممالک گوناگون به دست داد.

و اکنون چند کلام پیرامون تاکتیک و ستراتیژی، رفقا، برای توفیق یک تاکتیک درست در این یا آن کشور باید نیروهای حرکت‌دهنده انقلاب در کشور مورد نظر را به دقت مورد مطالعه قرار داد.

باید دانست دردهای این مملکت کدام‌اند. عواقب مستقیم سیاست غارت‌گرانه امپریالیسم چیست، و کدام طبقات بیش از همه از یوغ امپریالیسم رنج می‌برند.

در این زمینه تئوری تفقر (*pauperisation*) توده‌های عظیم خلق‌ها در کشورهای پهناور خاور یکی از تئوری‌های جدی است که ما باید توجه خود را بدان معطوف دارد، [داریم] و در مورد آن نیز در ترها بسیار کم سخن رفته است. تنها در صفحه شانزده به طور گذرا ذکر می‌گردد که تفقر توده‌های دهقانی در ممالک مستعمره پدیده‌ی عمومی است. رفقا، نیازی به گفتن ندارد که امپریالیسم تنها دهقانان را به فقر نمی‌کشاند. اوضاع و احوال در مستعمرات، تبدیل کشورهای عقب افتاده به تامین‌کننده‌ی موادخام برای مراکز صنعتی اروپا آنچنان وضعی را سبب گشته است که این سرزمین‌های پهناور واقعا^{۸۸} به مناطق روستایی شهرهای سرمایه‌داری بدل گشته است.^{۸۸} در همین زمان هزاران کارگر مشغول در صنایع دستی قادر نیستند با کالاهای ارزان قیمت کشورهای اروپایی رقابت کنند. به همین

^{۸۸} - این همان شعار است که بعدها از طرف لین بیائو و چین توده‌ی مطرح شد و ابتکار آن به حساب حزب کمونیست چین نوشته شد. (د.ب)

سبب، این بخش‌ها از اهالی به فقر کشانده شده‌اند، و این فرایند تفقر در کشورهای خاور زمین انکشاف می‌یابد.

در ایران صرف وارد ساختن چند هزار اتومبیل ده هزار نفر از درشکه‌داران را از کار بی‌کار ساخته است. ایشان اکنون زنده‌گی محنت‌باری را سر می‌کنند. غالب اتفاق می‌افتد که این توده‌های بی‌خانمان و گرسنه تحت نفوذ ارتجاعیون قرار می‌گیرند. به ویژه در ایران ارتجاع سخت در مسند است این نارضایی را به سود مقاصد خویش به کار گیرد. به ویژه روحانیون در این جهت دست اندر کاراند. در این زمینه کار حزب کمونیست ما عبارت است از این‌که زیرکانه با این توده‌ها تماس برقرار سازد تا ایشان را از نفوذ ارتجاعیون به دور سازد و برای مقاصد انقلابی بسیج کند.

در این‌جا از صدور سرمایه و صنعتانیدن (صنعتی کردن) مستعمرات سخن بسیار گفته شده است. پیش از این مارکس اشاره کرده است که در کشورهایی که هنوز دوران انباشت آغازین (*uraprunglich*) را طی نکرده‌اند، وام‌های خارجی و ورود سرمایه [خارجی] می‌تواند نقش انباشت آغازین را ایفا کند. مارکس نمونه‌ی ایالات متحده را به عنوان مثال به کار برد تا نشان دهد که انتقال به مرحله‌ی عالی‌تری از انکشاف سرمایه‌داری از طریق وارد کردن سرمایه میسر است. در آن دوران صدور سرمایه اروپایی به آمریکا نقش به راستی متری ایفا کرد. ولی اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که صدور سرمایه در دوران امپریالیسم نیز ماهیتی متری دارد.

در این رابطه، باید موکداً اشاره نمود که یک شاهی هم از کشورهای مادر (متروپل) بدون در نظر گرفتن مقصد معینی به کشورهای مستعمره صادر نمی‌شود. کشورهای امپریالیستی صدور سرمایه خود را بر سیستم ستراتیژیکی استوار می‌کنند. صدور سرمایه به کشورهای عقب‌مانده استراتژی ویژه‌ی است به منظور فتح مواضع فرماندهی زنده‌گی اقتصادی و سیاسی کشور مورد نظر. وارد ساختن سرمایه بدین

پایه به آن کشور ده‌ها سال است که منبع مسائل جان‌گداز بوده است، زیرا کشورهای امپریالیستی این ممالک را مجبور می‌سازند انواع و اقسام امتیازات را اعطا کنند، مداوما قیام و ترور فردی ترتیب می‌دهند و تهدید و تعدی به کار می‌برند تا به هدفی که تعقیب می‌کنند برسند. در بسیاری از کشورهای عقب افتاده مهاجرنشین‌های خارجی سال‌هاست که خود را به پایگاه‌های نظامی برای گسترش بیش تر نفوذ امپریالیست‌ها تبدیل کرده‌اند.

نمونه‌های مکزیک و ایران و یک سلسله دیگر از کشورها کفایت نقش صدور سرمایه را در اوضاع و احوال کنونی توضیح دهد. ما باید استراتژی انقلابی خود را علیه استراتژی امپریالیست‌ها تنظیم کنیم. ما باید به آن مراکزی که از آن‌جا می‌توانیم پایگاه انقلابی خود را گسترش دهیم توجه ویژه‌ی مبذول داریم. ولی ترها [ی کنگره] این امور را روشن نمی‌دارد که کدام یک از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را می‌توان از نقطه نظر استراتژیک مهم‌ترین کشور به شمار آورد.

در این‌جا قبلاً گفته شده است که توده‌های وسیع خلق عرب که به دست برخی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی تجزیه شده‌اند، حتا هم اکنون نیز قربانی ستم بی سابقه‌ی این قدرت‌ها هستند. در ترها به سختی می‌توان اشاره‌ی به تاکتیک‌هایی که باید در مورد کشورهای عربی، سوریه، بین‌النهرین، تونس، الجزایر، و مراکش اتخاذ نمود، یافت.

این کشورهای عربی از نظر جغرافیایی آن‌چنان تجزیه شده‌اند که امید زیادی دیگر به ایجاد حکومت متحده عربی وجود ندارد.

در ایران چه تاکتیکی باید اتخاذ کرد که بین کشور دیکتاتوری پرولتاریا و مستعمره‌ی پهناور هندوستان واقع است؟

در ترها به درستی اشاره می‌شود که نیروهای اجتماعی انقلاب جهانی تنها پشتیبان و ضامن مطمئن رهایی نهایی مستعمرات و نیمه مستعمرات از یوغ امپریالیسم

است. این ترزا باید در دست برده گان ستم دیده مستعمرات به ابزاری بدل گردند که به کمک آن‌ها بتوانند به شاه‌را رهایی خود گام گذارند. ولی در این زمینه چیزی در ترزا نمی‌یابیم. مثلاً، [چنان که قبلاً] اشاره رفته است، مسئله مهمی چون تبدیل انقلاب بورژوا-دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی - آری به مسئله پر اهمیت تئوریک به ویژه در مراحل نخستین مبارزه در چین، هند یا سایر کشورها - پرداخته نشده است. ما از آن قسمت از ترزا استقبال می‌کنیم که به کمیته اجرایی کمترین پیشنهاد می‌کند سازماندهی احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره را مجدداً به عهده بگیرد و برای تحکیم چنین احزابی اقدام کند، و اوضاع و احوال عینی انقلاب را وسیله ابزار ذهنی، یعنی وسیله اراده‌ی سازمان‌داده توده‌های انقلابی این کشورها قوت بخشد. این امر برای تدارک مبارزه آینده، یعنی هنگامی که توده‌های انقلابی به مبارزه قاطع علیه امپریالیست‌ها دست خواهند زد، اهمیتی شایان خواهد داشت.

در زمینه نقش بورژوازی در انقلاب ارضی، ترزا معترف‌اند که این انقلاب در چارچوب انقلاب بورژوا-دموکراتیک نیز میسر است. من فکر می‌کنم که بورژوازی هرگز بدین کار دست نخواهد زد. جایی که پرولتاریا در هم‌دستی با دهقانان اقدام می‌کند، جایی که این طبقه مطالبات طبقاتی خود را عنوان می‌سازد، بورژوازی هوادار انقلاب ارضی نخواهد بود، زیرا از انقلاب روسیه درس گرفته است و می‌داند که انقلاب ارضی پایگاه مقتدری برای انکشاف بعدی انقلاب است. ولی حتا اگر بورژوازی به انقلاب ارضی رضایت دهد امپریالیست‌ها آن را تحمل نخواهند کرد.

برخی از رفقا در این جا قبلاً اشاره کرده‌اند که دعوی از کشورها زمین‌های وسیعی در مالکیت سرمایه‌داران خارجی قرار دارد، به ویژه در نقاطی که ثروت‌های

زیرزمینی و منابع طبیعی وجود دارد. نیازی به گفتن ندارد که کشورهای امپریالیستی ذینفع در این یا آن کشور با تمام وسایل در اختیارشان خواهند کوشید از انکشاف انقلاب ارضی جلوگیری کنند. من ایقان دارم که همین که پرولتاریا مجدانه با مطالبات طبقاتی خویش گام به انقلاب گذارد، بورژوازی به دنبال متحدینی در میان زمین‌داران و امپریالیست‌ها خواهد گشت. و لذا آن‌قدرها هم برای بورژوازی آسان نخواهد بود که نسبت به انقلاب ارضی اظهار تمایل کند.

اما در مورد نقش خرده‌بورژوازی در انقلاب ارضی، من ایقان دارم که وی نیز همانند بورژوازی بزرگ در لحظه حساس به انقلاب ارضی خیانت خواهد کرد. لذا ما نباید دل به بندیم که خرده‌بورژوازی در مبارزات انقلابی از ما حمایت خواهد کرد. تنها نیرویی که می‌تواند به انقلاب ارضی تحقق بخشد نخست پرولتاریا، و دو دیگر، آن بخش‌هایی از دهقانان است که خود را تحت رهبری پرولتاریا و احزاب کمونیست متشکل می‌سازد.

تنها از طریق سازمان دادن کارگران و دهقانان، از طریق مبارزه انقلابی مجدانه میلیون‌هاست که ما به رهایی خلق‌های ستم‌دیده مستعمرات دست خواهیم یافت و واژگونی کل نظم سرمایه‌داری را فراهم خواهیم آورد.

اعلامیه کمیته اجرایی کمیترن برای پنجاهمین سالگرد کمون پاریس

رفقا

در بهار آینده پنجاهمین سالگرد کمون پاریس جشن گرفته خواهد شد. نیم سده از روزی که برای نخستین بار در تاریخ، کارگران علیه بورژوازی به پا خاستند و قدرت را به کف گرفتند، می‌گذرد. رزم‌آوران کمون پاریس صفحه‌ی افتخارآمیز و بی‌مانندی بر دفتر زرین جنبش بین‌المللی کارگری نگاشتند. رزم‌آوران کمون پاریس پیش‌کسوتان و نیاکان انقلاب پرولتری‌یی هستند که امروز پیروزمندانه در روسیه و در سراسر جهان در روند است.

پنجاه سال پیش، در پاریس، این مرکز امروزی ارتجاع بین‌المللی، پرچم سرخ با عظمت در اهتزاز بود و از برای آن ده‌ها هزار نفر پرولتر دلاور پاریس جان خود را فدا ساختند.

از: مقدمه

روتشتاین (میرزا) در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] در تایید سیاست آن روز شوروی نسبت به ایران، که خود از بنیان آن بود مقاله «کُنه مسئله در چیست؟» [در دفاع از رضاخان میرپنج] نوشت. شایسته توجه است که روتشتاین که از منشویک‌های با سابقه بود توسط لنین دعوت شد سمت نخستین وزیر مختاری آن کشور را در ایران به پذیرد. لنین در مکاتباتی که با روتشتاین در تهران کرد خط او را در مقابل کمونیست‌های قفقاز مورد تایید قرار داد. او نوشت:

«فکر می‌کنم که کاملاً» با سیاست شما در ایران موافق هستم. من هنوز نظرات دیگران [کمونیست‌های قفقاز] را ننشیده‌ام. اما فکر می‌کنم دلایل اساسی شما غیرقابل رداند.^{۸۹}»

این مقاله [«کُنه مسئله در چیست؟»] که امروز پوچی استدلال‌اش بیش از هر زمانی روش می‌شود، ریشه تفکر غلط سیاست شوروی را نشان می‌دهد. این مقاله دنباله مقاله «تئوریک» آقای چیچرین وزیر دوم امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی

^{۸۹} - نامه مورخ ۳ اوت ۱۹۲۱، جلد ۴۵ آثار (فرانسه) چاپ مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۳۹

است که در سال ۱۹۲۳ [۱۳۰۲] تحت عنوان «ما و خاور زمین» در توجیه حمایت از چانکای چک، کمال آتاتورک و رضاخان نوشت که همه‌ی خلق‌های شرق باید ضرورتاً^{۹۰} از مرحله سرمایه‌داری عبور کنند^{۹۱}، و هرکس این تز را نپذیرد جزئی از سوسیال روولوسیونرها است. این تئوری گذار از سرمایه‌داری پایه حمایت از مرتجع‌ترین حکومت‌ها در سه قاره شد. عواقب این سیاست بر کسانی که کوچک‌ترین آشنایی با تاریخ ایران یا کشورهای مشابه دارند، نمی‌تواند پوشیده مانده باشد. (ویراستار: خسرو شاکری زند)

^{۹۰} - «می‌ای و وستک»، در مجله کمونیستی چسکایا روولوتسیا، شماره ۱۳ (۵۲)، ۱۹۳۲، صص ۲۷-۲۵